



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

معنوی تفسیر قرآن کریم

«۲۲»

مصطفیٰ نیک اقبال

موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح‌الجنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر معنوی قرآن کریم

نویسنده:

مصطفی نیک اقبال

ناشر چاپی:

نسیم جانان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	تفسیر معنوی قرآن کریم جلد ۲۲
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۲	سوره سبأ
۵۲	سوره فاطر
۹۷	سوره یاسین
۱۴۵	درباره مرکز

سرشناسه : نیک اقبال، مصطفی، 1355 -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر معنوی قرآن کریم / مصطفی نیک اقبال؛ [برای] موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان.

مشخصات نشر : لواسان: نسیم جانان، 1400.

مشخصات ظاهری : 30 جلد

شابک : دوره 978-622-98022-1-2 ؛ 430000 ریال 978-622-98022-0-5 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [241] - 247.

موضوع : تفاسیر (جزء 29)

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

شناسه افزوده : موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان

رده بندی کنگره : BP102/85

رده بندی دیویی : 297/18

شماره کتابشناسی ملی : 7564965

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

(الاسراء:9)

همانا

این قرآن از بهترین راه آدم را به خدا میرساند و به مؤمنانی که نیکی میکنند بشارت میدهد که پاداشی بزرگ در انتظار ایشان است.

ص: 2

نشر «ویراستاران»، میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی

خ لبافی نژاد، پلاک 322، واحد 6، 02166919962

خرید اینترنتی با پست رایگان : virastaran.net/f

ویرایش و صفحه آرایی این اثر با ناشر نبوده است.

ص: 3

تفسیر معنوی قرآن کریم

جزء بیست و دوم

مصطفی نیک اقبال

ص: 4

سپاس خدای را که به ما خاکیان، توفیق انس با قرآن را عطا فرمود و بقدر ظرفیتمان از آب حیات آن سیرابمان کرد.

تفاسیر به روایی و تاریخی و فقهی و ادبی و عرفانی و کلامی و فلسفی و تجربی و موضوعی قابل تقسیم اند. در هر یک از اقسام فوق، غیر از آنکه فهم قرآن مد نظر باشد، ناخواسته تحمیل اندیشه بشری بر قرآن نیز رخ داده است. در این تفسیر سعی بر آن بوده تا برای فهم کلام الله، ذهن از یافته ها و بافته های چهارده قرن تمدن مسلمین منخل گردد تا توان یابد قرآن را همانطور بفهمد که ابوذر و مقداد و سلمان می فهمیدند؛ یعنی بر اساس فطرت الهی و نه ذهن بشری.

و هدف در هر سوره و آیه این بوده تا پیام هدایت بخش آن برای رشد و تعالی انسان درک شود؛ چون قرآن کتاب "هدایت" است.

به همین دلیل این تفسیر به "معنوی" مسمی شد، چون غایتش تفصیل و تبیین و تحویل قرآن به پیامهایی معنوی برای هدایت سالکان بسوی خداست؛ که غرض قرآن بوده.

یعنی در قرآن در پشت این الفاظ، معنایی است که بسوی عالم معنی میرسد. تفسیر معنوی بر فهم و تبیین این معانی متمرکز شده.

این تفسیر تحفه ای است مورانه به سلیمان زمانه، حسین بن علی(ع)، خون خدا، که هر سال از نو میجوشد و حیات میبخشد؛ که بی اشارت و عنایت ایشان صورت نمی پذیرفت.

تعمد بوده که این تفسیر از جزء آخر به اول نوشته و خوانده شود، چون تنزیل تقریباً چنین بوده و فهم، این گونه بهتر راه معنا میسپارد.

لذا هر چند جزء که توفیق تالیف دست داد به این نحو منتشر میگردد و پس از این حقیر نیز ضمن طلب آموزش برایم، چنین کنند. یا لااقل خواننده ترجیحا چنین بخواند.

مصطفی نیک اقبال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره سبأ با ستایش پروردگار آغاز میشود. خدا ستوده است بدلیل صفات کمالی که دارد، در اینجا تاکید بر مالکیت مطلق اوست بر زمین و زمان؛ و نیز علم مطلق او بر جزء جزء هستی.

سپس سخن از قیامت است، که خواهد آمد تا مؤمنان نیکوکار را مغفرت و رزق کریم دهد و دشمنان دیانت را عذاب الیم کند.

سپس ذکر فضل خدا به داوود(ع) است و مناجاتهای عاشقانه او و همراهی کوه و طیر با او؛ و نرم شدن آهن بدست او.

سپس ذکر سلیمان(ع) است و تسخیر باد و جن و مس برای او؛ و سرانجام مرگ سلیمان که آنهم از عجایب است.

سپس داستان قوم سبأ است و دلزدگی ایشان از نعمت، که به زوال نعمت انجامید و با سیلی، به فقر و فاقه نشستند.

سپس تذکری است به اینکه جز خدا در دنیا به داد شما نمیرسد و شما را روزی نمیدهد و در آخرت نیز امید به دستگیری و شفاعت از غیر خدا نداشته باشید، چون شفاعت اذن الهی میخواهد.

سپس میگوید ای پیامبر، ما تو را برای نجات تمام مردم زمین فرستاده ایم.

سپس صحنه ای از قیامت را توصیف میکند که سران شرک و کفر که عمری مردم را از ایمان به قرآن بازداشته اند با مردمانی که تابع ایشان بودند و گولشان را خوردند و از ایمان بی بهره ماندند، با هم نزاع میکنند که این گمراهی ها تقصیر کیست؟

سپس ذکری است از مترفین یعنی رفاه زدگان که گمان میکنند خدا نظر لطفی به ایشان داشته که مال و ولدشان داده، لذا بی ایمان و تقوی، میتوانند آخرت را هم صاحب شوند. این پندار باطل را رد میکند و میگوید مال دنیا، وسیله امتحان است نه دلیل قرب، و هرکس طالب قرب حق است باید به رسول خدا ایمان آورد و فرامین خدا را گردن نهد.

سپس به مؤمنین توصیه میکند که از مال خویش انفاق کنند و از کم شدن مال نترسند، چون هرچه در راه درست خرج کنند، خداوند جایش را برایشان پر میکند.

سپس اشاره ای است به بطلان و بیهودگی پرستش ملائک و جنیان بجای خدا.

سپس نصیحت کرده به یک چیز: به بیدار شدن و برخاستن و دریدن پندارهای جاهلی جامعه و تحقیق کردن در حقانیت دین خدا و ایمان آوردن.

چون، با آمدن قرآن نهایت حق آشکار شده و باطل برای دلهای منصف رنگ باخته و در این هنگامه، اگر کسی جا بماند، خودش مقصر است.

ختم سوره توصیف صحنه مرگ کافران است که ناکام از دنیا و آرزوهای بی پایانش، به کام مرگ فرو بلعیده میشوند و در آنحال، مدعی ایمان به قرآن میشوند، اما ایمان ایشان فاقد حقیقت است، چون سنخیتی میان ایشان با ایمان نیست.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (1)

ستایش مخصوص خدایی است که هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است مال اوست؛ و ستایش در آخرت نیز مخصوص اوست. آری، او حکیم است و خبیر.

این سوره و سوره بعد که فاطر است با حمد خدا آغاز میشوند و از این حیث تالی فاتحة الكتاب اند. امام صادق (ع) میفرماید خدا خیر دنیا و آخرت را در این سوره ها جمع کرده است. غیر از این سه سوره، دو سوره انعام و کهف هم با حمد آغاز میشوند. این پنج سوره، در عمل توصیه به حمد و تعلیم آن نیز هستند. یعنی چگونگی حمد را یاد میدهند.

این سوره با حمدی فراگیر و مستوعب آغاز میشود: حمد خدای را! که هرچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست. یعنی مالکیت بر هستی، دلیل حمد است. در فاتحة الكتاب، ربوبیت بر هستی، یعنی ذره پروری اوست که دلیل حمد است و در سوره فاطر، خالقیت اوست که دلیل حمد است. یعنی، خدا ستوده است چون خالق است و رب است و مالک! ...

مالکیت خدا بر مخلوقات و مربوبات که در این سوره آمده، نفی استقلال ایشان است. یعنی هیچ چیز مال هیچ کس نیست، حتی هیچ کس مالک خودش هم نیست و همه چیز مال خداست. اگر آدم این حقیقت را وجدان و شهود کند، هیچ چیز را مال خودش نمیداند پس به آمدن و رفتن چیزها، دل نمیبندد و حتی جانش را براحتی به خدا تقدیم میکند و در جوار قرب ملیک مقتدر، که مالک هستی است آرام میگیرد.

"الحمد لله" که مالک هستی است. معنای مالکیت معلوم شد، یعنی همه چیز مال خداست و فقط اوست که حق تصرف در آنها را دارد، پس تصرفات محدود ما هم گرچه با همان اختیاری است که خدا موقتاً به ما تملیک کرده، اما باید با اجازه او و طبق رضای او باشد. این معنای مالکیت؛ اما حمدی که بر آن مرتب است به چه معناست؟

حمد یعنی ستایش و سپاس. خداوند در اینجا با انشاء این عبارت، خودش، خودش را ستوده. وقتی هم که ما این عبارت را میخوانیم، ما او را میستاییم. ستایش یعنی ابراز و اظهار یک کمال و اعلام و اخبار به آن، تا بقیه بفهمند که کمال چیست و صاحب کمال کیست و کمال را باید از کجا جست! پس حمد، سرآغاز توجه به صاحب کمال و گدایی کمال از اوست. یعنی حمد آغاز پرستش و به جریان افتادن آن است. لذا کتاب خدا با حمد آغاز شده.

اولش خدا را بخاطر اینکه همه مال او هستند حمد کرده، سپس میفرماید "وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ" یعنی خدا همیشه حمید است، چه در دنیا چه در آخرت. یا اینکه نه تنها همه موجودات مال او هستند، بلکه خود "حمد" هم فقط مال اوست، یعنی هیچ کسی جز او لایق حمد نیست. در اینصورت شاید کلمه "فِي الْآخِرَةِ" به معنای در نهایت باشد، نه آخرت مصطلح.

عبارت "لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ" میتواند حاوی این نکته هم باشد که انحصار حمد به خدا، در قیامت است که آشکار میشود.

دو صفت "حکیم و خبیر" که در پایان آیه آمده، از فروع علم باری تعالی و از لوازم مالکیت است. آیه بعد این مسئله باز میکند و علم و احاطه حق به موجودات را تشریح مینماید.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (2)

آنچه را در زمین فرومی رود و آنچه را از آن سر بر میآورد و آنچه را از آسمان نازل میگردد و آنچه را در آسمان عروج میکند، همه را میداند؛ اوست مهربانی که دائم می آمرزد.

مفسرین بدنبال مصداق برای این فقرات رفته اند و ردیف کردند چیزهایی را که در زمین فرومیروند، منجمله: آب، ریشه گیاهان، جسد اموات، گنج ها، ... و همینطور مصادیقی برای چیزهایی که از زمین سر بر میآورند یا از آسمان نازل میشوند یا عروج میکنند پیدا کرده اند.

اما به نظر میاید در کنار هم آمدن این فقرات، میخواهد استیعاب علم و آگاهی خدا را بر اجزاء و وقایع هستی در عین حرکت و جنبش مدام آنها برساند. یعنی هر اتفاقی که میافتد، زیر چشم تیزبین خداست. البته خدا هم تیزبین است هم خطاپوش، برای همین بعدش گفته: وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ.

در قرآن جمعا چهل و هشت مرتبه "غَفُورٌ رَحِيمٌ" یا "الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" داریم و تنها یک مرتبه "الرَّحِيمُ الْغَفُورُ" یعنی چهل و هشت بار اسم غفور قبل از رحیم آمده اما اینجا تنها آیه ای است که بعکس است.

کاش انسان هم یادبگیرد بقدر علمش، حلم داشته باشد. در دعای افتتاح ماه رمضان است که: الحمد لله على حلمه بعد علمه وعلى عفوه بعد قدرته.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصَغْرٌ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (3)

کافران مدعی اند قیامتی در کار نیست! بگو: البته که هست! قسم به خدایی که عالم نمان است، قیامت سراغتان خواهد آمد. حتی ذره ای در آسمانها و زمین از دید او دور نمی ماند و هرچیزی کوچکتر از ذره یا بزرگتر، در کتابی به وضوح ثبت است.

اینکه گفته قیامت سراغ شما خواهد آمد، قیامت را به موجودی که حرکت میکند و در پی آدمی است تشبیه کرده. یعنی قیامت زمان نیست، بلکه یک مخلوق و یک واقعه مهیب است.

مقصود از "کتاب مبین" هم کتابی است که تمام هستی طبق مقدراتی که در آنجا نوشته، خلق و ابقا و اعدام میگردند. هر تغییری هم در سرنوشت موجودات آنجا نوشته میشود و سپس از روی آن توسط ملائکه یا دیگر مجریان احکام، اجرا میگردند. پس حال هر موجودی بدقت در آنجا نوشته شده و مکتوب است. و آنچه در این پایین است اجرای سناریویی است که پیشتر یا در لحظه در آنجا مکتوب شده. پس کتاب مبین مثل فیلمنامه ای است برای فیلمی که در هستی جریان دارد.

غیر از کتاب مبین که کتاب تکوین یا هست هاست یک ام الکتاب هم هست که کتاب بایدها و نبایدها و اصطلاحا آیین نامه انضباطی است. ام الکتاب کتاب تشریح است و کتابهای آسمانی از روی آن نوشته شده و برای بشر ارسال شده اند.

کافی (به این مضمون) روایت میکند که از امام صادق (ع) پرسیدیم چطور خدا بر همه چیز احاطه دارد و گفته "لَا يَعُزُّبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ"؟ فرمود: احاطه او احاطه علمی است نه "حوایه" یا احاطه مادی؛ که مستلزم این باشد که خودش هم مادی و از جنس مخلوقات باشد.

جلد هفتم بحار الانوار روایت میکند که از امام صادق (ع) پرسیدیم خدا که فرموده "لَا يَعُزُّبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ"، وقتی کسی مرد چه میشود؟ فرمود: روح محسنین در روشنایی و فسحت، و روح مسیئین در ضیق و ظلمت قرار میگیرد و بدن هم خاک میشود.

جلد دهم بحار الانوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که روزی خدمت پیامبر (ص) بودم که فرشته ای آمد، پیامبر (ص) به فرشته گفت کجا بودی؟ پاسخ داد: پیش خدا در بالای هفت آسمان. کمی بعد فرشته دیگری آمد، رسول خدا (ص) همان سوال را از او پرسید و او پاسخ داد: پیش خدا در زیر هفتمین زمین. سپس فرشته دیگری آمد و در پاسخ گفت: پیش خدا در مشرق در محل طلوع آفتاب و چهارمی گفت پیش خدا در مغرب!

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (4) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (5) وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (6)

(آری، همه چیز ثبت و ضبط میشود و قیامت خواهد آمد) تا به مؤمنانی که کارهای شایسته کرده اند، پاداش دهد. همان ها که مشمول مغفرت اند و رزقی کریمانه دارند.

و آنها که در جهت ضدیت با آیات ما تلاش کردند، بلکه ما را عاجز کنند، برایشان عذابی است از "پلیدی دردناک!"

در برابر، آنهایی که از علم بهره یافته اند، به وضوح می بینند که آنچه از جانب خداوند بر تو نازل شده، تماما حق است و هدایت میکند به راه خدای شکست ناپذیر ستودنی.

"رزق کریم" که روزی مومنین متقی است استغراق در نعمت و خوش یمنی مدام و برکت ممتد و دلخوشی بی زوال است. بلکه بیشتر!

مقصود از "سَعَوْا فِي آيَاتِنَا" که کار برخی کافرین، نه همه آنها و ناشی از خبث ذات ایشان است، تلاش در جهت خاموش کردن و امحاء نور دین است که نخواهند توانست: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ [سوره الصف : 8].

نصیب ایشان عذابی از "رجس الیم" است، رجس به معنای پلشتی است و الیم هم یعنی دردناک، پلشتی یا پلیدی دردناک، ظهور دردآور خباثت و بددلی و بدخواهی و بدکرداری ایشان است. آنها در آخرت که غفلت و سکر دنیا رفته و مستی آن زائل شده. پس حقیقت پلشتی به شکل دردی ابدی ظاهر میشود و تا مغز استخوان انسان را به آتش میکشد و میسوزاند.

عبارت "وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ... " به صیغه مضارع است و نشان میدهد اهل علم یا به تعبیر دقیق تر آنها که علم به ایشان عنایت شده - چون علم عنایتی است - حقانیت اسلام را هم اکنون میبینند. و چه زیبا لفظ "رؤیت" را بجای دانستن بکار برده. یعنی کشف حقانیت دین، مشهود ایشان است چنانکه فرزند خود را میبینند و در وجودش شک نمیکنند. چنانچه

در جای دیگر هست: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ [سوره الأنعام : 20].

مقصود از "علم" در اینجا نیز مثل دیگر جاهای قرآن "ما يُطَاعُ اللَّهُ بِهِ وَيُعْرَفُ" است. یعنی آنچه خدا با آن شناخته و بندگی میشود. این علم، اجمالش پیشاقرآنی است ولی تفصیلس در قرآن منظوری است. یعنی چنین علمی آدم را جذب قرآن میکند و با قرآن، علم در چنین آدمی تعمیق میشود. هر قدر هم علم واقعی یعنی علم بالله و آیاته در کسی بیشتر شود، یقین او به معارف قرآن بیشتر میگردد.

اینکه قرآن را داعی به "صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ" یعنی راه خدای عزیز و حمید دانسته نشان میدهد که سالک سلوک قرآنی حتما به عزت و ستودگی میرسد چنانکه این هر دو در معلم این راه یعنی محمد(ص) جمع بود. یعنی قرآن آدم را از راهی سیر میدهد که عزت دو دنیا و ستودگی در آنها نصیب آدم شود. واقعا هم همینطور است چون هیچ دینی شمشیر و تسیح و بیل را اینچنین با هم جمع نکرده و در هم نیامیخته. مسلمان بدست بیل و در کمر شمشیر و در گردن تسیح دارد. هم اهل جهاد است و هم اهل تامل معیشت اطرافیان و هم اهل عبادت.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبْسِكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (7) أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (8)

کافران با تعجب و تمسخر به هم میگویند: آیا میخواهید مردی را به شما نشان دهیم که میگوید وقتی مردید و کاملا متلاشی شدید، با آفرینشی دوباره زنده میشوید؟ به خدا دروغ میندند؟ یا کمی دیوانه شده؟

چنین نیست! برعکس، آنها که آخرت را باور ندارند(از هم اکنون) در عذاب و گمراهی بی پایان اند.

این آیات زندگی اخروی را با عبارت "خلق جدید" وصف کرده، آنها که معاد را جسمانی اما نه جسدانی، یعنی از غیر جنس و ارتعاش عالم ماده میدانند، خیلی میتوانند به این آیه استناد کنند و آنرا مستمسک خویش قرار دهند.

این آیه وضعیت فعلی کافران را "فی العذاب" میدانند، و از این حیث هم افق است با: **يَسَّ تَعَجَّلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ** [سوره العنکبوت : 54] یعنی از تو درخواست تعجیل در عذاب اخروی میکنند اما جهنم "هم اکنون" بر ایشان محیط است.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشْأَنَ خَسِيفٍ بِهِمُ الْأَرْضِ أَوْ نُسْ قِطٌ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (9)

آیا نگاه نمیکنند به آسمان و زمینی که از هر طرف احاطه شان کرده؟ اگر بخواهیم آنها را در کام زمین فرومیبریم یا آسمان را بر سرشان خراب میکنیم! در این تهدیدها عبرتی است برای بنده ای که منیب باشد.

یعنی آنها از هر سو در احاطه جهانی هستند که خالقش کس دیگری است و آنها را هم در نقطه کوچکی از این دنیای بی کران مهمان کرده، یا گوششان را گرفته و این وسط انداخته. حالا چه جای کبر و انکار؟! خدا هر وقت بخواهد در طرفه العینی آنها را میکشد و از صفحه گیتی محو میکند. چنانکه هر ثانیه عملاً دارد چنین میکند. مگر قبرستان چیزی جز **مَخْسَفَ النَّاسِ** است؟ منتها نوبت من و شما نرسیده! پس روبه درگاه خدا کنیم و بسوی آستانش "انابه" کنیم مگر این چند روز دریابیم. "انابه" رجوع مکرر زنبور عسل به کندوی خویش است. کندو وطن زنبور است و هرجا میرود، برمیگردد همانجا. مؤمن هم برای این "منیب" دانسته شده که صبح از آستان خدا آغاز میکند و در هر روز بارها بارها با ذکرها و دعاها، یا نوافل و نیکی ها، به آستان جانان برمیگردد و عهد بندگی خویش را تجدید میکند و از نفعه حیات بخش حق، جانی تازه میگیرد. یا در ریاحین خدا سیر میکند یا در معبد دل در کنار روح الله آرام میگیرد. اینست "عبد منیب".

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ... (10)

به داوود از جانب خود فضلی عطا کردیم؛ ای کوه ها با او در ذکر هم نوا شوید! و ای پرندگان شما هم چنین کنید!

مقصود از فضل، ویژگی خاصی است که با آن داوود(ع) بر دیگر انبیاء برتری یافته، گویا مراد همان چیزی است که در ادامه آمده یعنی هم نوا شدن طبیعت با او در تسبیح و نیایش. چنانکه در سوره صاد هم آمده: **إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ** [سوره (ص): 19] ما کوه ها را فرمان دادیم و اودار کردیم تا همراه داوود صبح و شام یعنی هنگام نماز، تسبیح بگویند و او را همراهی کنند، همینطور پرندگان، همه جمع میشدند و با او بدرگاه خدا مناجات میکردند. در اینجا هم لفظ "أَوِّبِي مَعَهُ" آمده، که توبه و بازگشت بدرگاه خدا و کثرت مناجات معنا میدهد نه چهچهه در ادای عبارات که برخی مفسرین گفته اند.

البته کیفیت این امر بر ما معلوم نیست. اما نشان میدهد که کوه و طیر، شعور عبادت تشریعی دارند و آگاهانه همراه خلیفه خدا نماز میگذارند. شاید اگر نماز ما هم نماز درستی باشد، در دیوار و سجاده و محراب، با ما هم نوا شوند. گرچه ما ندای تسبیح و نفیر دعا و قلقل ذکرشان را نمیشنویم؛ گوش برزخی میخواهد! شاید مراد از این آیه باز شدن گوش برزخی داوود(ع) باشد بطوریکه زمزمه طور و طیر را همراه با ذکر خویش، میشنید.

البته فضل داوود(ع) منحصر به نماز با طبیعت نیست و خداوند به داوود(ع)، نبوت، رسالت، کتاب، خلافت، قضاوت، علم الهی، استواری حکومت، حکمت، تسخیر آهن، منطق الطیر، و از همه مهم تر سلیمان(ع) را عطا کرده بود. این پدر و پسر، از کسانی بودند که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای ایشان جمع کرده بود و هر دو از سلاطین دازین اند.

تعبیر "يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ" نشان از حیات و شعور در کوه ها و امکان تخاطب با آنها دارد، همینطور پرندگان.

کمال الدین از امام صادق (ع) روایت میکند که وقتی داوود (ع) زبور میخواند هر کوه و طیری که میشنید با او تکرار میکرد.

جلد چهل و ششم بحارالانوار از کسی روایت میکند که با امام سجاد (ع) از مدینه برای حج براه افتادیم. در منزلی فرود آمدیم. امام (ع) دو رکعت نماز خواند سپس سر به سجده نهاد و تسبیح گفت. من شنیدم که هرچه در آن اطراف بود از سنگ و پرند، همراه ایشان تسبیح میگوید. پس ترسیدم. امام (ع) سر که از سجده برداشت گفت: ترسیدی؟ گفتم: بله! فرمود: تسبیح اعظم اینچنین است.

... وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (10) أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ... (11)

و آهن را هم برایش نرم کردیم: زره بیاف! و حلقه هایش را درست اندازه بگیر!

یعنی کیفیت ساخت زره را به او الهام کردیم که چطور آهن را مفتول کند و مفتولها را حلقه کند و همه را به هم بیافد و زره ای منعطف و سبک و نفوذناپذیر بسازد.

"سابغه" به معنی زره بافتنی منعطف و فراخ است و "سرد" یعنی حلقه یا بافت. "قَدَّرَ فِي السَّرْدِ" یعنی در بافتن آن دقت بخرج بده! و خوب اندازه ها را رعایت کن.

بینید خداوند چقدر به کیفیت محصول بهاء میدهد! آنها که تولید را سرسری میگیرند و محصولات بی کیفیت تولید میکنند، از معنویت و فرهنگ قرآن هم بدورند یا لااقل در تطبیق این بخش از زندگی خود با قرآن ناتوان بوده اند.

این آیه نشان میدهد که خداوند به بندگان برگزیده خویش، نعماتی میدهد و ابوابی را برایشان باز میکند که "بی سابقه" بوده و به فکر کسی تا کنون نرسیده؛ بماند که هرچه به فکرها میرسد، و منشا اختراعات میشود، همه به الهام خداست!

این چند آیه نشان میدهد که کسی که دلش را با توبه و انابه برای خدا نرم کند، خداوند سختی دنیا را برایش نرم میکند و حدودی از "أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ" برایش محقق میگردد.

در ضمن این آیات نشان میدهد که دنیا و آخرت با هم ضدیت ندارند و تمکّن در دنیا و تصرف در آن و بکار انداختن آن و ایجاد صنعت، میتواند کار اولیاء الله و مرضی خدا باشد.

کافی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکنند خداوند به داوود (ع) فرمود: تو بنده خوبی هستی فقط یک عیب داری که از بیت المال میخوری! پس داوود (ع) بسیار گریست تا اینکه خداوند آهن را برایش نرم کرد و فرمود: زره بساز و بفروش و خرج خود کن.

... وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (11)

و همگی نیکی کنید! چون من به آنچه میکنید، خوب آگاهم.

خطاب به داوود (ع) و شیعیان اوست، برای همین جمع بکار رفته. هر پیامبری اصحاب نزدیک و حواریونی داشته که شیعیان او محسوب میشده اند. خداوند کتاب آسمانی را در اصل برای آنها بر آن پیامبر نازل کرده است.

آمدن این عبارت پس از ذکر زره، شاید اشاره باشد که زره! زره و دیگر آلات حرب را برای کارهای نیک صرف کنید.

وَلَسَ لَيَمَانِ الرِّيحِ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَاسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزْغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (12)

و برای سلیمان، باد را رام کردیم، صبح مسافت یک ماه را می پیمود و عصر مسافت یک ماه را؛ و عنصر مس را برایش مذاب و روان کردیم؛ برخی از جنیان، به اذن پروردگار زیردستش کار میکردند و هرکدامشان از فرمان ما سر می پیچیدند، از عذاب سوزان به او می چشانندیم.

کیفیت این عنایت ها و چگونگی جریان آنها درست روشن نیست و سخن گفتن در آن نیز رجما بالغیب است. همینقدر میشود فهمید که باد برایش ابرهای باران را میاورده و کشتی هایش را سیر میداده و در تلقیح گیاهان و دفع آفات و بیماریها در زمان لازم کارگشا بوده.

داوود (ع) بر آهن و سلیمان (ع) بر مس مسلط شد.

از این آیه امکان تسخیر جن برای خدمت و اختیار جن برای تمرد نتیجه گرفته میشود. همچنین میشود فهمید که جنیان ذاتا هنرمند و صنعتگرند. ضمناً الهام هنر در خیلی موارد

توسط جنیان صورت میگیرد. برای همین پرداختن به هنر، در شرع سره، مذموم است یا لااقل ممدوح نیست و جنبه خیال آدمی را بر جنبه عقلانی - به معنی نورانی - او مسطولی میکند. اشاره و کنایه!

میبینیم که قوای فیزیک و متافیزیک میتوانند به اذن خدا در تصرف ولی خدا قرار گیرند. این امر شدنی است و مسبوق به سابقه. لذا تمام وقایع را نباید تنها با پارادایم های مادی، تحلیل کرد. دست خدا باز است و بدست اولیانش کارهای بی سابقه میکند.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ... (13)

برایش هرچه میخواست، میساختند؛ از جمله محراب ها و مجسمه ها و ظرف هایی به بزرگی حوض و دیگهایی غول پیکر.

جلد دهم بحارالانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که شیاطینی که در دست سلیمان اسیر بودند غلظت یافته و سنگین شده بودند، سپس به کار گرفته میشدند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که آن تماثیل، تماثیل اشجار بوده نه انسان. در روایت دیگری در همان کتاب هست که نقاشی بوده نه مجسمه.

... اَعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ (13)

ای آل داوود، شکر کنید! که کم اند بندگان دائما شکرگزارم.

همانطور که گفتیم کیفیت ملک سلیمان بیش از آنچه در این آیات آمده بر ما معلوم نیست اما درسی که باید بگیریم کاملا معلوم است و در این آیه آمده: باید نعمتهایی را که خدا داده قدر بدانیم و "در عمل" شکر کنیم برای همین گفته "اعملوا ... شکرًا".

شکر به قلب از خدا دانستن آنهاست و شکر به لسان ذکر خداست در قالب عباداتی که دستور داده و شکر به جوارح، استخدام آن نعمتها برای خدمت به خلق و باری از دوش آنها برداشتن و دعوت کردنشان بسوی خدا. مجموع اینها میشود اعمال شکر.

نعمات خاصی که خدا آنروز به سلیمان و داوود داده بود از جمله سیر سریع در هوا و داشتن عمارت‌های باشکوه و دسترسی به انواع فلزات، امروزه در اختیار تمام مردم هست، پس باید بگوییم: اَعْمَلُوا آلَ آدَمَ شُكْرًا

آدم‌های زیادی شاکر و شکرگزارند، اما "شکور" کم است، شکور یعنی کسی که دائماً در حال شکر است.

این آیه توصیه به اعمال مدام شکر است تا انسان را در زمره کسانی که "شکور"ند یعنی ملکه شکر دارند، مندرج کند.

دعائم الاسلام از امام صادق (ع) روایت میکند که خداوند فرموده "اَعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا" آیا میدانید مراد از آل داوود کیست؟ هرکس که ولایت داوود (ع) را پذیرفته و به حرفش گوش کند. همینطور موسی و هارون نیز آل دارند. شیعیان ما نیز آل محمداند که در صلوات امت، وقتی میگویند "الهم صل علی محمد و آل محمد" قصد میشوند و صلوات بر ایشان نازل میگردد.

قصص الانبیاء راوندی از امام سجاد (ع) روایت میکند که آل داوود (ع) هشتاد مرد و هفتاد زن بودند که هر ساعت از روز و شب به نوبت یکی از ایشان در محراب به عبادت میپرداخت تا هرگز محراب خالی نباشد و خدا در آن عبادت شود.

کافی روایت میکند که به امام رضا (ع) عرض کردیم: ما بیشتر در فراخی نعمت و توانگری بودیم اما وضع دگرگون شد و به تنگنا افتادیم، از خدا بخواه به وضع سابق بازگردیم. امام (ع) فرمود: راهش کثرت شکر است در همین وضعی که دارید؛ بخصوص آنکه تا حدی در یسر است باید در شکر مبالغه کند، خداوند فرموده: اَعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا. سپس فرمود: و نیز به خدا حسن ظن داشته باشید.

مصباح الشریعه از امام صادق (ع) روایت میکند که از عبارت "اَعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ" برمیآید که عبادتی برتر از شکر نیست و الا میگفت تا همه بدانند.

نهج البلاغه از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که مقصود از "شکور" در عبارت فوق، شکری همه جانبه است و آن جز به تقوی محقق نمیشود. پس این آیه با عبارت "شکور" در اصل، متقین را وصف کرده.

فَلَمَّا فَصَّ بِنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (14)

سرانجام وقتی فرمان به مرگ سلیمان دادیم، هیچ کس از مردنش آگاهشان نکرد جز موریانه که عصایش را خورد. پس وقتی نقش زمین شد، جنیان دیدند که اگر غیب میدانستند متوجه مرگش میشدند و اینهمه پس از مرگش، در اسارت خفت بار نمی ماندند.

پس، ملک سلیمان برایش نماند و وقتش که رسید، سلیمان به سرای جاوید شتافت. آری، هیچ دولت و حشمتی در دنیا پایدار نیست. همانطور که زندگی سلیمان بی نظیر بود، مرگش نیز نظیر نداشت. سلیمان مرد در حالیکه روزها همانطور تکیه زده به عصا از ایوان شاهی، ملکش را نظاره میکرد. محور بقای ملک سلیمان که سلطنت بر جن و انس و از این حیث بی مانند بود، وجود خود سلیمان بود:

گر انگشت سلیمانی نباشد، چه خاصیت دهد نقش نگینی؟

حتی هیکل سلیمان که روحی در بدن نداشت، چند صباحی باعث بقای مُلک بود. اما خدا موریانه را وحی کرد تا عصایش را بخورد و سلیمان سرانجام بر زمین افتاد. با سقوط سلیمان، مُلک سلیمان ساقط شد و پادشاهی یهود از هم پاشید و بر باد رفت. پس از او فرزندش نتوانست کشور را متحد نگه دارد و اکثر اسباط بنی اسرائیل به حکومت او گردن نهادند و سرزمینش دو پاره شد. مرگ سلیمان آغاز زوال حکومت بنی اسرائیل بود. نخستین کسانی که از بند شاهی اش رها شدند جنیان بودند که به محض بر زمین افتادن او دانستند دیگر کسی بر ایشان سلطه و تسخیری ندارد. پس گریختند و رفتند.

از این آیه به روشنی برمیآید که جن از بواطن و نیت مطلع نیست و تنها ظاهر را میبیند. فرقی با انسان، سرعت حرکت و اطلاع از وقایع نقاط مختلف گیتی است. البته باید آنجا

باشد تا ببیند. و چون فقط یکجا میتواند باشد، فقط از یکجا مطلع است. البته در این حرکت سریع، میتواند اشیاء بی صاحب را نیز با خودش منتقل کند. اگر چیزی مالک داشته باشد معمولا اجازه دزدی ندارد و اگر دزدی کند توسط قوای انتظامی خود اجنه یا ملائکه محاکمه و مجازات میشود.

این آیه همچنین به امکان تسخیر جن توسط انسان برای انتقال اجرام سنگین و ساخت اشیاء بزرگ دلالت دارد. اما جنیان کافر و فاسق اند که اسیر و تسخیر میشوند. چنانچه حدیث نبوی است که هیچ پرنده ای صید یا اسیر نمیشود الا به ترک تسبیح. در هر حال تسخیر برای جنیان - چنانچه از همین آیه نیز برمیآید - امری ناپسند و توأم با عذاب و تحقیر است. لذا اگر بتواند سرانجام در فرصت مناسب میگریزند یا مسخر را میکشند. در هر حال همانطور که در سوره جن مفصلا اشاره کردیم، ارتباط و استفاده از جنیان برای انسان موجب "رهق" یا هلاکت تدریجی است لذا در شرع مقدس بشدت نهی شده و از زمره محرمات است.

در اینجا صحبت از موریانه شده و آنرا مامور خدا معرفی کرده، از دیگر ماموران خدا در قرآن، نهنگ یونس است و کلاغی که به قایبل دفن برادرش را آموخت و عنکبوتی که بر غار ثور تازی تنید و پیامبر(ص) را حین هجرت به مدینه حفظ کرد و ملخ و شپش و قورباغه که وسیله عذاب فرعونیان بودند و شتر صالح که وسیله امتحان مردمان بود و کبش ابراهیم که عقیقه اسماعیل بود و الاغ عزیز که باب معرفت الحشر بود و سگ اصحاب کهف که مثال وفا بود و ذکر اصحاب کهف بی ذکر آن سگ نادر است و اژدها که دلیل حقانیت موسی بود و هدهد که سفیر سلیمان بود.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که سلیمان در حالیکه در محراب عبادت ایستاده بود قبض روح شد اما جن و انس همچنان به او خدمت میکردند چون گمان میکردند مشغول عبادت است. چند ماهی که گذشت عده ای گفتند سلیمان نه خسته شده نه چیزی خورده، لذا او خدای ماست. عده ای دیگر گفتند سلیمان جادوگر است و چشمان ما را افسون کرده. مؤمنان گفتند: سلیمان بنده و پیامبر خداست و خدا خودش بهتر میداند با او چه کرده.

همچنین در برخی احادیث هست که بر ایوان قصرش در حالیکه به معبدش که در حال ساخته شدن بود مینگریست قبض روح شد.

علل الشرایع از امام باقر (ع) روایت میکند که یکسال سلیمان به همین وضع ایستاده بود.

تفسیر قمی آورده که اینگونه شد تا "انسانها" هم بفهمند که جنیان علم غیب نمیدانند و از پس پرده باخبر نیستند. جلد شصتم بحارالانوار نیز همین مطلب را از امام صادق (ع) روایت میکند.

جلد شصت و یکم بحارالانوار از امام صادق (ع) روایت میکند پس از اینکه موریانه چنین کرد، جنیان از او تشکر کردند و گفتند من بعد، تو خراب کن و ما آب و گل برایت فراهم میکنیم تا خانه بسازی. به همین دلیل هر جا موریانه هست، آب و گل نیز هست.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ (15)

در سرگذشت قوم سبأ و سکونت گاهشان درسی بزرگ هست: دو بوستان بزرگ در دو طرف بود. از میوه هایشان که رزق خداست بخورید و خدا را شکر کنید! چه شهر خوبی! و چه خدای بخشاینده ای!

سبأ ناحیه ای در یمن کنونی بوده، مردمش بر رودخانه مأرب سدی به همین نام ساخته و آب را در دشت وسیع پائین دست تقسیم کرده و منطقه وسیعی را زیر کشت برده و آن دشت را به دو باغستان عظیم در چپ و راست رودخانه بدل کرده بودند، در میان باغ ها هم روستاهای بسیار ساخته بودند. رزق و روزی ایشان مهیا بود و خدا هم نظر لطف با ایشان داشت، تا اینکه نعمت زده شدند و خوشی زیر دلشان زد! گفتند از باغ و بوستان خسته شده ایم، کاش سرزمین ما بیابان بود! گفتند صحرا هم زیبایی های خودش را دارد، افسوس که ما از کویر محرومیم!

در اینجا گفته "كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ" سپس گفته "وَاشْكُرُوا لَهُ"، در جاهای دیگر قرآن هست: "كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا" [سوره المؤمنون: 51] یا "فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا" [سوره الحج

: 28] یعنی آدم که از رزق خدا میخورد باید شکرکند و عمل نیک بجا آورد و بخوراند! خلاصه مفتکی نیست و بهایش بندگی است منتها نفع بندگی به خود آدم میرسد.

فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (16)

پس از نعمت رو برگرداندند. نتیجتاً ما هم سیل ویرانگری بسویشان فرستادیم و آن دو باغ خرم را بدل کردیم به دو خارستان، دارای میوه های تلخ و شوره گز و کمی هم درخت کنار.

اینکه فرموده "فَاعْرَضُوا" اعراض از نعمت مراد است، گاهی آدم از نعمت اعراض میکند و گاهی از منعم. اولی کفران نعمت است و دومی کفر منعم. اینها به اولی دچار بودند چون چنانکه خواهد آمد، رو به خدا کرده و میگفتند: خدایا این را نمیخواهیم، چیز دیگر میخواهیم. این نکته در قرآن منحصر بفرد است و بقیه اعراض هایی که در قرآن آمده نوعاً کفر منعم است. پس خوب باید این قصه را قدر دانست چون مشابهش در جای دیگر قرآن نیست در عین اینکه ابتلا به آن شایع است و مختص اغنیاء هم نیست. بلیه ای است عمومی.

گفته اند وقوع این سیل و خرابی سد، نیم قرن پیش از تولد پیامبر اکرم (ص) بوده. اما این گفته درست نمی نماید و مصدرش نقل این و آن است. بخصوص که در آیات بعد هست که آنها به افسانه ها پیوستند، لذا باید خیلی قبل تر بوده باشند. محتمل است که ماجرای سبأ به پیش از نوح (ع) بازگردد چون چنانکه خواهیم گفت مطلقاً صحبتی از شریعت و نبوت در آن نیست.

"عرم" از عرامه به معنای خشن و ویرانگر است. سدّ یا سیل بند که وسیله نعمتشان بوده، به اذن خدا، وسیله غذایشان میگردد و بهشتشان به شوره زاری بدل میگردد که جز چند درخت کویری چیزی در آن نمیروید.

از این آیه برمیآید که وقایعی مثل سیل، زلزله، و طوفان تصادفی نیست و تنبیه الهی یا امتحان برای اهل سرزمینی است که بدان دچار میشود. اصولاً طبیعت همانطور که مظهر

لطف خداست، میتواند به عامل قهر خدا هم بدل شود. این "تبدیل" را در قصه قوم سبأ به خوبی میتوان دید.

تفسیر قمی آورده که خداوند موش های صحرائی را بر سیل بند ایشان مسلط ساخت، پس آنرا سست نمودند و به باران شدیدی از هم فروپاشید.

ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (17)

اینچنین کیفرشان دادیم چون کفران کردند، آیا جز "کفور" را کیفر میدهیم!؟

کفور مثل شکور که پیشتر در همین سوره داشتیم، استمرار و شدت را میرساند. کفور کسی است که کفران در او ملکه شده است. یعنی در کفر استمرار و اصرار دارد.

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ (18)

از نعمتهای ما به آنها این بود که میان آنها با دیگر مناطق حاصلخیز، روستاهایی گذاشته بودیم که از یکی، دیگری پیدا بود و فاصله هایشان متناسب. گفتیم: هر لحظه از شبانه روز، در این مناطق با امنیت خاطر سفر کنید!

شیخ طوسی در کتاب غیثش توقیعی از حضرت حجت (عج) آورده که: ... ما اهل بیت "الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا" هستیم و خادمان و کسانی که به کارهای ما سر و سامان میدهند و شیعیان ما را به نیابت از ما نصرت میکنند، تاویل "قُرًى ظَاهِرَةً" هستند.

احتجاج از امام باقر (ع) روایت میکند که ما روستاهای مبارک هستیم و روستاهای ظاهره، عالمانی هستند که رسولان ما و ناقل علوم ما بسوی مردم اند. همانها که معارف ما را به شیعیان ما تعلیم میدهند. مقصود از "قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ" انتقال علوم است.

تاویل الایات ضمن نقل همین مطلب از امام صادق (ع) از قول آنحضرت اضافه میکند: کلمه "قریه" در قرآن به شخص هم استعمال شده، مگر نخوانده اید: **وَ اسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا** [سوره یوسف: 82] مگر از روستا میپرسند؟! از اشخاص روستا میپرسند.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَا لَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (19)

اما گفتند: "خدایا فاصله بین شهرها و روستاهای ما را زیاد کن" و به خود ستم کردند. پس چنان نابودشان کردیم که به افسانه ها پیوستند و آنها را پاره پاره و تارومار کردیم. در این ماجرا پندهاست برای هر کس که هم اهل صبر است و هم اهل شکر.

یعنی گفتند خدایا خسته شده ایم از بس سبزه و باغ دیده ایم، میان شهرهای ما هامون خشک و سوزان قرار ده تا تنوع را تجربه کنیم.

خیلی باید مراقب بود که از نعمت دلزده نشد و به خارستانی که عاقبت قوم سبأ بود متمایل نگشت. قوم سبأ هیچ گناه بارزی مرتکب نشدند و هرچه بود در دل ایشان گذشت، اما محقق شد. همان را که آرزو داشتند جامه عمل پوشید و هوس شان نعمتشان را بر باد داد. باید از این داستان عبرت گرفت و نگذاشت در دل، دلزدگی از نعمت بجای التفات به آن و شکر آن بنشیند، چون عنقریب نعمت را بر باد میدهد.

تنوع طلبی، زوال بخش و ممزق نعمت است، یعنی نعمت را پاره پاره میکند. اگر سهم من از هستی این شهر، این معلم، این شغل، این همسر، این بچه، این خانه، این دوستان، و این روزی است، آرزوی چیز دیگری داشتن، ملازم است با ندیدن نعمت و دل زدگی از آن. و چنین کفرانی، مجازات سخت در پی دارد و عنقریب نعمت را زائل میکند: لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِهُمْ آيَةٌ... یعنی چنانچه راجع به قوم سبأ دیدیم.

اما چرا فقط کسی از این قصه پند میگیرد و مراقب است به فرجام سبأ دچار نشود که واجد دو صفت صبر و شکر باشد؟ چون صبر بر نعمت از اقسام سخت صبر است و اگر این صبر در وجود کسی نباشد، شکر هم در وجود او کم کم کمرنگ میشود و کفران دامنگیر او میگردد. پس کلید قصه سبأ همینجاست: صبر بر نعمت یعنی صبر بر شکر؛ که مبادا دلزدگی رخ دهد و شکر به کفران بدل گردد. پس "صَبَّارٍ شَكُورٍ" صبر و شکر معنا نداده، بجایش "صبر بر شکر"

معنا میدهد. به همین دلیل به شکل مضاف آمده. صیغه مبالغه هم برای این است که از سخت ترین اقسام صبر و کمال شکر است.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که خدا فرموده "مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ" چون خیلی از آنها را مسخ کرده.

برهان از امام باقر (ع) روایت میکند که اتم مصادیق "صَبَّارٍ شَكُورٍ" شیعیانی هستند که بخاطر تشییع خود آزار میبینند و صبر میکنند و نعمت ولایت را از دست نداده و پیوسته شکر میکنند.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (20)

براستی که ابلیس حرفش را راجع به گمراه کردنشان به کرسی نشاند و جز عده ای از مومنین، بقیه دنباله رو او شدند.

اینطور هم میشود ترجمه کرد: براستی که ابلیس به آرزویش راجع به گمراه کردن ایشان جامه عمل پوشاند.

از عبارت "فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" میشود فهمید که بخشی از مومنین نیز گول شیطان را خوردند و وسوسه کفران نعمت و دلزدگی از نعمت در دلشان نشست.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ... (21)

گرچه او بر هیچ یک از ایشان سلطه اجباری نداشت، ما به آنها اختیار دادیم تا متمایز کنیم آنهایی را که به آخرت ایمان دارند از آنهایی که در مورد آن مرددند.

یعنی دلزدگی از نعمت، وسوسه ای است که در دل دنیاطلبان زود جا باز میکند. اما آنکه هوش و حواسش آخرت است، از این وسوسه نسبتاً مصون است.

... وَرَبِّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ (21)

و خدای تو مراقب همه چیز هست.

یعنی خدا از آن بالا - یعنی مقام استعلاء - مراقب همه چیز هست و میداند به چه کسی نعمت بدهد و نعمت را از چه کسی بگیرد. "حفیظ" در اینجا به معنای مراقب است نه محافظ، یعنی صفت جلال است نه جمال. یعنی از این "حفیظ" باید ترسید و حساب برد نه آنکه بدان دلخوش کرد.

قصه سبأ از معدود قصه های قرآن است که در آن صحبت از پیامبری نیست و کفری که مردم را هلاک کرد کفر به شریعت و مخالفت با کتاب خدا نبود، بلکه کفر به نعمت و مخالفت با کتاب تکوین بود. یعنی اینها مردمانی بودند که بخاطر تنوع طلبی و وانهادن شکر، هلاک شدند، گرچه بسیاری مؤمن بودند. مراد از مومن، ایمان فطری است چون داستان سبأ چنانکه گفتیم مربوط به پس از آدم و پیش از نوح(ع) است، همان دوران که راجع به آن گفته: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ [سوره البقرة: 213]. و الله عالم.

قَالَ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (22)

بگو: "هر که را که بجای خدا معبود گرفته اید به یاری بخوانید!"

کاری از دستشان ساخته نیست. چون مالک هیچ چیز در آسمانها و زمین نیستند، و نه شراکتی در اداره آسمانها و زمین دارند، نه کمک کار خدایند.

عبارت "زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ" نشان میدهد که جز خدا، همه چیز باطل، و گمان و خیالی بیش نیست: الا كل شيء ما خلا الله باطل. آنها که به وحدت وجود قائل اند، خوب میتوانند از این آیه مطلب در آورند.

وَلَا تَتَفَعَّلُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (23)

ص: 21

و شفاعتی پیش خدا کارساز نیست جز وقتی که خودش اجازه دهد. وقتی دل کسانی که شفاعت می‌خواهند کمی آرام می‌گیرد، از شفیعیان می‌پرسند: خدا چه گفت؟ جوابشان می‌دهند: هر چه گفته حق است و خدا بلندمرتبه و بزرگ است.

این آیه از آیات مشکل قرآن است و مفسرین چند جور آنرا معنا کرده اند. بعضی آخر آیه را منفصل از بحث شفاعت که در اول آن مطرح شده دانسته و گفته اند مخاطب آیه فرشتگانند که با شنیدن خبر ماموریتی آرام می‌گیرند و از فرشتگان بالادستی می‌پرسند: خدا چه فرمان داده؟ و پاسخ می‌شنوند: به حق فرمان داده. به نظر حقیر قبول این انفصال صحیح نیست و بخش دوم آیه را هم باید مرتبط با بحث شفاعت بدانیم لذا یکی از بهترین معانی همان است که عرض شد. یعنی این آیه شریفه توصیف صحنه التجاء شفاعت خواهان از شفیعیان است: شفاعت خواهان چشم به شفیعیان دوخته و با حالتی بین بیم و امید از ایشان درخواست شفاعت دارند و شفیعیان نیز چشم به فرمان خدا دوخته اند تا ببینند اجازه شفاعت راجع به چه کسی و تا چه حد داده می‌شود.

جواب شفیعیان بسیار پندآموز و حاوی نکته ای دقیق است؛ آنها فی الواقع می‌گویند: هر چه آن خسرو کند شیرین بود!

یعنی چه شفاعت ما را در حق شما بپذیرد، چه رد کند، کاری درست و مطابق با حق کرده. چون شفاعت فقط به کسی می‌رسد که مستحق آنست. اصلاً حق یعنی همین!

همه ما روزی صحنه ای که این آیه توصیف کرده را تجربه خواهیم کرد. چون مؤمن، هم شفیع اطرافیان و زیردستان خود است، هم طالب شفاعت از مؤمنان بالادستی خود، مثلاً از حضرت سیدالشهداء(ع) که سیدالشفعاء روز قیامت است.

تفسیر قمی آورده که تنها کسی که پیش از قیامت، اذن شفاعت دارد، حضرت ختمی مرتبت(ص) است. بقیه شفاعت ها، می‌رود برای بعد از قیامت.

نورالثقلین از امام سجاد(ع) روایت میکند که تمام پیشینیان و آیندگان نیازمند شفاعت محمد(ص) اند. ایشان برای امتش شفاعت میکند و ما برای شیعیان خود شفاعت می‌کنیم و

شیعیان ما برای نزدیکانشان. مؤمن وقتی اجازه شفاعت می یابد، میتواند برای هزاران نفر شفاعت کند و هرکس خدمت ناچیزی به او کرده باشد، مشمول شفاعتش خواهد شد.

تاویل الایات از امام صادق (ع) روایت میکند رسول خدا (ص) رو به وجه الرحمن میکند و سر به سجده میگذارد و طول میدهد تا خداوند میفرماید: ای محمد! سر بگیر که شفاعتت را راجع به هرکه میخواهی پذیرفتم.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (24)

بگو: کیست که از آسمانها و زمین، روزی نصیب شما میکند؟ بعد بگو: البته که خدا! لذا یا ما را همان درست است و شما آشکارا در ضلالتید، یا برعکس.

یعنی توحید و شرک، قابل جمع نیستند و یا کسی موحد است یا مشرک. هدایت را با حرف "علی" آورده و ضلال را با "فی" تا به استعلائی آن و حقارت این اشاره کند.

در این آیه تمام آسمانها در روزی انسان دخیل دانسته شده اند که مطلب قابل توجهی است.

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (25)

بگو: شما مسئول گناهان ما نیستید، از ما هم راجع به کارهایی که شما کرده اید نمی پرسند.

یعنی هرکس مسئول اعمال خویش است و در قبر اعمال خودش میخواهد و نتیجه اعمال و افکار خود را درو میکند و تا ابد مهمان کارهای خویش است. لذا بحث، بحث من و تو نیست که بخواهیم یکدیگر را متهم کنیم. بحث راه درست زندگی و سعادت و شقاوتی است که از آن منتج میگردد.

از نکات جالب این آیه، ادب منحصر بفرد و نرمی خاصی است که در آن بکار رفته و در تمام قرآن بی نظیر است: پیامبر (ص) مأمور است در مورد خودش و مؤمنین، تعبیر "جرم" بکار برد و در مورد مخالفان، تعبیر "کارهایی که انجام میدهند".

جلد سی و سوم بحار الانوار از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که در این آیه، نهایت انصاف در کلام بکار رفته.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (26)

بگو: پروردگار ما، روز قیامت همگی ما را پیش هم جمع میکند، سپس بهشتیان و جهنمیان ما را، با داوری حق از هم جدا میکند. زیرا اوست داور دانا.

یعنی روز قیامت یوم الجمع و سپس یوم الفتح است.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (27)

بگو: آنهایی را که با خدا شریک میدانید، نشانم دهید تا ببینم شایستگی دارند؟! معلوم است که ندارند، بلکه تنها خداست شکست ناپذیر کاردان.

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (28)

تورا برای تمام مردم گیتی فرستادیم تا بشارت دهی و بیم دهی؛ گرچه اکثر مردم درک نمیکنند.

این آیه به صراحت به رسالت جهانی نبی مکرم اسلام (ص) برای تمام اعصار و امصار دلالت دارد. البته این حقیقت از بیش از چهل جای قرآن که مکتب حیاتبخش خود را هدایت و ذکر و نور و بلاغ "للناس" میداند قابل استحصال است. اما اینجا به صراحت تام بیان شده.

مسائل علی بن جعفر از امام صادق (ع) روایت میکند که "مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ" یعنی برای تمام ساکنین مشرق و مغرب و آسمانیان و زمینیان، اعم از جن و انس.

جلد پنجاه و سوم بحار الانوار از امام باقر (ع) روایت میکند که این آیه را تلاوت فرمود، سپس گفت: روزی میرسد که بانگ اذان از مأذنه های تمام دنیا بگوش میرسد.

نورالثقلین از امام باقر (ع) روایت میکند که نوح، نبوت عام داشت و برای همه مردم زمین آمده بود، هود فقط برای قوم عاد بود و صالح برای یک روستا از قوم ثمود، شعیب به مدین

فرستاده شد که چهل خانه بیشتر نداشت، ابراهیم در یک روستا نبوت یافت که از آنجا هم هجرت کرد، یعقوب برای کنعان بود و بعدش به مصر رفت، هارون و موسی برای هدایت مردم مصر و بنی اسرائیل مبعوث شدند، یوشع وصی موسی فقط بر مردم بنی اسرائیل و در صحرا پیامبر بود، عیسی بطور خاص برای بنی اسرائیل و بیت المقدس آمده بود، زمانی هم که عروج کرد، ایمان در خفا رفت، اما محمد(ص) برای تمام انس و جن گیتی مبعوث شد.

گوییم: این حدیث معارض است با آنچه همان کتاب از امام صادق (ع) روایت میکند که محمد(ص) و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی(ع)، شریعت جهانی داشتند و مامور بودند تا جن و انس و سیاه و سفید را به خدا دعوت کنند.

مناقب از رسول خدا(ص) روایت میکند که من برای سفید و سیاه و سرخ(همه انسانها) مبعوث شدم.

و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (29) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (30)

میگویند: اگر راست میگویید وعده قیامت کی است؟ بگو: وعده گاهش روزی است که نمیتوانید لحظه ای پس و پیشش کنید.

الغیبه روایت میکند که به امام سجاد (ع) عرض شد: میشود در اصل معاد یا ظهور مهدی بداء شود؟ یعنی خدا وقوعشان را منتفی کند؟ فرمود: خیر، اینها وعده های خداست و خدا خلف وعده نمیکند. سپس آیه شریفه فوق را تلاوت فرمود.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (31)

اما کافران میگویند: نه به این قرآن ایمان داریم، نه به کتاب های آسمانی قبلش!

کاش میدیدی وقتی را که این ظالمان را پیش خدا بازخواست میکنند؛ چطور هرکدامشان تقصیر را گردن دیگری میاندازند و مستضعفان به سران مستکبر میگویند: اگر شما نبودید ما مؤمن میشدیم!

دو جمله از اساس غلط است: یکی اینکه اگر فلانی نبود من گمراه نمیشدم، دوم اینکه اگر فلانی نبود من هدایت نمیشدم! کسی به امام صادق(ع) چنین عرض کرد که اگر شما نبودید من هلاک شده بودم. حضرت(ع) فرمود: این سخن شرک است! اگر من نبودم خدا کس دیگری را میفرستاد تا تو را انذار و هدایت کند.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا اَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِيْنَ (32)

سران متکبر به رهروان گویند: مگر ما به زور جلوی شما را گرفتیم بعد از اینکه هدایت به سراغتان آمد؟! اینطور نیست، بلکه خودتان مقصر بودید.

این آیه نشان میدهد که هدایت خودش سر وقت همه آدمها میآید، اما آن آدم خودش هدایت را نمی پذیرد. علتش چیست؟ جرم!

یعنی مجرمین موفق به پذیرش هدایت نمیشوند یا به سختی موفق میشوند. در جای دیگر هم هست: عاقبت کسانی که بدی میکردند، تکذیب دین خدا شد(الروم:10).

مجرمین به مستکبرین مبتلا میشوند تا آنها را به استضعاف اجتماعی و عقیدتی بکشند. چون استضعاف فکری و عقیدتی، پس از استضعاف شخصیتی و ربودن هویت اجتماعی رخ میدهد. یعنی من، اول مرعوب دنیای کسی میشوم، بعد میگویم مرا هم پیش خود بپذیر تا مثل تو شوم، بعد تابع اندیشه او میشوم. پس نقطه آغاز انحراف، دنیاطلبی است. برای همین، آنها که روحیه دنیاخواهی و دنیاپرستی و دنیازدگی ندارند جذب پیام انبیاء میشوند و دنیاخواهان، چه فقیر و غنی، دشمن انبیاء میشوند، اغنیاء در جلو و فقراء در پس آنها راه میافتند تا راه دین را سد کنند و البته نمی توانند.

اینجا شلاق دست رهبران است و آن دنیا شلاق دست رهروان ضلالت. اینجا اینها طلبکارند و آنجا، آنها.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِئُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَثْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (33)

متابعان بیچاره به سران گمراهی خطاب میکنند که: "نخیر، بلکه این نقشه و نیرنگ شبانه روزی شما بود که وادارمان کنید به خدا اعتقاد نداشته باشیم و بجایش از این و آن حساب ببریم".

و چون عذاب را میبینند، اظهار ندامت میکنند و ما هم غل ها را به گردن کافران میبندیم.

آیا جز با همان کارهای زشتشان مجازات میشوند?!

اینکه خط دهندگان به مستضعفین ایشان را وادار به "جعل انداد" یا شریک برای خدا میکردند یعنی از این و آن میترساندند و به این و آن امیدوار میکردند.

کلمه "أَسْرُوا" از اضداد است و هم، ابراز معنی میدهد، هم کتمان؛ برای همین بعضی گفته اند: "أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ" یعنی: وقتی عذاب را میبینند، ندامت خویش را بخاطر رودرواسی! با اغنیاء کتمان میکنند. گرچه این وجه چنگی بدل نمیزند و محتاج توجیه بسیار است اما روایتی از امام صادق (ع) در جلد هفتم بحار الانوار مؤید آنست.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (34)

در هر شهری که بیم دهنده ای فرستادیم، رفاه زدگانش گفتند: پیامی را که مأمور رساندش هستید، ما باور نمیکنیم.

مقصود از "نذیر" اعم از نبی است و شامل مبلغین و عالمان دین نیز میشود، چنانکه ذیل آیه "وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" در سوره فاطر اشاره کرده ایم.

"اتراف" که طبق این آیه آدم را به دشمنی با دین خدا میکشاند، نعمت زدگی است. یعنی نعمات دنیوی آدم، با اینکه وسیله رحمت اند، موجب لطمه به او شوند. کی این اتفاق میافتد؟ وقتی دنیای آدم، دنیای بی خدا باشد. یعنی آدم بی خدا، دنیا بشود خدایش.

البته اتراف مرحله به مرحله بر وجود انسان مینشیند. اولش آدم دنیابین میشود، بعد دنیاطلب میشود، بعد دنیاپرست میشود.

این آیه، آیه مهمی است و میگوید ریشه دشمنی با دین، دنیاطلبی است. بیخود نیست که امیرمؤمنان (ع) در دوران زمامداری خویش، در ترویج این اندیشه که "راه دنیا و آخرت" از دو سوی مخالف است، اینقدر تلاش میفرمودند. خداوند هم میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا [سوره فاطر : 5]

البته مال و ولد بد نیست، دنیا بد است. دنیا یعنی پست شدن طبع آدمی و کوتاه شدن همت او و سیر شدن به مال و ولد. هرچه در روی زمین است مخلوق خدا و زیباست، خدا زشت نمی آفریند. منتها دید انسان نسبت به چیزی و وابسته شدنش به آن و استفاده نادرست از آن، پستی یا "دنیا" را حول آنچیز شکل میدهد.

نمونه دید نادرست نسبت به مال و فرزند را در آیه بعد میبینید:

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (35)

و اضافه کردند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم و همین، نشانه نزدیکی ما به خداست؛ پس در آخرت هم عذاب نمیشویم.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (36)

به آنها بگو: خداست که به مصلحت، روزی مادی هرکس را که بخواهد زیاد و کم میکند، و ربطی ندارد به دوری و نزدیکی به خدا، ولی بیشتر مردم این مطلب را نمیفهمند.

بصائر از امام سجاد (ع) روایت میکند که میدانی گنجشکان وقتی یکجا جمع میشوند و سر و صدا راه میاندازند، چه میکنند؟ آنها روزی خود را به الحاح از خدا مطالبه میکنند. مؤمن نیز

باید چنین کند، منتها وقتش، سحر قبل از طلوع آفتاب است. لذا من ناپسند میدارم که شیعیانم آن هنگام بخوابند.

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (37)

اصلاً اموال و اولاد شما چیزی نیست که به خودی خود شما را به ما نزدیک کند، جز برای مؤمنی که آنها را وسیله تقرب به ما کند، برای چنین کسانی پاداشی مضاعف است و در کاخهای مجلل در امن و امان اند.

یعنی شرط نزدیکی به خدا ایمان و عمل صالح است و چنین کسانی، اگر با مال و فرزند خویش کار خوب بکنند، پاداشی دوچندان نصیبشان میشود و ایمانشان امن برایشان به ارمغان میآورد و وارث غرفات بهشتی میشوند. غرفه بنای مجلل بلند است.

مطلب صریح است و نیازمند تفسیر نیست. اینکه گفته مؤمنین نیکوکار جزای مضاعف دارند، خواسته جزای دنیوی کافری که از سر انسان دوستی و عاطفه به برادرش کمک میکند را از قلم نیندازد: چنین کسی پاداش عمل نیک خویش را در دنیا خواهد دید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ [سوره الزلزلة: 7].

اما آنکه برای خدا و از سر ایمان به خدا چنین کرده، دنیا و آخرت را از آن خود ساخته، پس اجری تصاعدی دارد: قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ [سوره الزمر: 10]

جلد نهم وسائل الشیعه روایت میکند که کسی نزد امام صادق (ع) از اغنیاء بدگویی کرد. امام (ع) به او فرمود: خاموش باش! مگر خواننده ای که "فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ"؟ انسان ثروتمند اگر با مالش به ارحام و برادران دینی اش نیکی کند، پاداشی مضاعف خواهد داشت.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (38)

آنها که تلاش میکنند دین ما را زمین گیر کنند، آنها برای عذاب احضار میشوند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (39)

در آخر بگو: خداوند، طبق مصلحت، برای هر که بخواهد روزی را گشاده میدارد و برای هر که بخواهد تنگ میگیرد، هر چیزی در راه خدا خرج کنید، خدا جایش را پر میکند، خدا بهترین روزی دهنده هاست.

مخاطب این آیه مؤمنین اند و مراد از "انفاق" هم خرج در راه خداست. انفاق مفهومی وسیع دارد و شامل نفقه زن و بچه هم میشود، چون مؤمن برای خدا به خانواده خویش روزی میدهد، پس ثواب صدقه میرسد چنانکه در حدیث شریف است.

بعکس کافر هر چه خرج میکند چون برای خود کرده و موجب حسرتش خواهد شد: فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً [سوره الأنفال : 36]

مقصود از جایگزین کردن هم، به اضعاف مضاعفه است، چنانکه به این مطلب تصریح شده: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ [سوره البقرة : 261]. آنها که اموال خویش را در راه خدا انفاق میکنند، مثل دانه ای است که هفت خوشه ببار میآورد و هر خوشه صد دانه دارد، آری خداوند برای هر که بخواهد بیش میکند.

البته عوض دادن همیشه به مال نیست، گاهی به بهتر از مال است از جمله: صفای دل، نور یقین، ذریه طیبه، توفیق طاعت، تنویر برزخ، ترفیع مقام، ...

گاهی هم عوض انفاق انسان به نسلهای بعد میرسد چنانچه در داستان موسی و خضر هست.

عبارت "مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ" نشان میدهد که اصل انفاق مهم است نه مقدار آن. و نیز انفاق منحصر به پول نیست.

کافی روایت میکند که کسی از امام صادق (ع) پرسید: من انفاق میکنم، پس چرا جایش پر نمیشود؟ امام (ع) فرمود: این آیه مربوط به مال حلال و مصرف در حلال است. هرکس از حلال کسب مال کرده باشد هرچه در حلال خرج کند، بلافاصله خدا جایش را پر میکند.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که "خلف" پاداش دنیوی انفاق در راه خیر است و "تضاعف" پاداش اخروی آن است. یعنی خدا برای کسی که با مالش نیکی کرده، حداقل یک در دنیا و صدها در آخرت جبران میکند.

کافی روایت میکند که نوکر امام رضا (ع) وارد شد، امام فرمود: امروز چیزی انفاق کرده ای؟ پاسخ داد: خیر! حضرت (ع) فرمود: پس چطور خدا جبران کند؟ (فمن این یخلف الله علینا؟)

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که انفاق باید با قصد یعنی میانه روی باشد، مقتصد هرگز فقیر نمیشود، چون خدا جای هر چیزی را که با قصد خرج شود پر میکند.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که هرکس در حق، بخل بورزد و خرج نکند، چند برابرش را در باطل خرج خواهد کرد.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند هرچه مؤمن خرج میکند خداوند عینا جایش را پر میکند مگر چیزی که در معصیت یا اسراف خرج شده. گوئیم: در برخی روایات "فی البنیان" یا "فی البناء" آمده، چون یکی از مصادیق شایع اسراف، خرج اضافی در بنای خانه است.

نتیجه این آیات این است که مال و ولد ملاک تقرب به خدا نیست. پس چیست؟ وسیله امتحان است: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ** [سوره الأنفال: 28]. پس رزق بدست خداست و کم و زیادش وسیله تربیت و تکامل است. خدا چون رب است روزی را کم و زیاد میکند تا تربیت محقق گردد.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (40)

روزی خدا همگی را محشور میکند، سپس به فرشته ها میگوید: راضی بودید که این کافران شما را میپرستیدند؟

این آیه برای زمان ما، از آیات مشکل است و معلوم نیست مراد از پرستش ملائک و اجنه چیست، چون چنین آئین‌هایی منسوخ و مندرس شده. اما آنطور که از شواهد تاریخی و دین‌شناسی برمیآید پرستش ملائک و جنیان در اقوام بدوی مرسوم بوده و هر بت، نمادی از یک فرشته یا جن بوده و کرنش در برابر بت یا قربانی پیاپی بت، به جهت جلب توجه آن ملک یا جن صورت می‌پذیرفته تا خیری را جذب و شری را دفع کنند.

منتها ملائکه از چنین عملی منزجر بوده اند ولی بعضی جنیان بدان رضا داده، شاید هم برای استمرار چنین عملی، بت پرست یا کاهن را در جایی، گاه‌ها نصرت میکرده اند. چنانچه در آیه بعد هست.

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (41)

فرشتگان پاسخ میدهند: خدایا تو پاک و منزهی! تو سرور مایی! ما هیچ رابطه‌ای با اینها نداریم. اینها اکثرشان جنیان را میپرستیدند و به جنیان دل داده بودند.

عبارت "أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ" اظهر است که اینطور معنا شود که کردیم، اما برخی اینطور معنا کرده اند: جنیان به عبادت آدمیان دل داده بودند یعنی از آن خوششان می‌آمد.

در هر حال "ایمان" در اینجا دلبستگی معنا میدهد نه ایمان مصطلح. "عبادت" هم درخواست از جن و ملک در ازاء توجه به ایشان است. البته ملک التفاتی به چنین توجهی نمیکند چون نیازی ندارد اما جنیان چون مثل ما آدمیان گدای توجه و تمجیدند، در ازای توجه و برای استمرار آن، ممکن است کاری جزئی برای انسان انجام دهند.

این آیه از جمله آیاتی است که برقراری ارتباط و درخواست از اجنه، مذمت شده و در حد کفر دانسته شده، در سوره جن هم هست: وَأَنَّ كَذَّابًا تَوَلَّىٰ مِنْهَا الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا [سوره الجن: 6] یعنی گاهی آدمیان از اجنه میخواهند که برایشان کاری انجام دهند. هرکس چنین کند، به نابودی تدریجی دچار خواهد شد.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (42)

امروز شما و آنچه بجای خدا میپرستیده اید بدرد هم نمیخورید. و به ظالمان میگوییم: بچشید عذاب آتشی را که دروغش میدانستید!

وَ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (43)

وقتی آیات روشنگر قرآن را برایشان میخوانند، کافران میگویند: "این محمد، فقط دنبال این است که شما را از عبادت بتهایی که پدرانتان میپرستیدند بازدارد".

و میگویند: "قرآن جز مستی دروغ نیست".

بله، کافران وقتی با حقی که به سراغشان آمده روبرو میشوند میگویند: "قرآن، جز سحر نمیتواند باشد".

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (44)

با اینکه قبلاً نه کتاب آسمانی به آنها داده بودیم که آن را بخوانند، و نه هشداردهنده ای بسویشان فرستاده بودیم.

از عبارت "يَدْرُسُونَهَا" میشود فهمید که یکی از وظایف راجع به کتاب آسمانی، "دراسة" آن است یعنی کثرت تلاوت و تعمق در آن. ریشه "در.س" به کثرت استعمال دلالت دارد برای همین لباسی را خیلی پوشیده شده مندرس گویند. ضمن دراسة، معارف کتاب نسل به نسل منتقل میگردد و در دلها زنده میشود و به ثمر مینشیند. به دراسة الكتاب امر هم شده: كُونُوا رَبَّائِينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ [سوره آل عمران : 79] یعنی چون

کتاب را تعلیم میدادید و به آن مشغول بودید، باید خودتان ربانی شوید یعنی متصف به کمالات آن گردید.

فرق دراسة با تعلیم و تعلم در این است که دراسة کثرت استعمال و رجوع خود شخص است به کتاب، یعنی لازم است، و متعدی آن یعنی تدریس در قرآن بکار نرفته، ولی تعلیم و تعلم متعدی است و یک نفر کتاب را یاد میدهد و دیگری فرامیگیرد. دراسة الزاماً مفید علم هم نیست مثلاً پیرمردهایی که هر روز قرآن میخوانند ولی نمیفهمند، دراسة میکنند نه تعلم.

اما هم دراسة و هم تعلم، هر دو لازم و مفیداند و به آنها امر شده. با دراسة است که تعلیم بیار مینشینند و اثر دراسة با تعلیم و تعلم منتشر میگردد.

وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (45)

البته قبلی ها هم تکذیب کردند درحالیکه شکر یک دهم آنچه را که به آنها دادیم، نتوانسته بودند بجای آورند، با این حال، نعمت رسولان را هم تکذیب کردند، دیدی چطور کیفرشان کردم!؟

عبارت "مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ" را اکثراً اینطور معنا کرده اند که کافران مکه از لحاظ قدرت و شوکت به یک دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم هم نمیرسند. اما معنایی که ما کردیم افق تازه ای است و مخالف ظاهر هم نیست.

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مثنًى وَ فُرَادًى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (46)

بگو شما را فقط یک نصیحت میکنم؛ اینکه دو تا دو تا یا تک به تک، برای خدا برخیزید و بروید و فکر کنید که مگر محمد، دوست شما، دیوانه است؟ اینطور نیست، او آمده تا بترساند شما را، پیش از عذابی شدید که در پی است.

این آیه میگوید اگر جامعه براه خدا نرفت، یک رفیق پیدا کنید و راه خدا را بروید. و اگر حتی یک نفر هم پیدا نشد، نترسید! خودتان تنهای تنها هم که شده عازم طریق حق شوید.

برخی این آیه را به "قیام سیاسی" تاویل کرده اند که درست نمی نماید. این آیه برخاستن از فکر موجود و رها شدن از اصنام و قیودات موجود معنا میدهد. یعنی قیام معنوی مراد است گرچه ممکن است تظاهرات اجتماعی و سیاسی هم پیدا کند. اما اولاً و بالذات، قیام معنوی معنا میدهد.

برخی این آیه را به کار کردن برای خدا یعنی خلوص تاویل کرده اند، این معنا هم باز انصراف بی وجه معناست، چون قیام لله معنا ندارد برای غیر خدا باشد. نکته کلیدی در این آیه شکستن مرزهای افکار جاهلی جامعه و درخواست هدایت از کتاب خداست. چنانچه در آیات بعد خواهد آمد. در همینجا هم چنانکه مبینید نتیجه قیام، تفکر است نه هیاهو!

در برخی روایات "أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ" تاویل شده به ولایت علی (ع).

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (47)

بگو اگر چیزی بابت رسالتم از شما میخواهم - اینکه رسالتم را بپذیرید و بنده خدا شوید - برای صلاح خودتان است. و الا اجر واقعی رسالت من با خداست و او شاهد همه چیز هست.

البته عبارت "مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ" را اینطور هم میشود فهمید: اگر مزدی بابت رسالتم خواستم، ارزانی خودتان!

در هر حال انبیاء مزد دنیوی بابت خدمتی که به بشریت میکنند و زحماتی که در این راه متحمل میشوند، طلب نمیکند. این مطلب حدود بیست بار در قرآن آمده و نشان میدهد که در قبول دعوت، اهمیت حیاتی دارد و به محض اینکه مبلغی در ازای تبلیغ دین درخواست پول کند، حرفش بی اثر و تبلیغش متهم خواهد شد.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمَ الْغُيُوبِ (48) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيءُ الْبَاطِلَ وَ مَا يُعِيدُ (49)

ص: 35

بگو: خدای من که دانای غیوب است، حق را میافکند (یعنی در دلها القاء میکند).

بگو: با نزول قرآن و بعثت پیامبر خاتم، حق به صحنه آمد و باطل رنگ باخت و دیگر برنمیگردد.

مطابق این آیه از کارهای خدا "قذف حق" یا الهام آن در قلوب است. خدا میداند به چه قلبی حق را القاء کند، یعنی کدام دل، مستحق آن است. ممکن است مراد از "غیوب" هم در اینجا سویدای قلوب باشد.

خدا چون بواطن را میشناسد، برخی را مستحق دستگیری و الهام حق میداند لذا حق را در آنها میافکند و باطل برای ابد در آنها رنگ میبازد.

کافی روایت میکند که اسماعیل خواست برای ولادت فرزندش ولیمه ای ترتیب دهد، امام صادق (ع) به او فرمود: مساکین را دعوت کن، آنها نیاز به سیر شدن دارند. سپس فرمود: مَا يُدِيءُ الْبَاطِلَ وَ مَا يُعِيدُ.

گوییم: گویا یعنی مجلسی که منحصر به اغنیاست، مجلس باطل و بی خیر و برکت است.

قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (50)

بگو: دیگر اگر گمراه شوم، تقصیر خودم بوده و اگر هدایت شوم، بخاطر قرآنی است که خداوند به من وحی میکند. خدایی که شنواست و نزدیک ما.

اینکه نقایص، مال من است و کمالات مال خدا، ادبی است که تا سالک در آن مستقر است، توفیقاتش استمرار دارد و بمحض خروج از آن حال، آفات بسوی او سبقت خواهند گرفت.

و لَوْ تَرَى إِذْ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (51)

کاش میدیدی حین مرگ که به فرع میافتند، دیگر راه فرار ندارند و از همان نزدیک جانشان گرفته میشود.

فزع، ترسی است که عرصه را بر انسان تنگ کند بطوریکه انسان تعادل رفتار خویش را از دست بدهد. عبارت "أَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ" معرکه آراء شده، گفته اند: سرعت در نزول عذاب مراد است و گفته اند: آیه مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ [سوره هود: 83] نشان میدهد که عذاب ظالمین مراد است. و گفته اند یعنی هرکس به آنچه دم دست او و عامل اقتدارش بوده هلاک میشود چنانچه فرعون به نیل و قارون به گنجش و سبأ به سیل بندش هلاک شد. مرحوم علامه طباطبایی این جمله را کنایه میدانند که میان عذاب کنندگان و عذاب شوندهگان فاصله ای نیست یعنی کسی که باید عذاب شود همیشه در چنگ خداست منتها حلم خدا تاکنون مانع عذاب شده. بعضی هم این عبارت را پیش بینی شکست کفار در جنگ بدر دانسته اند. بعضی هم گفته اند عذاب دنیوی کافران مراد است. بعضی هم گفته اند عذاب برزخی ایشان مراد است. برخی هم گفته اند خسف لشکر سفیانی در بیداء در آخرالزمان، تاویل این آیه است که هنوز نیامده. و اقوالی دیگر. قول مرحوم علامه طباطبایی معقول ترین قول است.

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (52) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيُذْفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (53)

میگویند: اکنون به قرآن ایمان آوردیم! اما چطور از جایی چنین دور، میتوانند به ایمان دست یازند؟!

درحالیکه پیشتر بدان کافر بودند و از دور راجع به آن حدس و گمان میزدند.

"تنأوش" با تناول اشتقاق دارد و به معنی دست یافتن و بچنگ آوردن است. عبارت "أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ" یعنی چطور از افقی چنین بعید و حال و هوایی چنین بی سنخیت با فضای معنوی ایمان، میخواهند ایمان آورند؟! پس ایمانشان دروغ است و واقعی نیست.

این آیه میگوید ایمان، سنخیت با موضوعی است که بدان ایمان حاصل شده، یعنی بین مؤمن به خدا و قرآن، با خدا و باطن قرآن، حتما باید سنخیتی باشد و اصولا ایمان یک باور نیست بلکه یک تغییر و دگرذیسی و تحول و حرکت ذاتی انسان است که به خدایی شدن

انسان و قرآنی شدن او انجامیده. لذا ادعای ایمان در لحظه مرگ بی اساس است و اصولاً چنین چیزی نشدنی است.

تفسیر قمی از امام باقر (ع) روایت میکند که هرکس و ناکسی به مهدی آخرالزمان (عج) ایمان نمی آورد، چنانکه خداوند فرموده: **أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.**

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (54)

اکنون بین کافران و آرزوهایشان فاصله میافتد، چنانچه با همپالکی هایشان، بیشتر چنین شد؛ آنان نیز در شکی عمیق دست و پا میزدند.

عبارت "وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ" از هوس سوزترین آیات قرآن است و میگوید انسان میدود و میدود تا به آرزوها و خواست های خویش برسد، اما بناگاه مرگ جلوی سبز میشود و انسان با سر با مرگ برخورد میکند و نقش زمین میشود. توصیف از این زیباتر؟!

و "كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ" هم میگوید این سنت و کار خداست با هرکس که در پی آرزوها و خواستها یا "مشتهیات" است. چنین کسانی باور ندارند که مرگی هست و حسابی؛ صراطی هست و جهنمی.

سوره سبأ با حمد خدا آغاز میشود، نتیجه عملی و درس این افتتاح، این است که مومنین باید آغاز کارها را به یاد و حمد خدا کنند.

آیات بعد تذکر به استیعاب علم خداست نسبت به تک تک ذرات هستی، اگر مؤمن این حقیقت را وجدان کند، آرام میگردد. چون میداند خدا از حال و روزش بخوبی مطلع است.

سپس اشاره میکند که معاد خواهد آمد و از تحقق آن قصدی هست؛ اینکه مومنین نیکوکار را از مغفرت و اجر کریم بهره مند سازد.

سپس اشاره است به گنجی که در اختیار انسان قرار گرفته تا او را به عزت و ستودگی برساند؛ آن گنج قرآن است.

سپس توصیه به انابه میکند چون کثرت انابه، انسان را از خواب غفلت و خیال امن بیدار میکند و نسبت به خدا و خسف و سقط و اخذ او به خشیت و احتراز میکشاند. انابه منبعث از تقوی و داعی به آن است.

داستان داوود(ع) داستان فضلی است که خدا در چننه دارد و به بعضی دون بعضی گاه گاه مرحمت میکند؛ باید از خدا، فضلش را خواست! مناجات عاشقانه داوود و همراهی طبیعت با وی، برای مومنین ایده بخش است. همچنین قدرت داوود(ع) و اقتدارش، نرمی آهن در دستانش.

داستان سلیمان(ع) پر از عجائب است: زندگی و سلطنت سلیمان و نحوه مرگ و حیات مجازی او پس از مرگ، ذهن را میبرد به سمت اینکه دنیا فقط آنچه مبینیم نیست و پس پرده ای دارد و موجودات پس پرده ای.

اصلی ترین درس این سوره، در داستان سبأ است، جایی که کثرت و وفور نعمت بجای آنکه انسان را به فراغت برای عبادت و خدمت و شکر بسیار بکشاند، زمینه دلزدگی را فراهم میکند، و خستگی از نعمت و تنوع طلبی در آن، زمینه سلب نعمت میشود.

سپس مخاصمه تابعان و رهبران کفر را در قیامت ترسیم میکند و مکر رهبران و احمقی تابعان را ذکر میکند و تلویحا تحذیر میدهد مبدا بجای خدا، متکبر گردن کلفتی را بندگی کنید و تابعش شوید.

سپس ماجرای مترفین را نقل میکند و گردنکشی غالب ایشان در برابر دین خدا. مبدا آدم گمان کند چون پول دارد، خدا را هم دارد؟ دل خدا را تنها با ایمان و عمل صالح میتوان بدست آورد و مال را باید صرف طاعت کرد تا به راحت دارین رسید.

سپس ذکر شرک آدمیان است و توسلشان به جن و فرشته، خداوند فریاد میزند: جز من کسی به فریادتان نمیرسد، مرا بندگی کنید.

سپس تذکری است به جهانی بودن دین اسلام و خدا دعوت میکند به رفض علقه ها و تعصبات و تفکر در امر دین و قیام لله، حتی شده با یک رفیق، یا بی رفیق!

آخر سوره تحذیری است صریح و بی پرده به انسانها که از فرصت بهره برده، انسان قرآنی شوند که اگر مرگ در رسید و همان بودند که بودند، ضرری جبران ناپذیر متوجه آنها شده.

آخرین آیه پوزخندی است به انسانی که در پی آرزوها، عمری دویده، خدا میگوید: ما بین او و مشتیهاتش حائل می‌شویم و به کام مرگ فرو میکشانیمش.

ص: 40

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فاطر با ذکر عظمت آفرینش و با اشاره به خلقت آسمانها، زمین، و فرشتگان آغاز میشود؛ فرشتگانی که گونه های بسیار دارند. آری، خدا هر جور موجود که خواسته آفریده و به هر موجودی چیزی داده و برخی را بر برخی تفضیل داده. فرشتگان قوه فاعله یا مجریه و مانند نرم افزاری برای سخت افزار هستی اند.

سپس اشاره میکند که هستی کاملاً بدست خالق اوست یعنی خداوند هم خالق هستی است و هم مدبر هستی. پس هر خیری که قرار است به کسی برسد یا شری، بدست خداست نه جز خدا. مثلاً روزی؛ کیست که ما را شب و روز و روز و شب، روزی میدهد؟ آری، سررشته ها همه بدست خداست: **وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** [سوره فاطر : 4].

سپس تحذیر میدهد که شما آدمیان، در این بین، برای هدفی خلق شده اید و به مقصدی رهسپارید. اگر خدا را بنده باشید بهشتی میشوید و اگر به هوای نفس خود عمل کنید جهنمی میشوید. پس مبادا فریب دنیا را بخورید و مبادا شیطان که دشمن شماست، شما را بفریبد. تا زشتی و زشت کاری برای شما زینت یابد و شما را به نابودی کشد.

سپس میگوید هرکه در جستجوی عزت است بجای نقشه و فریب یا گدایی عزت از این و آن، خدای صاحب عزت را بندگی کند تا عزیز شود. عزت نیز مثل حیات و ممات بدست خداست و به تعیین اوست.

سپس به برخی نعمتهای طبیعی چون دریا و رود و شب و روز اشاره میکند و از مردم میخواهد که برای شکرگزاری، خدا را بنده باشند. به کجا پناه میبرند؟ درحالیکه همه فقیر و محتاج درگاه خداوند.

سپس تحذیر میدهد که در اعمال خود دقیق شوید چون کارهای شما باری است بر دوستان و هیچ کس بار دیگری را بدوش نخواهد کشید و هرکس مسئول اعمال خویش است و باید نسبت به همان جوابگو باشد. پس دعوت به ترس از خدا و نمازگزار و تزکیه نفس میکند. و میگوید چنین کسی با کسی که راه ضلالت رفته، یکسان نیست.

سپس باز به رنگارنگی طبیعت اشاره میکند که از مواطن معرفت اله است و معرفت الله را عامل خشیت و خشیت در برابر خدا را نجات بخش و تجارتی پر سود معرفی میکند.

سپس سخنی از آینده است: میگوید پس از محمد(ص) عده ای از مسلمین، بدکار و عده ای نیکوکار و عده ای از سابقین در خیرات میشوند. خداوند دسته سوم را برگزیده و علم قرآن را در سینه ایشان که از علمای ربانی اند قرار میدهد. سپس در اواخر سوره اشاره به ادوار و نسلهای بشر میکند و اینکه این کاروان در حال رفتن است، هرکس وقت را دریابد و بندگی کند به نفع خود کرده و هرکه به بازی و کفر و کفران بگذراند بخود ستم کرده و استکبار و بدکاری اش دامن خودش را خواهد گرفت.

آیه آخر اشاره به بنای خداست که عذاب اهل کفر و کفران را به بعد از مرگ موکول کرده و الا جنبه ای روی زمین باقی نمی ماند .

جلد ششم وسائل الشیعه از امام صادق (ع) روایت میکند که دو سوره سبأ و فاطر که با حمد آغاز میشوند، واجد خیر دنیا و آخرتند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أُنْجُحَةٍ مِّنِّي وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (1)

خدا را سپاس! که نوآفرین آسمانها و زمین است؛ فرشتگان را از طرف خود، مأمور انجام کارها میکند. بعضی از آنها دو بال دارند، بعضی سه بال، و بعضی چهار بال! خدا به هر مخلوقی، هر چه بخواهد بیشتر میدهد. هان که خدا بر همه کار تواناست!

این سوره مثل فاتحه کتاب و سوره سبأ با "الحمد لله" آغاز شده، یعنی حمد در افتتاح کلام واقع شده. حمد در اختتام کلام نیز واقع میشود، چنانکه آمده: **وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** [سوره یونس : 10]

پس عبارت "الحمد لله" آغاز سخن و اختتام آن، یا به تعبیری، حرف اول و آخر خدا و هر ناطقی است که نطق را از خدا آموخته.

اما "الحمد لله" به چه معناست؟ "الحمد لله" یعنی حمد، تنها از آن خداست. در دلالت این کلمه "انحصار" خوابیده. اما این "حمد" چیست که "تنها" مال خداست و فقط خدا را زینده است؟ حمد به معنی ستایش است، اما نه هر ستایشی، بلکه ستایش به حق و واقعی و بی تعارف! حمد حالت خضوع همراه با انس مدح کننده است وقتی با کمالی مواجه میشود. وقتی او حامد است که در برابر کمال، سر خم کند و آنرا بخواند. در این صورت است که ستایش، محقق میشود. پس برای تحقق حمد، اول باید کمالی را در کسی دید و آنرا فهمید؛ این، از علم حاصل میشود، سپس حالت تواضع نسبت به آن گرفت که ناشی از فقر و نداشتن آن است، سپس آنرا خواست که این ناشی از کمال طلبی حامد است. پس فقط کسی میتواند حمد خدا کند که خدا و کمالات او را بشناسد و آنها را نداشته باشد و بخواهد مزین به آنها شود. پس حامد، باید عالم و فقیر و مختار و بلند همت باشد. اینها کمالاتی است که حامد حق، برای اینکه لیاقت حمد را پیدا کند باید داشته باشد و این نشان میدهد که حمد خدا، مقام کمی نیست. یعنی حمد خودش مقام است و نخستین حمد کننده، خود خداست. خداوند دائما الحمد لله میگوید و خودش را حمد میکند یعنی کمالات را منحصر میکند به خودش! چون هیچ کس جز او لایق نیست؛ بلکه اصلا موجود نیست تا بخواهد کمالی داشته باشد. ریشه و منشا تمام صفات کمال "او"ست و در هر کس صفت کمالی روییده و بالیده و شکفته، کمال الله است که ظاهر شده و جلوه کرده. پس: الحمد لله! یعنی حمد مال خداست.

خود گفتن این عبارت یعنی اقرار به آن، فهمیدنش، و التزام عملی بدان، عین عبادت و ارتسام عبودیت است.

شکرکردن - یعنی ممنون بودن لسانی و عملی از خدا بخاطر چیزهایی که "مشخصا" به ما داده - یکی از فروع و شعب حمد است. یعنی وقتی حمد، حلاجی میشود و بر مصادیق ملموس و مشخصی حمل میشود نامش میشود "شکر". پس کسی که میگوید خدایا! شکر! در حال حمد خداست بخاطر چیزهایی که میبیند خدا به او داده و فقرش را سد کرده.

عبارت "فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" یعنی پدیدآورنده آسمانها و زمین. در ریشه "ف ط ر" دو چیز منظوی است یکی خلقت از عدم یعنی بدون طرح پیشین، و دوم، خلقت سریع و "کن فیکون"

بطوریکه به انفجار و شکافت شبیه باشد. پس هر خلقتی "تفطیر" نیست و مقصود، شکافته شدن کتم عدم و ظهور آنی و انفجارگونه آسمانها و زمین است.

عبارت "جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعٍ" از عبارات متشابه و بعیدالذهن است و اصولاً هیچ کس فرشته سه بال را نمیتواند تصور کند. معلوم هم نیست چرا بعضی از فرشتگان دو بال دارند و بعضی سه بال و بعضی چهار بال؟ مرحوم علامه طباطبایی (ره) فرموده تمایز در سرعت و قدرت مراد است. این، واضح است اما "کیفیت" امر همچنان بر ما مستور است. جاهای زیادی از قرآن هست که جمله ای آورده و چیزی از اسرار خلقت را در پرده گفته، اما آن پرده را کنار نزده و حرف را در دهان خورده! و مطلب را مجمل گذاشته تا هیتش بر ذهن و حسرت فهمش بر دل بماند و فقط بدانند، خبری هست! این آیه هم از آن قبیل است. پس کنکاش در آن راه بجایی نمیرد و دقت در امرش، مفید علم نیست، چون غرض حق تعالی مجمل ماندن این عبارات است. این عبارات باید مجمل بمانند تا بعد! آدمی باید هزاران سال، الی الله سلوک کند تا اسراری از قرآن برش معلوم شود و تاویل غوامضی از القرآن را به اقتضای جایی که رسیده بفهمد و پرده از سمع و بصرش کنار رود. آری، قرآن "راه نامه" است و صفحات زیادی از آن به وقتش بر انسان معلوم میشود، نه پیشتر.

نکته ای دیگر که این فقره به آن دلالت دارد، نظام اسباب است. یعنی با اینکه خدا میتواند خودش مستقیماً متصدی تمام امور شود اما هستی را اینطور آفریده تا موجوداتی را بفرستد تا بعضی کارها را برایش انجام دهند. سنت خدا چنین است. جعل رسل از ملائکه روی این حساب است. فرشتگان هم انواع مختلف دارند و هر گروه متصدی کاری است.

عبارت "يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ" عبارت بارعی است. از آنها که باید زیرش خط کشید و قبل و بعدش را با آن فهمید. این عبارت میگوید خداوند کمالات را در میان مخلوقات تقسیم کرده و بنا را هم بر تفضیل گذاشته نه تسویه. یعنی علم این، بیش از آن است و زیبایی آن بیش از این و ثروت آن دیگری بیش از بقیه و قدرت فلانی بی هم‌اورد است و صدای آن یکی بی مانند است و هنر این یکی تک است. این تمایز علاوه بر اشخاص در گونه ها هم هست: خداوند به شیر صولت داده و به فیل، عظمت و به گاو، حلم و به سگ، وفا و به موش، سرعت و به

عقاب، پرپرواز و به سنگ پشت، استغنا از مسکن و به بوم، شب خیزی و به کبوتر، انس با شهر. علاوه بر آنکه هر گونه ای را از صفاتی جسمانی برخوردار ساخته که میلیونها سال توانسته اند نسل خود را باقی نگه دارند و در حوزه خاصی بی رقیب باشند.

خود شکل ظاهری گونه های مختلف حیات که به بیش از میلیونها گونه میرسند، بسی محیرالعقول و مدهوش کننده است. هر نوع حیوانی که بتوانید در ذهن تصور کنید یا اکنون وجود دارد یا پیشتر وجود داشته یا تبدل انواع، در آینده احتمالا بوجودش خواهد آورد.

حالا- اینها تنوع گونه ای در کره زمین است که بخش کوچکی از عالم ماده است. این آیه میگوید در میان موجودات غیر مادی یا نادیده و ملکوتی نیز چنین تنوعی برقرار است و خداوند در آن وادی نیز به هرگونه، چیز خاصی بخشیده است. چون کار خدا بخشش بی حساب است: *يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ*.

راجع به فرشتگان اگر بخواهیم کمی بیشتر مطلب را باز کنیم - طبق قرآن - موجوداتی هستند که در عین اینکه از چشمان ما غائب اند، همیشه همراه ما هستند و مسئولیتهای زیادی را پیرامون ما برعهده دارند. فرشتگان بندگان مکرم و مطیع خدا هستند و پیوسته به عبادت و تسبیح حق مشغولند و خسته هم نمیشوند. البته فرشتگان همه یک درجه نیستند و هر یک مقام معلومی دارند و برخی را خدا بر بقیه تفضیل داده و از میان آنها عده ای را که بپسندد اصطفاء میکند یعنی برای قرب خویش یا ماموریت های خطیر برمیگزیند. همراه هرکس از لحظه تولد تا مرگ دو فرشته هست که علاوه بر محافظت از او وظیفه ثبت اعمال او را نیز برعهده دارند. پس از مرگ شخص که توسط فرشتگان ویژه این کار که تحت امر ملک الموت انجام وظیفه میکنند صورت میپذیرد، این دو فرشته مرخص میشوند مگر آنکه شخص مؤمن باشد، در اینصورت در کنار قبرش تا قیامت عبادت میکنند(مرجع این یک فقره روایت است نه قرآن). پس از نفخ صور، همین دو فرشته، مومنین و کافرین را تا بهشت و جهنم همراهی میکنند و از گواهان اعمال او هستند. غیر از این دو فرشته که هر کسی دارد، خداوند فرشتگانی دارد که برای نصرت مومنین در جنگ یا صحنه های خطر میفرستد؛ فرشتگانی دارد که برای خذلان و عذاب دنیوی کافران میفرستد؛ فرشتگان بعضا به شکل

انسان درمیایند و با انسان سخن میگویند؛ ارتباط با فرشتگان و سخن گفتن با آنها منحصر به انبیاء نیست و برای همه مومنین میتواند به اذن خدا رخ دهد چنانکه برای مریم و ساره رخ داد، فرشتگان در خواب یا بیداری بی آنکه دیده شوند به مومنین الهام میکنند البته گاهی هم تمثیل پیدا میکنند گاهی هم صدای آنها شنیده میشود بدون اینکه دیده شوند؛ فرشتگان مامور بشارت به مومنین اند؛ فرشتگان دوست مومنین در همین زندگی دنیا هستند و مومنین را خدمت میکنند و گاهی روزی میدهند؛ فرشتگان پیوسته برای مومنین بلکه تمام اهل زمین دعا و استغفار و بر کافرین لعن میکنند؛ فرشتگان برای مومنین شفاعت میکنند؛ فرشتگان حافظ وحی و نازل کننده کتاب های آسمانی اند؛ تقسیم و ایصال ارزاق مادی و معنوی خلایق به فرمان خدا بدست آنهاست؛ نه تنها در این دنیا بلکه در آخرت در جنت و دوزخ، خادم مومنین و معذب کافرین اقسامی از فرشتگانند؛ ...

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که در بهشت نه ریست. هر روز صبح جبرئیل در آن غسل میکند و چون خود را میتکاند، از هر قطره ای که از او میچکد، ملکی خلق میگردد.

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار ضمن حدیث معراج روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود: فرشته ای دیدم که مخلوقی بزرگتر از او تاکنون ندیده بودم، بدچهره و خشمگین، گفتند این مالک دوزخ است. و فرشته ای دیدم که در جایی نشسته و تمام دنیا در میان دو زانویش قرار داشت و در دستش لوحی بود، نوشته لوح را میخواند و سپس با انگشتش به جایی اشاره میکرد، گفتند فرشته مرگ است. و فرشته ای دیدم نیمی از تش آتش بود و نیم دیگر برف، هیچ نیمه بر دیگری غلبه نمیکرد و پیوسته دعا میکرد: خدایا میان بندگان مومن الفت قرار ده! گفتند این خیرخواه ترین فرشته به مومنان است و پیوسته چنین دعا میکند. برخی فرشتگان را دیدم که بر تخت نشسته و فرشتگان زیادی از آنها فرمان میبردند. فرشته ای را دیدم به شکل خروسی عظیم الجثه که وقتی تسبیح میگفت، بال میزد و میخواند، در این وقت خروسان زمین نیز تسبیح میگفتند و بال میزدند و میخواندند.

جلد بیست و ششم بحار الانوار از رسول خدا (ص) داستان فرشته ای را روایت میکند در دانیل یا فطرس نام که بجهتی خداوند پر و بالش را ستاند و به زمین تبعیدش کرد، پس از ولادت

حسین(ع) به حضور رسول خدا(ص) شرفیاب شد و درخواست شفاعت کرد، پیامبر(ص) به حق حسین(ع) برایش دعا کرد. پس از قبول شفاعت رسول خدا(ص) در حقش، پر و بالش دوباره به او اعطا شد و به آسمان بازگشت.

جلد بیست و ششم بحار الانوار روایت میکند از کسی که در خانه امام صادق(ع) چیز سفید ریزی مثل فلس یا پولک به پستی چسبیده بود، حضرت(ع) فرمود: اینها از پر ملائک میریزد. زیاد به خانه ما میآیند و با بچه های ما بازی میکنند و پر و بال خود را به بچه ها میمالند و به پستی ها تکیه میزنند. گوییم: همین مطلب از کس دیگری از امام سجاده(ع) نیز نقل شده.

خرائج از امام صادق(ع) روایت میکند که ملائکه هر وقت به خانه ما میآیند چیزی از غذا یا میوه تر یا خشک با خود میاورند.

توحید از رسول خدا(ص) روایت میکند که فرشتگانی هستند که از وقتی خلق شده اند، ایستاده تسبیح میگویند.

جلد بیست و چهارم بحار الانوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که فرشتگان آسمان از عدد خاکهای زمین هم بیشترند و در آسمان به اندازه جای پای خالی نیست. آسمان پر از فرشته است و پیوسته تسبیح میگویند و عبادت میکنند. در زمین هم درختی و گیاهی نیست مگر اینکه فرشته ای بر آن موکل است و امورش را تدبیر میکند و محافظش مینماید. فرشتگان پیوسته دوستان ما را دعا میکنند و دشمنان ما را نفرین مینمایند.

جلد پنجم بحار الانوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که همراه هر آدمی، در تمام عمر همیشه دو فرشته هستند که اعمالش را ضبط و بر آن شاهداند، در ضمن او را محافظت میکنند از شیاطین و درندگان و از اینکه مثلاً در چاهی بیفتد. امیر مؤمنان(ع) در جلد پنجاه و ششم اضافه میکند: و از اینکه در دیواری بر او ویران شود یا شری به او برسد الا اینکه خدا برایش مقدر کرده و فرمان داده باشد. و چون مرگش فرا رسد، کنار میروند تا حادثه مرگش رخ دهد.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که خداوند ملائکه ای دارد که پیوسته تسبیح و تحمید میکنند و از شدت گریه از خوف خدا سرهای خود را نه به آسمان بلند میکنند نه به قدمهای خود نظر میافکنند.

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که فرشتگانی در آسمان دنیا هستند که تا قیامت در سجودند و فرشتگانی در آسمانی دوم هستند که تا قیامت در رکوعند و فرشتگانی در آسمان سوم هستند که تا قیامت در قیامتند. همگی تسبیح میگویند. سپس فرمود: ای اباذر، من چیزهایی میبینم که شما نمیبینید و چیزهایی میشنوم که شما نمیشنوید! اگر میدیدید و میشنفتید، بسوی کوه ها میگریختید و پیوسته میگریستید و پیوسته در عبادت بودید و میگفتید کاش درختی بودم!

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار از امام سجاد (ع) روایت میکند که روح، از ملائکه برتر است و حجاب ایشان است. سپس فرمود: فرشتگان اقسام بسیاری دارند، برخی باد براه میاندازند و ابرها را میرانند، برخی قطرات باران و برف و تگرگ را مشایعت میکنند، برخی مراقب و محافظ کوه ها هستند، برخی بر گیاهان و درختها موکل اند، برخی مراقب حیوانات اند، ...

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که ملائکه آب و غذا نمیخورند و تزویج ندارند و تنها با نسیم عرش زنده اند. هیچ موجودی در هستی، پر تعدادتر از ملائکه نیست. هر روز و شب هفتاد هزار از ایشان بیت المعمور را زیارت میکنند، سپس نزول میکنند به مسجدالحرام و کعبه را زیارت میکنند، ... سپس عازم کربلا میشوند و پس از زیارت حسین (ع)، شب را در حرم میمانند تا سحر شود. سحر به آسمان صعود میکنند. و توفیق این سفر بیش از یکبار نصیب هریک از ایشان نمیشود و این جریان عظیم زیارت تا قیامت ادامه دارد.

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار از امام عسکری (ع) روایت میکند که اگر چشم شما بگونه ای میشد که میتوانستید فرشته ها را ببینید، میگفتید اینها که فرشته نیستند، اینها انسان اند!

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که فرشته ای نیست جز آنکه به ولایت ما اقرار دارد.

کافی از رسول خدا(ص) به این مضمون روایت میکند که جبرئیل به من گفت ما فرشته ها اکراه داریم وارد خانه ای شویم که کثیف است یا تمثالی(بتی) در آن است یا در آنجا سنگ بازی میکنند. گوییم: یعنی همانگونه که با آدمها انس میگیرند، با سگها انس میگیرند.

کافی روایت میکند که خداوند به موسی(ع) فرمود: موسی! مراقب باش؛ گاهی فرشته ای را به شکل انسان سراغت میفرستم تا بعنوان سائل از تو چیزی بخواهد، مبادا ردش کنی؛ مراقب باش چه میکنی!

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند در موسم حج، گاهی خدا فرشتگانی را بصورت انسان میفرستد تا متاع حاجیانی را که به امید فروش، چیزی با خود آورده اند تا بفروشند و پولش را صرف بازگشت کنند، بخرند. کالا را میخرند و بعد در دریا میاندازند. گوییم: یا شاید صدقه میدهند!

راجع به عبارت "يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ" عیون از امام رضا(ع) روایت میکند که صوت زیبا برای قرآن خواندن مثالی از آن است.

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که چهره و موی زیبا مثالی از آن است.

توحید از امام رضا(ع) روایت میکند که عبارت "يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ" از مواظن بداء است. یعنی خدا هرگاه بخواهد بر خلقت کسی میافزاید.

جلد پنجاه و هشتم بحار الانوار از امام باقر(ع) روایت میکند که "روح" که فوق ملائکه است مشمول عبارت "يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ" شده و از همه سبقت گرفته است.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (2)

باب هر رحمتی را که خدا برای مردم باز کند، کسی نمیتواند ببندد و جلوی هر رحمتی را هم که بگیرد، کسی جز او نیست که آنرا بفرستد. او شکست ناپذیر حکیم است.

این آیه از آیات برجسته توحیدی است و به انسان مؤمن یعنی کسی که به خدا اعتماد کرده و دل به او سپرده و بنده خدا شده، بشارت و آرامش می‌دهد و به او القاء میکند که در حفظ خداست مادامیکه عهد بندگی را با خدا حفظ کند.

"فتح رحمت" هم که در این آیه آمده اصطلاح جالب و منحصر بفردی است و نشان می‌دهد که رحمت خدا مثل دری است که تا بسته است چیزی به کسی که پشت آن است نمیرسد، گرچه تلاش کند و گرچه اصرار کند. وقتی هم که این در باز شد، کسی نمیتواند جلوی جریان رحمت را بگیرد و از آن بگریزد. مضاف بر اینکه از فحوای کلام بر میآید که جریان رحمت از بابش، تدریجی است و بر حسب لیاقت بیش و کم میشود، واژه "ارسال" هم میتواند به همین معنا دلالت داشته باشد.

باید بسیار دعا کرد و از خدا فتح رحمت را خواست و برای جلب رضایتش، به عبادت عاشقانه حق و خدمت خالصانه خلق، کمر بست.

البته این آیه به این نکته جالب هم اشاره دارد که مردم چه مؤمن و چه کافر، در دنیا، مرحوم به رحمتی از حق اند و هرچه دارند از حیات و روزی و آسایش، رحمت خداست و خدا داده است. منتها اگر مؤمن و شاکر باشند بسوی رحمت محض و خالص حرکت میکنند: فَسَّ نُسْرَهُ لِّلْیَسْرِی [سوره اللیل : 7] و اگر اهل کفر و کفران شوند کم کم همین رحمت نیز از ایشان دریغ خواهد شد: فَسَّ نُسْرَهُ لِّلْعَسْرِی [سوره اللیل : 10] و بخصوص در آخرت، بی چیز و دریوزه اند.

پس رحمت الهی، ابتداء همه را در بر گرفته و در خود غرق کرده و قهر اگر قرار شد بیاید، ثانویه است. این است معنای فرموده خدا که: عَذَابِیْ اُصِیْبُ بِهٖ مَنْ اَشَاءُ وَرَحْمَتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ [سوره الأعراف : 156] عذابم را به آنکه خواهم بچشانم و رحمتم همه چیز را در بر گرفته.

صفت "حکیم" در انتهای آیه هم میگوید داد و نداد خدا طبق حکمت و مصلحت عباد است.

تاویل الایات از امام صادق (ع) روایت میکند: علومی که از خانه ما اهل بیت (ع) منتشر میگردد مصداقی است از مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا.

جلد پنجم بحار الانوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که علم قضا و قدر از علومی است که از همه امساک شده، سپس فرمود: مَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآنتُمْ تُؤْفَكُونَ (3)

ای مردم! نعمت های خدا در حق خود را یاد کنید! آفریننده ای جز خدا هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد؟! خدایی جز او نیست؛ کجا میروید!؟

ذکر نعمت که در این آیه آمده مقدمه حمدی است که در مطلع سوره بود. جالب است که به ذکر نعمت "امر" کرده. اگر ما بخواهیم به این آیه عمل کنیم باید دائم الذکر باشیم و سر هر سفره ای که مینشینیم خدا را رزاق بدانیم و بیادش باشیم و صیغه شکر را بر زبان جاری کنیم. البته سفره اعم از سفره شکم است و علم و حکمت و معرفت و اعمال صالحه هم هر کدام سفره ای دارند. خود قرآن هم مآذبه الله یا سفره خداست. سر تمام این خوان های نعمت باید خدا را صاحب خانه و خود را مهمان خدا دید، تا حق نعمت و صحبت پاس داشته شود. گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش!

عبارت "يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ" اشاره دارد به اینکه خدا رازق است اما "بواسطه" آسمان و زمین این روزی را به بندگان میرساند.

این آیه در واقع دارد میگوید شما همگی جیره خوار خوان کرم خدایید و روزی او را میخورید، پس چرا کس دیگری را میپرستید و روبرو به درگاهی جز او دارید!؟

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (4)

اگر تکذیبیت کردند، پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند. (غم مخور! چون) تمام امور آخرش به خدا ختم میشود.

اینکه در تمام دورانها، پیامبران را تکذیب میکردند نشان میدهد تاریخ بارها تکرار شده و باز هم تکرار میشود.

عبارت "إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ" تسلی بخش زیبایی است برای دنیا و آخرت انسان. آنهم انسانی که مبتلا به آفات مدام است. این عبارت چند چیز را میگوید یکی اینکه بلاها و سختی هایی که به انسان اصابت میکنند، به اذن الله است. دوم اینکه فی منظر الله است، یعنی در محضر خدا رخ میدهند و او میبیند که بنده اش دارد سختی میکشد. سوم اینکه بوقتش توسط خود خدا پایان می یابد و توسط خدا هم اجر برش مترتب میشود. حالا معلوم میشود که چرا این جمله کوتاه، اینقدر آرام بخش است. (تقریر شد در ارض مقدس کربلا، حائر حسینی؛ و بعنایت (ع) سنه 1440)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (5) إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (6)

ای مردم! وعده خدا حق است. مبادا فریب دنیای پست را بخورید و مبادا شیطان در مقابل خدا گولتان بزند.

شیطان واقعا دشمن شماست؛ شما هم او را دشمن بدانید! او دار و دسته اش را برای میکشد که آخر جهنمی شوند.

مقصود از وعده خدا که حق است، وعده او به نواخت مومنین متقی در کنف حمایت خویش و رها کردن کافرین و فاسقین است تا در دنیا و آخرت بی یاور بمانند و بدبختی بکشند. پس خدا وعده داده و عهد کرده که مومنین متقی یعنی مومنین اهل عمل صالح را نجات دهد و کافرین و فاسقین را یعنی آنهایی را که یا ایمان ندارند یا عمل صالح، عذاب کند. یعنی خدا از انسان دو چیز میخواهد یکی ایمان و دوم تقوی، که منظور از تقوی عمل مومنانه است. در این میانه دوره زن وجود دارد که انسان را بیچاره میکند و موجب میشود مشمول رحمت حق نگشته بلکه عذاب شود. یکی زرق دنیا و دوم، مکر شیطان.

خدا نسبت به اولی با این عبارت تحذیر داده که: لَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا. یعنی هش! که حیات دنیا شما را گول نزند. مقصود از حیات دنیا، حیات پست و دنی است. هرچه بوی خودی و خودخواهی میدهد بخشی از دنیای آدمی است. آبروی من، قدرت من، ثروت من،

علم من، بچه های من، زن و معشوقه من، شاگردان من، توابع و هواداران من، اصنام من، ... اینها هستند که دنیای آدم را میسازد و چون آنها یا خودشان خیالی اند یا ربطشان به آدم خیالی است و مستحکم نیست، زندگی دنیا، فی الجمله بلکه بالجمله خیال است. مشغول شدن به خیال هم غرور و فریب و خودباختگی است. پس فرموده: لَا تَعْرَثْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا. حالا چه کنیم که تا وقتی که در دنیاییم، فریفته دنیا نشویم؟ باید هیچ چیز را بخود ربط ندهیم و مال خود ندانیم. مال، مال خداست؛ بچه امانت خداست؛ آبرو جعل خداست در قلوب؛ و قس علی هذه. حتی عمر مال خداست و وقتش که برسد جان را باید به خدا سپرد و رفت. حتی در روایات هست که ایمان و عمل صالح خود را از خود ندانید و به خدا و رسولش امانت بسپارید که بسیاری ایمان ها بر باد رفته. وقتی آدم اینطور فقیر شد و فقر واقعی خود را دید، دنیا کجاست که بخواهد او را مشغول کند و بفریبد؟! داراها باید از دنیا بترسند، فقراء تهی دست میایند و تهی دست میروند و تهی دل به لقاء الله میرسند.

چه زیبا، مولا روی قبر سلمان نوشت:

وفدت علی الکریم بغیر زاد؛ من الحسنات و قلب سلیم

اذ کان الوفود الی الکریم؛ فحمل زاد اقبیح کل شیء

دومین عامل تباهی، شیطان است که با عبارت "لَا يَعْزَتُّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ" از آن تحذیر کرده. غرور صفت مشبهه ای است که سه جا در قرآن برای شیطان بکار رفته، چون کارش به غرور افکندن انسان است. عبارتی که در اینجا بکار رفته عینا در سوره لقمان نیز آمده. اصل کلمه غرور به معنی فریب است منتها فریب درونی، یعنی ناشی از خودبزرگ پنداری. چون شیطان میآید و هندوانه زیر بغل انسان میگذارد و با بزرگ نشان دادن این موجود حقیر به خودش، او را میفریبد و باعث میشود دست به میوه ای دراز کند که مال او نیست. پس هر جا کسی را از این طریق که به او القاء کنیم "تو حقت خیلی بیشتر از این چیزی است که بتو داده اند"، بفریبیم و باعث شویم بر مولایش تجرّی کند و پا از گلیمش بیش نهد، او را به غرور افکنده ایم و آلت غرور شده ایم. آدم مغرور هم آدمی است که خود را بیش از آنچه هست، قلمداد میکند. انسان چیست؟ هیچ! اگر کسی بیش از این هیچ بندگی، چیزی باشد یا بخواهد، چیزی از

غرور در او هست. کسی را پیش پیامبر(ص) تعریف بسیار کردند، روزی که آمد پیامبر(ص) به او گفت: در پیشانی تو اثری از شیطان میبینم! آیا در دلت نگذشت که در این مجلس برتر از تو نیست؟! آن شخص توبه کرد و گفت: بله! یا رسول الله(ص).

جمله ای که شیطان با پدرمان گفت و نفسانیت او را برانگیخت و از جوار قرب حق تبعیدش، این بود که: يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى [سوره طه : 120] یعنی ای آدم! میخواهی راهی بتو نشان دهم که جاودان شوی آنهاهم با ثروت و قدرتی بی پایان؟! یعنی آدم را تحریک کرد برای دست درازی به دو چیزی که نداشت یکی جاودانگی، چون ما سوی همه میمیرند. دوم ملک بی پایان یعنی قدرت و ثروت نامحدود بطوریکه هرچه میخواست، بشود. همین معنا در جای دیگر به این شکل آمده: وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ [سوره الأعراف : 20] اینکه خدا شما را از این درخت منع کرد، چون نمیخواست فرشته(یا شاه) شوید یا جاودانه گردید!

آدم در بهشت، همه چیز داشت اما همه بالله بود یعنی دوامش منوط به خدا بود، و مشروط به حفظ حرمت و رعایت بندگی حق. چنانچه وقتی عصیان کرد و از درخت ممنوعه خورد، تمام آن نعمتها از او بازداشته شد. این داستان آدم(ع) نیست، داستان انسان است: تا با خداست همه چیز دارد و به محض بی خدایی بی چیز میشود. چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت؛ چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت. پس در این آیه تحذیر داده که ای بنی آدم! مبادا شیطان شما بفریبد چنانکه پدرتان را فریفت.

اما اینکه فریب را به شکل "لَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ" آورده، به نظر میآید فریفته شدن در محضر خدا و مطرود شدن از درگاه او مراد است یعنی باء معنای مقابله میدهد اما بعضی گفته اند نظر به کید بخصوصی از شیطان دارد که امید نابجا در انسان بدکار بوجود میآورد که هرچه میخواهی بکن! چون خدا بخشنده است و تو را خواهد بخشید. یعنی بالله را "راجع به خدا" معنا کرده اند و آنوقت غرور را هم مجبور شده اند طمع نابجای بخشش از خدا معنا کنند. اما این مطلب با سیاق نمیسازد و باعث تقلیل معنای غرور است.

بقیه عبارت روشن است اما دو نکته دارد: یکی اینکه "فرمان" داده شیطان را دشمن بدانیم! دوم اینکه برای شیطان حزب قائل شده؛ حزبی که سرانجام شیطان آنها را جهنمی میکند. برای دشمن دانستن شیطان چاره ای نیست جز اینکه شیطان و وساوس او را بشناسیم تا بتوانیم خود را از تبعیت از آنها مصون نگه داریم. بخشهای زیادی از قرآن به شیطان شناسی اختصاص یافته و در معارف اسلامی مطالب پرقدری راجع به این موضوع مهم یافت میشود. از آن میان آنچه کاربردی است و ثمره عملی دارد این است که شیطان روی حقارت ما سوار میشود و با وسوسه، آرام آرام عصیان را به عنوان یک حق توجیه میکند و با هر عصیانی که از آدم سر میزند، پله ای انسان را تنزل و از رحمت حق دور میکند. تا جایی که انسان از بازگشت به جوار قرب حق کاملاً مایوس میگردد. چنین کسی در قعر جهنم است!

نکته بسیار جالبی که در عبارت "فَلَا تَغُرُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ" در این آیه و عینا در سوره لقمان هست این است که اسباب گمراهی یا دنیاست یا شیطان. یعنی کسی را که دنیا یعنی "مال" بفریبد، دیگر نیازی نیست شیطان وقتش را صرفش کند. پس شیطان با کسانی کار دارد که یا دنیا را دارند، مثل آدم در بهشت که همه چیز داشت، یا از دنیا رسته اند، مثل زهادی که از دنیا چشم پوشیده اند و دیگر برایشان فریبنده نیست. نقطه تمرکز شیطان روی "جاه" بنی آدم است و در روایات هم هست که حب جاه آخرین چیزی است که از قلوب مخلصین خارج میشود. یعنی آدم میشود از مخلصین باشد اما هنوز حب جاه داشته باشد و شیطان از طریق همین حب جاه آدم را هلاک میکند. میگوید میخواهی از همه جلو بزنی؟ میخواهی اول باشی؟ میخواهی مشهور شوی؟ میخواهی عالی باشی؟ میخواهی برترین عارف باشی؟ میخواهی مثل خدا شوی بلکه از خدا هم بالا بزنی؟ شیطان اینها را میگوید و نفس انسان را چاق میکند. درخت ممنوعه هم چیزی نیست جز همین "علو" و "استعلاء" و استغنائی خیالی ناشی از آن. لذتی که در دست بوسی است فوق لذتی است که در بشقاب پلو هست. لذت تمجید مردم بیش از لذت جماع است. فایده یک مرید از چند پارچه آبدی بیشتر است. آدم اگر بتواند، مال را فدای جاه میکند، همیشه اینطور بوده. پس اگر کسی از دنیا گذشت، فکر نکند قسر در رفته، تازه مهمان شیطان است و تازه خیالات برش میدارد که من

از بقیه بهترم، کرم شیطان میافتد بجانش و وجودش را میجود و بهجتش را میبرد و عصمتش را میدرد. نعوذ بالله من الشیطان الرجیم! مال و جاه دو چیزی است که نفس را اماره میکند و میفریبد، مال که دور و بر ما فراوان است، مال فقط سکه طلا نیست، مقصود از مال مادیات است، ماشین و خانه و باغ و زن و بچه مال انسان اند. واسطه لغزش نفس با جاه هم شیطان است که دور و بر ما میچرخد اما ما نمی بینمش.

نکته بعدی؛ در پایان آیه برای شیطان "حزب" قائل شده، یعنی شیطان برای گمراه کردن افراد از افرادی که قبلاً گمراه کرده استفاده میکند و سرانجام همه آنها را با هم جهنمی میسازد. پس باید مراقب باشیم که در تور هم حزبی های او که به ظاهر انسان و در باطن شیطانند گرفتار نشویم.

مصباح الشریعه از امام صادق (ع) روایت میکند که شیطان نمیتواند کسی را فریب دهد مگر آنکه آن شخص، از خدا روی گردان شده باشد و روی گردانی از خدا به ترک اوامر و ارتکاب نواهی اوست. سپس فرمود: شیطان مانند سگی است در خانه خدا، برای ایمنی از او باید به صاحب خانه یعنی خدا پناه برد. سپس فرمود: گاهی شیطان برای فریب کسی نود و نه توصیه درست و بجا میکند و با هر توصیه دری از خیر و سعادت میگذشاید تا مقدمه چینی کند برای توصیه صدم که فریبش را در آن نهفته است. پس مراقب باشید و به خیر خواهی او اعتماد نکنید! او دشمن شماست.

اعلام الدین از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که میدانید چرا دعاهای شما مستجاب نمیشود؟ چون خدا گفته شیطان را دشمن خویش بگیرید اما شما در عمل با او دشمنی نمیکنید.

ورام از امام صادق (ع) روایت میکند که عجباً از مردم که کمر به دشمنی با هم بسته اند، حال آنکه خدا فرموده با شیطان دشمنی کنید.

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (7)

بی دین ها عذابی سخت در انتظارشان است و برای مومنینی که نیکی کردند، مغفرت و اجر بزرگ است.

این آیه تمام پیام قرآن را یکجا خلاصه کرده. از این آیات در قرآن بسیار است و هر سوره معمولاً- اقلای یکی پیدا میشود. میشود آنها را خلاصه القرآن نامید.

در فرق بین "مغفرت" و "اجرت" گفتیم که اولی، درجه روحانی شخص است و دومی، نعماتی که در آن درجه میتواند از آن برخوردار باشد.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (8)

آنکس که عمل زشتش برایش زینت یافته و آنرا زیبا ببیند (آیا با کسی که لایق دستگیری است برابر است)؟! آری، خدا هرکه را نالایق ببیند بحال خود رها میکند و هرکه را بخواهد دستگیری میکند. پس بحالشان افسوس مخور! خدا خوب میداند آنها چه کاره اند.

در آیات قبل صحبت از فریب دنیا بود و غرور شیطان. اینکه آدم کار زشتش را زیبا ببیند، نتیجه اثر آن دو عامل است بر درک و فهمش. یعنی اول، آدم گناه را توجیه میکند بعد مرتکبش میشود. وقتی این توجیه صورت پذیرفت، آدم فریب دنیا را خورده و شیطان را بر خویش مستولی کرده. اینکه آدم کارش را زیبا ببیند و ستایشش میکند، صفت همیشگی انسان است. اینکه آدم چنین نباشد خیلی مقام میخواهد و باید از اولیاء الله باشد تا فعلی را بخود منسوب نکند. از این درجه که مقام مقربین است که فروتر آییم، بنی آدم فعلش برایش جذاب است و الا دست بدان نمیآلاید. منتها خوبان به فعل نیک مایل اند و بدان به بدکاری. آیه شریفه هم میگوید مبادا کارهای بد شما برایتان زینت یابد، در اینصورت ترکش بغایت دشوار است و خیرخواهی ناصحان در شما اثر نمیکند و نمیتواند باعث نجات شما گردد. پس آدمی نباید مستبد و خودرأی باشد و باید کردار خویش را به عقل و مشورت عاقلان و نیز به وحی و فهم فقیهان عرضه کند تا اگر زشت کاری، چه مخفی چه آشکار، در کردار او هست، مطلع گردد و تصحیح کند. کسی که چنین کرد، لایق میشود برای دستگیری خاص خداوند و جزء "یهدی من یشاء" میگردد. اما اگر کسی آن قدر در خود گیر کرده که خودبین و

خودپرست شده، لایق هدایت نیست و لازم هم نیست غم هدایت او را خورد. چون دنیا خدایی دارد مهربان و عادل و باریک بین.

آخر آیه در واقع دارد میگوید اگر کسی زشتی کارش حتی با تذکری که به او میدهی، برایش آشکار نمیشود، رهایش کن و دلت بحالش نسوزد. این آیه از این حیث بر خیلی از روایات بحث "نهی از منکر" حاکم است و نهی از منکر را مشروط به باقی بودن عقل الهی مرتکب منکر میکند، مگر اینکه بگوییم این آیه حالت قلبی ما را نسبت به مرتکب منکر دارد میگوید نه شرایط و جوب آنرا.

یک نکته دیگر هم در این آیه هست: آدم باید خوبی و بدی را با ملاک حق، یعنی عند الله، بسنجد نه با اقبال و ادبار این و آن. چون طبق این آیه فهم اکثر مردم معوج و خوداغفال گر است. عبارات قرآنی مثل "اکثرهم لا یعقلون" یا "لا یعلمون" یا "یجهلون" یا "فاسقون" یا "مشرکون" یا "معرضون" یا "کاذبون" نیز به همین مطلب اشاره دارند و بخوبی اکثریت مردم را، کما هو الحق، توصیف میکنند. وقتی اکثریت مردم - نه متقین - اینقدر در قرآن مذموم اند، آیا رای و نظرشان حقانیت میآفریند؟! هیهات! حق را باید به خودش شناخت و بس.

عبارت "بِمَا يَصَّدَعُونَ" در ته آیه دلیل واگذاشت ایشان توسط خدا و گمراهی ایشان است، خدا با کسی پدرکشتگی ندارد، بخاطر کارهای خودشان است که مستحق حرمان شده اند. وقتی کسی هدایت و نور و رحمت را نخواست، تقصیر خورشید چیست?!

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که موسی (ع) از شیطان پرسید چه وقت بر بنی آدم مسلط میگردد؟ پاسخ داد: وقتی از خودشان خوش میآید و گناهانشان را ناچیز قلمداد میکنند.

جلد هفتاد و پنجم بحار الانوار از امام کاظم (ع) روایت میکند که علامت خودبینی دو چیز است: منت بر خدا و خوب دانستن هرکاری که میکند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند خدا دانست گناه از عجب برای مؤمن بهتر است لذا گذاشت گناه بر او چیره شود.

وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاةً إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ (9)

خداست که باها را میفرستد تا ابرها را بحرکت درآورد. آری، آنها را بسوی سرزمین مرده روانه میکنیم و با آنها آن زمین خشکیده را زنده میکنیم؛ زنده شدن در قیامت هم همینطور است.

این آیه امیدبخش میتواند تمثیلی باشد برای وزش رحمت الهی و نواخت امیدواران به رحمت معنوی حق باشد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصَّدَّ عَدُوُّ الْكَلِيمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (10)

هرکه طالب عزت است، عزت فقط دست خداست! راهش هم کلمه طیبه ایمان است که موجب صعود بسوی خداست و عمل صالح هم به بالا رفتنش کمک میکند. آنهایی که با حيله های زشت میخواهند آبرویی دست و پا کنند، به سختی عذاب میشوند و حيله هایشان هم بی فرجام است.

در عبارت "لِلَّهِ الْعِزَّةُ" تقدیم مسند، انحصار را می‌رساند. یعنی عزت فقط مال خداست. پس، بهره هرکس از عزت بقدر نزدیکی به خداست و بقدری که خدا بخواهد. اما "عزت" چیست؟ عزت یعنی استعلاء و استغناء. انسان نسبت به هرچه عزیز باشد، فوق آن چیز است و از آن مستغنی است. خداوند که "اکبر" و "اعلی" و "اجل" از همه، بلکه غیر قابل مقایسه با ما سوی است، در اوج عزت است و هرکس میخواهد بقدر سعه و جودی از عزت برخوردار باشد، باید خود را به خدا که عزیز بالذات است بچسباند و بالله عزیز شود.

اما افسوس که آدمی بجای طلب عزت از خدای عز و جل، آنرا در میان مردم و با گدایی از ایشان یا استخفاف و استعلاء بر آنها با تمسک به مال و مقامش میجوید؛ و نخواهد یافت! چون طمع غنی شدن بواسطه گدایان، عرض خویش بردن است و البرز به کلنگ برگرفتن و آب در هاون کوفتن.

عبارت "إِلَيْهِ يَصَّ عَدُ الْكَلِمِ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" راه تقرب به حق و برخورداری از عزت دارین را نشان می‌دهد و کلمه طیبه، روح نورانی شده در اثر ایمان و انس با خداست. در اصل "کلمه" به معنی مخلوق است و کلماتی که از دهان انسان خارج میشود را کلمات او گویند چون مخلوقات اویند. تمام مخلوقات هستی هم به همین سبق، کلمه الله اند. از اعظم کلمات الهی، که خدا به خلق کردن یا انشائش افتخار میکند، انسان است. منتها انسان چون مختار است میتواند خود را آلوده کند و کلمه خبیثه شود یا روح خدا و نور او را در خود حفظ کند و فزونی بخشد و کلمه طیبه شود. در اینجا میفرماید "کلمات طیبه" بسوی پروردگار صعود میکنند و تقرب میجویند، لازمه طیبه شدن کلمه یا روحی، ایمان و التجاء به خداست و در میانه این صعود و تقرب، آنچه فرد را در دایره ایمان نگه میدارد و تعالی میدهد، پیوسته بجای آوردن عمل صالح است. اما مقصود از "عمل صالح" که در قرآن بیش از صد بار به آن توصیه کرده و فرمان داده چیست؟

چند قسم عمل صالح یا کردار نیک داریم:

یکی، آنچه بر پایه محبت است. محبت موجب میشود آدم خود را فراموش و به دیگران خوبی کند. از فروع محبت، عطف و صله به مردم و انفاق و بخشش به ایشان و عفو و بخشایش آنهاست.

دوم، آنچه بر پایه صداقت است. صداقت یعنی راستی در گفتار و کردار. بطوریکه آدم ظاهرش با باطنش یکی باشد. از فروع صداقت، صدق وعده و وفای به عهد و عمل به قول است.

سوم، آنچه بر پایه لطافت است. مثلاً خوش خلقی، مدارا، تحمل، نرمخویی، حیا.

هر سه قسم که مذکور شد در دایره اخلاق جمعی جای میگیرند، اما اخلاق یک افق بالاتر هم دارد که جزئی از عرفان است. این افق بالاتر که مکارم اخلاق نامیده میشود بر پایه خلوص بنا شده؛ یعنی هرکاری که سالک میکند باید برای خدا باشد. این، قله اخلاق است.

برگردیم به آیه شریفه: میفرماید: به خدا باور داشته باشید تا بسوی خدا عروج کنید. آنچه به عروج شما سرعت میبخشد نیکی کردن است. یعنی صداقت داشته باشید و محبت کنید و

لطیف باشید. از اینها مهم تر، همه کارهای شما برای خدا باشد و دست بکاری که خدایی نیست و برای خدا نیست نزنید. اگر چنین کنید بسوی خدا رفعت میگیرید و صعود میکنید. لاجرم به عزت نیز دست خواهید یافت.

برخی "کلمه طیه" را عبادات دانسته اند و گفته اند اگر عبادات که ذاتا میل به صعود به آسمان دارند با "عمل صالح" که خدمات است همراه شوند، خیلی بیشتر انسان را رفعت میدهند و او را سریع به قرب حق میرسانند. بقول حقیر:

توجه به حق کن، محبت به کس!

ره رستگاری همین است و بس!

در پایان اشاره کنیم که قلبی از مفسرین عبارت "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" را اینطور معنا کرده اند که ایمان درست بسوی خدا صعود میکند و عمل صالح را هم همان ایمان درست رفعت میدهد. یعنی عمل صالح بدون ایمان به خدا، رفعتی ندارد و تنها جزای دنیوی دارد. این مطلب فی نفسه صحیح است ولی ظاهر این عبارت پذیرشش را ندارد چون خلاف انصراف بدوی است. یعنی مخاطب با شنیدن کلام، ابتداء چنین چیزی نمیفهمد، مگر اینکه این تفسیر را قبلا شنیده باشد و متأثر از آن باشد.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که خدا هر روز اعلام میکند که من عزیزم، هرکس عزت میخواهد سر به فرمان من باشد.

جلد بیست و چهارم بحار الانوار روایت میکند که کسی به امام مجتبی (ع) گفت در وجود شما کمی کبر هست! حضرت (ع) فرمود: هرگز! آن عزت است که در خدا و مومنین است.

راجع به عبارت "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" احتجاج از امام علی (ع) روایت میکند یعنی وقتی کردار کسی صالح باشد، دعایش بالا میرود و صدایش شنیده میشود.

مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند گفتن "لا اله الا الله" برای انسان امان است مادامیکه دنیا را بر دینش ترجیح نداده، اگر دنیاپرست شد، خدا میگوید: ای دروغگو!

برهان از رسول خدا (ص) روایت میکند که اقرار به ایمان را عمل به ایمان بالا میبرد و اگر کسی حرفی بزند و عمل نکند، حرفش او را به آتش میکشد.

ورام از امام رضا (ع) روایت میکند که "کلم طیب" اعتقادات درست است.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجاً وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُثْتَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (11)

خدا شما را از نطفه ای آفرید که از خاک است، سپس شما را مذکر یا مونث کرد. مونثی حامله نمیشود و نمی زاید جز با علم و اطلاع او. هیچ کس هم عمرش طولانی یا کوتاه نمیشود جز اینکه خدا برایش چنین نوشته؛ این ها برای خدا چیزی نیست!

یعنی مقدر است که بچه ای زاییده شود و مشخص است که چقدر عمر میکند. در روایات هست که روی پیشانی اش نوشته که کی باید قبض روح شود. پس مرگ هیچ کس به تصادف نیست بلکه به اذن و اجازه و فرمان خداست. پس، دل قوی دار که شاهد ساقی است!

از فحوای کلام در این آیه برمیآید که برای انسان در بدو تولد یا حین انعقاد نطفه یا حلول روح، عمری مشخص میکنند که قرآن آنرا "اجل مسّی" نامیده، اما این عمر گاهی طولانی میشود و گاهی نقصان می یابد. اجمالاً: زندگی "با تقوی" عمر را زیاد میکند؛ بخصوص احسان و صله به دیگران بخصوص به ارحام، بخصوص به والدین. و زندگی "بافسق" یعنی "بی تقوی" عمر را کم میکند؛ بخصوص قطع از دیگران و بدی به آنها، بخصوص ارحام، بخصوص والدین. این اجمال کلام بود اما تفصیلش آنطور که حقیر در روایات شمرده ام، بیش از پانصد مورد میشود که عمر را دستکاری و زیاد و کم میکند.

تحف العقول از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که سه کار است که وبال آن قبل از مرگ گریبان آدم را میگیرد: ستم، قسم دروغ، و قطع رحم. اینها شهرها را ویران و خانه ها را از اهلس تهی میسازد.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که هرکس راستگو باشد و درست کار و خوش نیت، روزی اش زیاد شود و هرکس به اهل خود نیکی کند، طول عمر یابد.

جلد دهم بحار الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که خداوند به پیامبری وحی کرد نزد سلطان وقت برو و به او اعلام کن که فلان روز قبض روح خواهد شد، پس چنین کرد. سلطان به استغاثه بدرگاه خدا پرداخت و از خدا مهلت خواست تا وقتی بچه اش بزرگ شود. پس خدا به آن پیامبر وحی کرد نزد سلطان برو و بگو پانزده سال به تو مهلت دادم.

جلد شصت و پنجم بحار الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که از کرامت مؤمن این است که اجلی برایش مقدر نشده و تا وقتی که بخواهد و خودش خسته شود به او مهلت داده میشود یا تا وقتی که به کاری عزم کند که هلاکت معنوی او در آن است، در این صورت خدا قبض روحش میکند و او را بسوی خود فرا میخواند پیش از آنکه کار بدی کند.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَآخِرَ لِيَتَبَنَّغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (12)

دو دریای شور و شیرینی که در کنار هم اند یکی نیستند؛ این یکی شیرین و گواراست و آن یکی شور و بدمزه. اما از هر دو گوشت تر و تازه ماهی میخورید و برای زینتی که در بر میکنید، زیور استخراج میکنید. کشتی ها را میبینی که سینه آب را میشکافند تا شما از نعمتهای خدا بهره مند شوید، باشد که شکر کنید!

نقطه ثقل و لنگرگاه این آیه به اصطلاح دریایی! عبارت آخر آن است، یعنی "لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ". و میگوید از دریا، صید دریا، جواهر دریا، و سفر دریایی، بیاد خدا بیفتید و پیوسته خدا را شکر کنید.

احتمال هم دارد که دریای شیرین و شور تمثیلی از مؤمن و کافر باشد.

برداشت جالبی هم صاحب تفسیر نور دارد که زندگی، تلخ و شیرینی بسیار دارد، در تمام لحظات آن غواصی باشید که گنجهای معنوی آنرا استخراج میکند.

این آیه از آیات نافی گیاهخواری است و از گوشت های دریایی تمجید میکند، آیاتی هم در تمجید گوشت طیر و گوساله و انعام اربعه هست که در جایش معروض داشته ایم. منتها گوشت ماهی در اینجا با صفت "طریاً" آمده یعنی تازه اش تمجید شده.

عبارت "لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ" که در چند جای قرآن آمده اشاره به این دارد که جستن و تلاش، اسبابی است که روزی و فضل خدا را جاری میسازد. خداوند اینگونه جعل کرده. البته نه اینکه اگر کسی ترک طلب کند الزاماً فقیر میشود، و نه اینکه اگر طلب کند الزاماً روزی گیرش میآید! خیر، اما چیزی که هست، طلب کردن روزی مطلوب خداست و از اسباب روزی است و فی نفسه ثواب جهاد فی سبیل الله را دارد، حتی اگر به روزی ختم نشود. شاید در آنصورت ثوابش هم فزون باشد.

شرح نهج البلاغه از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که دیده اید خدا از نعمتهای بسیاری نام میبرد مثلاً آیه "وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا"؟ بخدا استفاده از این نعمتها بهتر از سخن گفتن راجع به آن است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (13) إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (14)

پیوسته شب را در لفافه روز میپیچد و روز را در لفافه شب، و خورشید و ماه را رام کرده و به فرمان دارد، طوریکه هرکدام در مداری مشخص حرکت میکنند. این است خدایی که پروردگار شماست. اما آنها که به جز او پناه میبرند، بقدر پر کاهی هم قدرت ندارند.

از آنها که کمک میخواهید، اصلاً صدایتان را نمیشنوند و بفرض که بشنوند، پاسخی نمیتوانند به شما بدهند. تازه در قیامت از شرک شما بیزاری میجویند. بله، کسی مثل خدای آگاه از حقایق عالم باخبرتر نمیکند.

عبارت "يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ" میتواند به تغییر مدام طول شبانه روز در طی سال دلالت داشته باشد و میتواند به تبدیل آرام آرام شب و روز به هم دلالت کند. یعنی روز شدن شب مثل روشن شدن لامپ بگشتا و ناگهانی نیست که چشم را خیره و آدم را یکه کند، بلکه به مرور و مداراست.

عبارت "لَا يَنْبَغُكَ مِثْلُ خَيْبِرٍ" این آموزه را در خود دارد که انسان باید علمش را در نهایت از خداوند بگیرد و علم را از ساحت قدس وی، استمداد کند و الا چیز زیادی گیرش نمیآید. این استفاضه علم از خدا، بخشی به تعمق در کتاب اوست که همراه با طلب فهم از خدا باید باشد و بخشی پس از عمل به دانسته های پیشین بدست میآید. سنت خدا چنین است که به عامل به علم، علم جدیدی افزوده میکند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (15)

ای مردم! شما نیازمند خدايید و تنها خداست که بی نیاز و ستوده است.

این آیه از جوامع الکلم و علوم جمعی قرآن است و از حیث زیبایی ساختار هم از برترین آیه های قرآن و اصطلاحاً صاحب رتبه است. چندین صنعت ادبی بدیع در آن بکار رفته که پرداختن به آنها ما را از غرض این تفسیر دور میکند. از حیث معنایی، این آیه، معرفت النفس را در فشرده ترین عبارت جوهرکشی کرده و استادانه آنرا به معرفت الله ختم کرده.

غایت "معرفت نفس" آنطور که اساتید ما یکی پس از دیگری، سینه به سینه، آنرا از استاد خود القاء و دریافت کرده اند تا برسد به صاحب علم جمعی، سید علی شوشتری و او به یک واسطه از حضرت حجت (عج)، عبارتست از "معرفت فقر نفس در ساحت غنای حق". یعنی انسان بخودی خود، هیچ است، یک ظرف تهی است، یک ربط است، هرچه هست غنای خداست که در این فقر میریزد و جلوه میکند و ظاهر میگردد. هرکس خود را شناخت و به معرفت نفس رسید میفهمد که فقر محض است البته این فهمیدن دانستن نیست و وجدان کردن است با تمام وجود. این وجدان است که آدم را عارف میکند. عارف وجدان میکند که فقیر

است و هرچه دارد از خداست. پس هر که نفس خویش را به فقر شناخت، ربّ خویش را هم به غنا میشناسد. و ظرائف و اسرار بسیار که تفصیلاً در کتاب "معرفت نفس" عرض کرده ام، طالبش به آنجا رجوع کند. منتها تمام آن کتاب در این یک آیه خلاصه شده. گرچه فهمش بقدر همان کتاب تذکر میخواهد و وجدانش یک عمر گذر ایام.

راجع به عبارت "هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ" و اینکه چرا صفت "حمید" به صفت غنی ضمیمه شده، یکی از وجوهش این است که خداوند غنایش را برای سد فقر بندگانش بکار میبرد و از آنها دستگیری میکند یعنی هم غنی است و هم مغنی.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (16) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (17)

هر وقت بخواهد شما را از بین میبرد و مردمی دیگر پدید میآورد. و این کار برای خدا اصلاً سخت نیست!

البته خداوند با نو کردن نسلها، دائماً چنین میکند؛ ولی به نظر میآید این آیه تهدیدی باشد برای عذاب استیصال که نسل کشی خداست برای تطهیر زمین.

جلد هفتاد و یکم بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند در کارهای خیر کسل و از آنها دلزده نشوید زیرا شما نیاز به این ابواب خیر دارید نه اینکه خدا به شما نیازمند باشد. سپس تلاوت فرمود: إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ... (18)

کسی بار گناه کسی را به دوش نمیکشد و اگر سنگین باری خواهش کند تا بارش را بکشند، شدنی نیست، گرچه از نزدیکان باشد.

یعنی آدم مستقیماً مسئول کارهایی است که میکند و نمیتواند تقصیر مباشرت یا معاونت در کاری را گردن دیگران بیاندازد و بگوید: فلانی دستور داد یا فلانی گولم زد!

ص: 66

بدیهایی را هم که هرکس کرده، خودش باید پاسخ دهد و نمیشود به نزدیکانش التجاء کند و بخواهد گردن بگیرند.

البته وظیفه نهی از منکر سرجایش هست منتها وقتی طرف گوش نداد، گناهِش به دوش ما نیست.

از نکات جالب این آیه، تشبیه گناه به "وزر" یا باری است که گردنبار انسان میشود. یعنی آدم با هر گناهی سنگین و سنگین تر میشود.

احتجاج از علی بن ابراهیم نقل کرده که گناه کسی را بار کس دیگری نمیکند مگر آنکه به آن فرمان داده یا تشویق کرده باشد. در اینصورت در گناهِش شریک است.

جلد دهم بحارالانوار از امام رضا (ع) روایت میکند که خداوند هرگز بخاطر گناه پدران، فرزندان را مجازات نمیکند. کسی پرسید پس چرا از جدتان امام صادق (ع) روایت شده که قائم آل محمد فرزندان قاتلین امام حسین (ع) را میکشد؟ امام (ع) فرمود: این مال وقتی است که به کار پدران خویش راضی و بدان مفتخر باشند. اگر کسی را در مشرق بکشند و کسی در مغرب راضی باشد، در گناهِش شریک است. شتر صالح را هم یک نفر کشت اما خدا همه را هلاک کرد چون راضی بودند.

... إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُحْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (18)

انذار فقط در کسانی اثر میکند که از خدای نادیده حساب میبرند و نماز میگذارند. آری، هرکه خودسازی کند، به سود خودش کرده و آخرعاقبت همه به خدا ختم میشود.

این آیه میگوید موعظه پیامبر (ص) دل مستعد میطلبد و دلی مستعد است که در فکر تهذیب نفس و پاک کردن خویش باشد، یعنی کسی که خدا در زندگی اش باشد و خدا را در زندگی اش ببیند و جانب خدا را رعایت کند. چنین زندگانی ای، مثل خیمه ای است که بر ستونی بنا شده؛ آن ستون نماز است. ممکن نیست آدم بی نماز یا کاهل نمازی به تزکیه و خشیت برسد و توفیق تاثیر از دم عیسوی پیامبر را پیدا کند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (19) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (20) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (21) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (22)

نه کوردل با بصیر یکسان است؛ نه ظلمات دوری از خدا با نور قرب حق یکی است؛ نه سایه و خنکای راه خدا با حرم خودخواهی برابر است؛ و نه زنده دلان با مردگان یکسانند. اما خداست که به هر که بخواهد این حقایق را تفهیم میکند و توبه تنهایی نمیتوانی به آنها که در گور جهل اسیرند چیزی بفهمانی.

این عبارات تمثیلی است برای بیان تفاوت برکات کسی که اهل ایمان است با نکبات کسی که در کفر غرق شده. و آخرش هم آب پاکی را روی دست پیامبر (ص) میریزد که هدایت کار تو نیست، تو فقط پیام را برسان!

در این آیه مؤمن را بصیر دانسته یعنی میفهمد خوبی چیست و بدی چیست، و رضای خدا کجاست و وظیفه اش چیست. راه ایمان یا خود ایمان را به نور تشبیه کرده و نتیجه آنرا ظلّ یا خنکا دانسته. سرانجام، مؤمن زنده میشود و حیات واقعی می یابد و کافر، میمیرد و نابود میشود.

إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ (23) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (24)

تو هشداردهنده ای و بس! ما تو را بحق فرستاده ایم تا مژده رسان و هشداردهنده باشی؛ هر ملتی آمده هشداردهنده ای در میانشان بوده.

عبارت "إِنَّ مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" دلالت دارد بر امتداد خط انداز تا ابد. یعنی گرچه نبوت ختم شده، اما "نذیر" پیوسته میآید و انداز میکند. یکی از مصادیق این نذیر، عالمان ربانی اند که در تمام امت های گیتی در تمام اعصار و امصار موجودند. میشود این نذیر را نوعی حجت بر هر امت دانست و خالی نبودن هر امت در هر زمان از چنین حجتی را نتیجه گرفت. نامش

را میگذاریم سنت یا "قاعده نذیر" که غیر از امام معصوم است که حجت الله علی الحجج است. یعنی غیر از اینکه الان امام عصری (عج) هست، در هر امتی هم نذیری هست: "إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ!"

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که پیامبر (ص) منذر خدا بود و اگر خط انداز پس از ایشان منقطع شود، نسلهای بعدی چه گناهی دارند؟ پس باید پیامبر جانشینانی داشته باشد تا این انداز پیوسته برقرار باشد. راوی پرسید: قرآن برای انداز کافی نیست؟ امام (ع) فرمود: قرآن مفسر میخواید و به تنهایی کافی نیست! امیر مومنان (ع) قرآن را تفسیر میکند.

احتجاج از امام صادق (ع) روایت میکند که وقتی از ایشان راجع به مجوس پرسیدند، فرمود: مگر نخوانده اید که "إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" مجوس هم پیامبری با کتاب داشتند که انکارش کردند.

جلد پنجاه و یکم بحار الانوار از امیر مومنان (ع) روایت میکند که "إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" شامل حیوانات نیز میشود چون خدا راجع به آنها فرموده: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ [سوره الأنعام: 38]

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (25) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (26)

اگر تکذیب میکنند، چیز تازه ای نیست، پیشینیان هم تکذیب میکردند با اینکه پیامبرانشان معجزات و کلمات پندآموز و کتاب روشنگر برایشان آورده بودند. سرانجام کافران را به عذاب فروگرفتم؛ خب، چطور بود عکس العمل من!؟

در عبارت "بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ" بینات با معجزات یا قولی که اقناع کننده باشد قابل تطبیق است، کتاب منیر هم کتاب رسمی آسمانی است که واجد تفصیل و تشریح باشد مثل تورات و انجیل و قرآن. این وسط میماند زبور که به احادیث قدسی و حکمت های نبوی یا دعاها و مناجاتهای انبیاء قابل تطبیق است.

همانطور که در این آیه میبینید "أخذ" نوعی عذاب دنیوی برای کافران است. مقصود از أخذ، بازداشت کافر است به نحوی که قدرت عمل از او سلب شود. أخذ سنت جاری خداست و پیرامون ما هر روز رخ میدهد. وقتی أخذ آمد، پایان جولان و کر و فر کافر است در زندگی.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (27) وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ (28)

مگر نمی بینی که خدا از آسمان برف و باران نازل کرده؟! سپس به برکت آن، محصولات رنگارنگ میرویانیم. در کوه ها هم رگه هایی به رنگ های سفید و سرخ هست و یا سیاه سیر. انسان ها و جانوران و چهارپایان نیز رنگهای مختلف دارند.

خداوند از آب بی رنگ و خاک تک رنگ اینقدر مخلوقات رنگارنگ خلق کرده.

این آیه رنگانگ ترین آیه قرآن است و در آن به کثرت رنگ در احجار و نباتات و جانوران اشاره شده. و خواسته ما را از رنگ ها به نقاش زبردست این تابلوی رنگارنگ منتقل و ملتفت کند.

خود رنگ از عجائب و بدایع خلقت است و اگر انسان مثل اکثر حیوانات کور-رنگ بود این همه زیبایی را نمیدید.

... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (28) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (29) لِيُؤْتِيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (30)

به راستی در میان بندگان، تنها عالمان ربانی در برابر خداوند خشیت دارند! خداوند صاحب عزت است و آمرزنده. علماء واقعی همانها هستند که پیوسته کتاب خدا را به دقت تلاوت میکنند و زیبا نماز میگزارند و از آنچه نصیبتان کرده ایم، در خفا و علن، بخشش میکنند. اینان امید به تجارتی بسته اند که هرگز کسادی نپذیرد.

تا خدا پاداش آنها را کامل عطا کرده و از فضلش هم بر آن بیافزاید، چون خدا آمرزنده و قدردان است.

عبارت "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ" میگوید خداوند عبد عالم میخواهد. یعنی کسی که هم مطیع خدا باشد هم ریشه مطیع بودنش، علم باشد. یعنی فهمیده باشد که باید خدا را بندگی کند یعنی خود و خدا را شناخته باشد و وجدان کرده باشد که خدا لایق بندگی و اولی است بندگی کند؛ راه بندگی را هم بلد باشد، چون بندگی آنطور باید باشد که خدا میخواهد نه هرطور که ما دلمان میخواهد! پس چنین کسی باید عالم به شریعت و کتاب الهی و عامل بدان باشد و در عبارات بعد میبینیم که دقیقاً همین را گفته. بخصوص روی سه عنصر تاکید کرده که یک دستور العمل کامل سلوکی است. آنها هم سلوک عالمانه نه عوامانه. این نسخه سه خطی عبارتست از قرآن، نماز، انفاق.

در مورد اول، انس با قرآن مراد است و در مورد دوم نماز عاشقانه که حرزی میشود برای انسان و حائلی بین او و بدی؛ و در مورد سوم انفاقی خالصانه و لوجه الله مراد است، چنین انفاقی است که در سر و علن یکسان است. "مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ" هم که باید از آن انفاق کرد، فقط مال نیست، از علم و وقت و توجه و آبرو هم باید انفاق کرد. اینکه هم انفاق سر را تمجید کرده هم انفاق علن را، چون هر کدام برکات مخصوص بخود دارد و هیچ یک جای دیگری را نمیگیرد. لذا باید از هر دو بهره جست.

خشیت که ثمره این سلوک عالمانه است عبارتست از انس همراه با حذر از خدا. یعنی در سایه حشمت و عظمت خدا آرام گرفتن و مراعات کردن ادب حضور. خشیت غیر از ترس است چون انس و امن هم همراهش هست. خشیت از چیزهایی است که فقط نسبت به خدا معنا دارد: وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ [سوره الأحزاب: 39]. خشیت از علم میآید و عمل به علم. یعنی معرفت الله واقعی به اضافه عبودیت واقعی.

وجه آمدن عبارت "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ" پس از ذکر رنگارنگی عالم طبیعت، شاید این بوده که غور در عجائب طبیعت میتوانند به انسان خداشناسی و خشیت در برابر خدا عطا کنند.

دو نکته دیگر هم در این عبارت هست؛ یکی اینکه عالم یا دانشمندی اگر بی تقوی باشد، به علم واقعی نرسیده است. دوم اینکه اهل عبادت بسیارند اما تنها عالمان عابد به مقام خشیت میرسند.

این آیه طرازی است برای علم واقعی و میگوید آنچه با عمل و عبادت خاشعانه توأم نباشد، علم نیست و تلمبازی از محفوظات است: **الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا** [سوره الجمعة : 5]

تعبیر "یرجون" هم در منظومه این آیه بجا و درست نشسته، امید تنها از شناخت درست خدا یعنی خدای واقعی بدست میآید و موضعش، موضع خشیت است. برای عالم ذوخشیت، از تلاوت قرآن و دوام نماز و کثرت انفاق، امیدی بدست میآید که نظیر ندارد. این امید، امیدی بجاست و با غرور و خیال که نصیب غافلان و بی کاران است تفاوت دارد. آنها بی خداشناسی و خداپرستی و تقوی، بهشت میطلبند. کلا! **تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ**. در تعبیر "یرجون" یک نکته دیگر هم هست: عالمان ذوخشیت، خود را مستحق جوار حق نمیدانند بلکه بدان امید دارند.

درست است که معامله با خدا صد در صد برد است و هیچ زبانی در آن نیست، اما در اینکه این معامله مقبول خدا واقع شود اما و اگر هست؛ مثلاً خدا فقط از متقین میپذیرد: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** [سوره المائدة : 27]

در آخر آیه خداوند در برابر بندگی عباد **غُفُورٌ شَكُورٌ** معرفی شده، یعنی ما نیز نسبت به کسانی که برایمان کاری انجام میدهند باید خطاپوش و قدردان باشیم.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند نفس خوف و خشیت از خدا، عبادت است و موجب میشود از میل به جاه و علو و شهرت حفظ شود.

کافی از امام سجاد (ع) روایت میکند که علماء در این آیه آنهاست که خدا را میشناسند و کارهایشان برای خداست و رغبتشان به اوست.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند علماء در این آیه آنهاست که عملشان گفتارشان را تایید میکند.

عدة الداعی از امام صادق (ع) روایت میکند آنکس که از خدا نمیترسد، عالم نیست.

جلد شصت و ششم بحار الانوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که طلب علم از عبادت افضل است چون خدا فرموده "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ"، با علم است که بنده به مرتبه ای میرسد که بر دیگران اطاعت از او واجب میشود.

منیة المرید از حضرت زهرا(س) روایت میکند که پدرم (ص) میفرمود: عالمان از شیعیان ما، محشور میشوند درحالیکه خدا به آنها میگوید: شما در دنیا، متکفل ایتم آل محمد بودید و علوم آل محمد را به آنها میرساندید و به آنها زندگی میبخشیدید؛ اکنون در هرکجای بهشت که دوست دارید ساکن شوید.

احتجاج از امام رضا (ع) روایت میکند که در قیامت به عابد گویند آفرین! خودت را نجات دادی و کاری به کسی نداشتی، اکنون وارد بهشت شو! اما به فقیه گویند: ای سرپرست ایتم آل محمد! ای دوست دار ضعیفای شیعه! بیا و شفاعت کن برای هرکه در دنیا از تو علم آموخته، یا از شاگردان تو یا از شاگردان آنها تا روز قیامت. پس یک فقیه صدها هزار نفر را شفاعت میکند و با خود به بهشت میرود.

جلد دوم بحار الانوار از امام رضا (ع) روایت میکند که بهترین توشه برای قیامت، حمایت علمی از شیعیان ما و نجات ایشان از شبهات دشمنان دیانت است.

همان کتاب از امام صادق (ع) روایت میکند مداد علماء پیش خدا افضل است از دماء شهداء.

علل الشرایع از رسول خدا (ص) روایت میکند که خداوند در قیامت به عالم دین گوید: علم دین را در سینه تو نهادم، جز اینکه خیر دنیا و آخرت را برایت جمع کردم.

راجع به فقره "تِبْجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ"، مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند زبانت را جز از یاد خدا باز دار و پیوسته بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر. این است تجارتی که کسادی نپذیرد.

راجع به عبارت "يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند شفاعت مومنان است برای دوزخیانی که در دنیا به آنها نیکی کرده اند.

وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (31)

اما آن کتابی که بتو وحی کرده ایم، حق است! و تصدیق کننده کتابهای پیشین. خدا حال بندگانش را میداند و وضع آنها را مبیند.

یعنی کتاب خاتم، الان باید نازل میشد که شد! نه پیشتر. و این کتاب، میزان حق است.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (32)

پس از تو کتاب را در میان بندگان برگزیده مان به یادگار میگذاریم؛ گرچه برخی به خویش ستم میکنند و برخی میانه رو و فرمانبردارند و برخی با خیرات، به توفیق الهی گوی سبقت از دیگران میربایند؛ این است همان فضل کبیر.

گویا این طبقات ثلاثه، یعنی ظالمین و مقتصدین و سابقین، اقسام برگزیدگان هستند. یعنی پس از رحلت رسول خدا(ص) تنها برخی از مسلمین وارث معارف قرآن خواهند شد که اینها برگزیدگان هستند. سپس برگزیدگان به مرور به سه طایفه تقسیم میشوند: ظالمان بر نفس و اهل عدالت و سابقین. طایفه سوم به توفیق خداست که به این مقام رسیده اند و فضل کبیر شامل حال آنها شده است. این برداشت هم مطابقت بیشتری با ظاهر دارد هم روایات بسیار، در حد تواتر، آنرا معاضدت میکنند.

نتیجتاً اینکه کسی را ممکن است خدا برگزیده باشد و علم قرآن داده باشد اما او با عمل نکردن و متابعت هوی بخود جفا کند، مثالش هم در تاریخ کم نیست: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ [سوره ابراهیم : 28].

شاید هم مقصود این بوده که عموم مسلمین نه برگزیدگان آنها، پس از رسول خدا(ص) به این سه دسته یعنی ظالمین و مقتصدین و سابقین تقسیم میشوند و خدا دسته سوم را برمیگزیند و آنها را وارث کتاب میکند. اینان اهل بیت پیامبر(ع) و شیعیان حقیقی ایشان اند.

هر دوی این برداشتها فی نفسه درست است و ظاهر لفظ تاب آنرا دارد و جالب است که هر دو، به عنوان سنت پیوسته خدا همراه با هم جاری است. یعنی پس از رحلت رسول خدا(ص) توده مسلمین نخست به سه دسته ظالمین و مقتصدین و سابقین تقسیم شدند. سپس خداوند علم واقعی و انس حقیقی با قرآن را نصیب دسته سوم نمود. اما آنها هم پیوسته امتحان شدند تا ظالمین و مقتصدین و سابقین ایشان از هم جدا شوند و باز علم صافی تری را خداوند نصیب دسته سوم کرد. و همین طور این سنت ادامه دارد تا از میان افراد یک طبقه، ثلث خالصه ای را استخراج نماید و به درجه بالاتری ارتقاء دهد. پس این آیه به سنتی اشاره میکند که میشود آنرا سنت "ثلث خالصه" نامید که البته این قسم ثالث، از لحاظ عددی یک سوم کل نبوده بلکه اقلیتی ناچیزند. منتها هر بار، تقسیم به سه بخش صورت میگیرد. پس بهتر است آنرا سنت "قسم ثالث خالصه" بنامیم. این تثلیث را در سوره واقعه هم که آدمیان را در ته خط، به اصحاب مشممه و اصحاب میمنه و سابقین مقرب تقسیم کرده میبینیم.

تعبیر به "أَوْرُثْنَا" هم جالب است چون ارث، مال بی تعب و رنج است. آری خدا به عده ای - چنانکه میبینیم - آشنایی با قرآن را براحتی هبه میکند و هدیه میدهد، کاشا که قدرش را بدانند و آنرا وانگذارند که بخود جفا کرده اند. بلکه در تلاوت و تعمق و عمل بدان بکوشند و سابق باشند تا برکت بیشتری از قرآن نصیبشان شود.

برخی هم گفته اند این آیه منحصر به امت اسلام نیست و کلمه "کتاب" در آن شامل کتابهای آسمانی قبلی هم میشود و این سنت را خداوند در آنها هم به اجرا گذاشته. گوئیم این حرف فی نفسه درست است و این تقسیم بندی سه گانه شامل همه امت ها میشود و ماضی آمدن "أَوْرُثْنَا" هم شاهدهی است برای آن.

از نکات جالب این آیه آن است که کتاب به تنهایی کافی نیست و وارثی میخواهد تا در هر عصر، معلم آن باشد. و شرط وراثت کتاب و میراث بری قرآن، سبقت در خیرات است. سبقت در خیرات هم، بی توفیق خدا ممکن نیست برای همین گفته: سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ. سبقت در خیرات و به ارث بردن علم کتاب، فضل بزرگ خداست که نصیب هرکسی نمیشود.

به گمان حقیر، این آیه از زیباترین آیات قرآن است.

معانی الاخبار از امام باقر (ع) روایت میکند که در این آیه مقصود از ظالم، کسی است که امام را نشناسد و مقتصد عارف به امام است و سابق خود امام است.

کافی از امام رضا (ع) و خرائج از امام عسکری (ع) و احادیث بسیاری در حد استفاضه هم مثل همین را روایت میکند.

معانی الاخبار از امام باقر (ع) روایت میکند که ظالم کسی است که حسنات و گناهانش برابر است و مقتصد کسی که اهل عبادت باشد و سابق، کسی است که به دین دعوت میکند و امر به معروف و نهی از منکر مینماید و با تبهکاران دشمنی میکند و تن به حکم ایشان نمیدهد.

معانی الاخبار از امام صادق (ع) روایت میکند که ظالم کسی است که تابع نفس خویش است و مقتصد کسی است که تابع دل خویش است (یا اهل دل است) و سابق اهل الله است.

سعد السعود از امام باقر (ع) روایت میکند که ظالم تائب است و مقتصد اهل عبادت و تهجد و سابق هم معصوم است.

تفسیر فرات از رسول خدا (ص) روایت میکند که ظالم در جهنم حبس میشود تا اندوه پیدا کند و مقتصد حساب اندکی دارد و سابق بی حساب به بهشت رود.

جلد نهم مستدرک روایت میکند از امام صادق (ع) پرسیدیم در آیه "أَوْزُنْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا" چه کسانی وارث کتاب شده اند؟ فقط اهل بیت (ع)؟ فرمود: خیر! هرکس که راه ایشان را برود، چنانچه خدا فرموده: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ [سوره النساء: 69].

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (33)

بهشتیان وارد باغهایی جاودانه میشوند و در آنجا آنها را خلعت های طلا و جواهر میپوشانند و لباسشان از حریر است.

معانی الاخبار از امام باقر (ع) روایت میکند از طوائف سه گانه آیه قبل، فقط مقتصدین و سابقین وارد بهشت میشوند.

جلد هشتم بحار الانوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که منزل محمد (ص) در بهشت، در جنت عدن است.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (34)

و زمزمه میکنند: سپاس خدای را که حزن را از ما زدود! آری، خدای ما آمرزنده و قدر دان است.

تاویل الایات از امام باقر (ع) روایت میکند که مقصود از حزن، وحشت و شدتی است که دنیا آمیخته با آن است.

فرا ت کوفی از رسول خدا (ص) روایت میکند که خدا غفور و شکور است یعنی عمل کمشان را پاس نهاده و گناهان بزرگشان را میبخشد.

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَّا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَّا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (35)

همو که از فضلش ما را در این سرای اقامت جای داد، که در آن هیچ رقم رنج و خستگی نیست.

این آیات در واقع اوصاف آن فضل کبیری است که خدا در آیه سی و دوم به سابقین وعده داده: باغی است پر از بهجت و سکون و راحتی که حزن و رنج و خستگی در آن راه ندارد.

عمر دراز در دنیا ملال آور است اما مطابق این آیه در بهشت، خیر! "لغوب" به معنای خستگی است که در بهشت، نیست.

بهشت هم جای آسایش است هم جای آرامش. ثروتمندان دنیا، مختصر آسایشی دارند اما حزن و نصب و لغوب هم به آنها میرسد، یعنی آرامش برایشان میسر نیست. خیلی از اغنیاء فسرده و دل‌تنگ اند، خیلی از آنها غم فردا یا ترس کید اطرافیان‌شان را دارند، خیلی هم از

زندگی بی هیجان خود خسته و ملول اند. برای همین به افیون و مسکرات پناه میبرند. بهشت را نمیشود در دنیا درست کرد، ولو تمام ثروت عالم را هم داشت. بهشت را نمیشود خرید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (36)

اما آنها که بی دین، در دنیا سر کردند، آتش جهنم است سزایشان؛ نه فرمان مرگشان میرسد تا بمیرند و راحت شوند و نه ذره ای از عذابشان کم میشود. بله، هر نمک شناسی را چنین مجازات میکنیم.

یعنی بخلاف رنجهای دنیا که پایانی بنام مرگ دارند، عذاب آخرت بی پایان است. کافران در جهنم در حالی بین مرگ و حیات بسر میبرند: *إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ* [سوره طه : 74]

آخر آیه اشاره دارد که کفران کم کم به کفر ختم میشود و کافر جهنمی میگردد.

وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (37)

آنها در آنجا فریاد سر میدهند: پروردگارا! نجاتمان بده! تا کار خوب کنیم برخلاف کارهایی که میکردیم.

جواب میرسد: مگر به شما عمر و فرصت بقدری ندادیم که هر کس میخواست، میتوانست در آن مدت بخود آید؟! تازه، بیم دهنده ای هم به سراغتان آمد!

اکنون بچشید که کسی به داد ستمکاران نمیرسد.

این آیه نکته بسیار مهمی دارد که از مفسرین پنهان مانده، این آیه میگوید جهنمیان، آنقدر عمر کرده و در معرض انذار الهی به صورتهای گوناگون قرار گرفته اند که حجت بر ایشان

تمام شده است. از این نکته میتوان نتیجه گرفت که تمام آنها که در صغر سن، یا حتی اوائل شباب میمیرند، بهشتی اند و به رحمت حق شتافته اند.

پس کسانی که بقدر کافی از خدا عمر گرفته اند، بترسند! که مبادا روزی مخاطب این آیه شوند و خداوند اینگونه ایشان را عتاب کند که مگر کم عمر به شما دادم!

برخی از این آیه نتیجه گرفته اند که خداوند به همه آنقدر فرصت میدهد تا حجت بر آنها تمام شود. اما به گمان ما آیه چنین مضمونی ندارد و مضمونش همان است که معروض داشتیم.

مسائل علی بن جعفر از رسول خدا (ص) روایت میکنند که یا علی! محبین تو آنوقت چشمشان روشن میشود که با مرگ روبرو شوند و متفترین از تو وقتی میفهمند چه باخته اند که با مرگ روبرو شوند. سپس تلاوت فرمود: وَ هُمْ يَصْطَرُّونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا...

من لا يحضره از امام صادق (ع) روایت میکند "أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ" هجده سالگی است و جلد دوازدهم بحار الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که شصت سالگی است.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (38)

همانا خدا دانای اسرار آسمانها و زمین است؛ او میداند در دلها چه میگردد.

در آیات گذشته انسانها را تقسیم کرد به ظالم و مقتصد و سابق و عاقبت ایشان را یا بهشتی دانست یا جهنمی. اینجا میگوید همه اینها طبق علم و آگاهی کامل و درستی است که خداوند به انسانها دارد.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا (39)

ص: 79

خداوند شما را در زمین جانشین نسل های قبل کرده، حالا هر که کفر بورزد، دودش بچشم خودش میرود و کفر کافران هیچ ثمری برایشان ندارد، جز خشم شدید پروردگار و بیشتر شدن بدبختی شان!

این آیه میگوید کفر بخودی خود باعث خسارت است گرچه کافر کاری هم نکند. دیگر اینکه خسارت کفر روز به روز فزونی میگیرد و زیاد میشود.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ
بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (40)

به آنها بگو: به این بت ها که شریک خدا میخوانیدشان، نگاه کنید! نشان دهید چه چیزی بر زمین آفریده اند یا در آفرینش آسمانها چه نقشی داشته اند؟ مگر به بت پرست ها کتابی داده ایم که بر مبنای آن کتاب بت پرست شده اند؟! هرگز! و حرف هایی که به هم وعده میدهند فریبی بیش نیست.

این آیه تحدی در تکوین و آفرینش است، مثل آیاتی که گفته اگر میتوانند مثل قرآن بیاورند و تحدی در تشریح کرده.

فریب حتما از جانب زبردست به زبردست نیست، زبردستان نیز با تملق و اطاعت، زبردستان را فریب میدهند. در شکل گیری یک کانون فریب معمولا هر دو طرف مقصرند.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (41)

خداوند آسمانها و زمین را نگه داشته تا فرونریزند. اگر هم بخواهند فروبریزند چه کسی جز خدا میتواند نگه شان دارد! خداست که حلیم است و آمرزنده .

این آیه تصریح میکند که خلق موجودات و ابقاء آنها دو مقوله جداگانه است و همراه با اعدام ایشان میشود سه کار اصلی خدا که پیوسته با هستی میکند. میآفریند، نگه میدارد، نابود

میکند. غیر خدا و بی اذن او هیچ کس بر این امور ثلاثه قادر نیست. تنها ازلی لایزال اوست و بقیه خلق میشوند و مدتی هستند و بعد زوال می یابند.

این سه تجلی، از محالّ معرفت الله اند. ما نبودیم و بود شدیم، آیا خود، خود را بوجود آوردیم؟ ما خود، خود را نگه نداشته ایم و قواممان به خود نیست، کسی است که ما را نگه داشته و قیوم ماست، اگر به این مطلب توجه کنیم حضور او را در بقاء هستی خود وجدان میکنیم. ما علیرغم میلمان یکی یکی میمیریم و خاک میشویم، کسی هست که به نوبت ما را میکشد و میبرد جای دیگر، البته اگر موت و ممیت را الان وجدان نمیکنیم، برادرش نوم یعنی خواب را که موت اصغر است هرشب وجدان میکنیم، با حضور بخواب رفتن، موجب وجدان "هو" میشود، همان که خودش گفته: هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ [سوره الأنعام: 60]. هو یعنی خود خدا.

صفت "حليم و غفور" در اینجا نشان میدهد که ابقاء موجودات لازمه اش تمسک به حلم و غفران حق تعالی است. در آیه آخر سوره هم مطلب مرتبطی با این قضیه آمده.

جلد هفتم بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که لحظه زلزله این آیه را بخوانید.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (42)

بیشتر با تاکید، به خدا قسم میخوردند که اگر هشدار دهنده ای برایشان بیاید، از هر ملت دیگری هدایت یافته تر میشوند، اما تا هشدار دهنده ای سراغشان آمد، فقط رمیدگی شان را بیشتر کرد.

این آیه حال کافران عربستان خصوصاً شهر مکه را توصیف میکند.

البته تاویلی هم دارد که وقت ظهور مهدی (عج) خواهد آمد. خدا نکند ما مدعیان دوستی حضرت ولی عصر (عج) و مشتاقان ظاهری ظهور، وقت ظهور مصداق این آیه باشیم که "مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا".

اسَّ تَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرُ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأُولِينَ فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (43)

(رمیدگی همراه با حالت) استکبار در زمین و نیرنگ زشت با دین؛ البته نیرنگ زشت جز گریبان صاحبش را نمیگیرد. آیا منتظر چیزی جز همان روش الهی در عذاب گذشتگان اند؟! در راه و روش خدا تبدیلی نخواهی دید و راه و روش خدا دگرگونی نمی پذیرد.

مکر سوء دامنگیر کننده آن است، یعنی هرکس در حق کسی بدی کند یا حتی بددل باشد، اثرش فقط به خودش برمیگردد و دامنگیر خودش میشود و به آن شخص معمولاً آسیبی نمیرسد و اگر تغییری هم از مکر این شخص در زندگی او ایجاد شود، آخرش به نفع او تمام میشود چنانکه گفته اند: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. این قانون که میشود آنرا به قرینه لفظ "یحیق" قانون "محاق" نامید همان است که در فرهنگ شرقی "کارما" نامیده میشود.

گویا تبدیل سنت الهی، بکلی دگرگون شدن آن، و تحویل سنت الهی، تغییرات جزئی در آن است. در اینجا میفرماید سنت های الهی نه تعطیل میشوند و نه تغییر پیدا میکنند.

از سنتهای خدا این است که چاه کن همیشه خودش در چاه خواهد افتاد.

تحف العقول از امام صادق (ع) روایت میکند سه چیز به خود آدم برگشت میکند و دلیلش هم صریحاً در قرآن آمده: مکر که در آیه فوق است و شکستن عهد: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ [سوره الفتح: 10] و ستم: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ [سوره یونس: 23].

راجع به سنتهای خدا، جلد بیست و هشتم بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که از جمله سنتهای خدا، اختلاف و درگیری میان مردم است.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (44)

آیا در زمین نگشته اند تا ببینند عاقبت پیشینیان چه شد؟! با وجود اینکه قوی تر از اینها هم بودند. آری، محال است چیزی در آسمانها و زمین حریف خدا شود؛ خداوند علیم و قدیر است.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند نظر در قرآن هم مثل سیر در زمین است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (45)

اگر بنا بود خدا مردم را بخاطر کارهایشان به سرعت مجازات کند، روی زمین دیگر جنبه ای باقی نمی ماند. بنابراین تا اجلی که برایشان نوشته مهلتشان میدهد، اجلشان که رسیده خدا به بندگانش طبق شناختی که از آنها دارد جزا میدهد.

مقصود از اجل مسمی به قرینه آیات دیگر، مرگ است. یعنی بنای عمومی خدا این است که از مرگ، عذاب و پاداش واقعی را شروع کند نه پیشتر. قبلش "دست گرمی" است.

شاید هم مراد از اجل مسمی اختصاصاً در این آیه وقتی باشد که چوب خط ظالمان پر میشود و عذابش در همین دنیا آغاز میشود که معمولاً در دهه پایانی عمر است.

هزاران هزار آدم روزانه از گناه خویش توبه میکنند، اگر خداوند به آنها مهلت نداده بود و به محض گناه ایشان را عذاب میکرد، خلاف حلم و غفران و رحمت او نبود!؟

سوره فاطر آیاتی دارد کلیدی و راهشگا که جلوی روی آدم افقی جدید را باز میکنند.

شروع سوره بیان عجایی از خلقت فرشتگان است و مطلب را میرساند به عبارت "يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ". این عبارت به انسان الهام میکند که از خدایی که بر هرکاری قادر است و در خلقت، بر کمال هر موجودی که بخواهد میافزاید، بخواهد فرونی در حیات و معرفت خویش را تا بهتر بتواند بندگی کند و بنده بهتری برای خدا باشد.

آیه دوم تصریحی است به اینکه فتح تمام رحمت بدست خداست و کسی را یارای سد رحمت حق نیست و اگر خدا بخاطر کفر و کفران کسی، باب رحمت را بر او ببندد، چه کسی میتواند آن در را بگشاید. این آیه از آیات عزائم است و ضمن استقرار توحید افعالی در دل، آدمی را بخدا ملتجی و او را حفظ میکند.

در آیه سوم از ما میخواهد که در نعمتهایی که خدا تا کنون به ما داده و در زندگی از آن برخوردار بوده ایم، منجمله نان و آب هر روزمان، فکر کنیم و خدا را یاد کنیم. سپس به پیامبر(ص) و همه مومنان داعی الی الله، تسلی میدهد که انکار نعمت و غفلت از صاحب نعمت، کار همیشگی انسان است اما مومنان را چه غم که "إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ".

سپس به مال به واسطه دنیا، و جاه به واسطه شیطان به عنوان دو عامل فریب اشاره میکند و تحذیر میدهد که عاقبت فریب، مسخ معرفت و خوب دیدن بدی و فرجامش جهنم است. و میگوید اگر دیدی کسی بدی را خوبی میداند، از او دست بشوی که موعظه اش بی فایده است و عاقبتش سعیر است.

سپس میگوید هرکس در پی عزت است بجای گدایی عزت از مردم با مکر و فریب، خدای صاحب عزت را بندگی کند. و راه بندگی را ذکر میکند که عبارتست از تحصیل معرفت به خدا و عمل صالح یعنی عمل به مقتضای آن معرفت. مؤمن عالم عامل، رفعت پیدا میکند و بسوی خدا صعود مینماید.

بعد از چند آیه سخن را میرساند به اینکه: ای مردم! شما همگی گدای درگاه خدایید و خداست که باید دستگیر شما باشد و فقرتان را به رحمت خویش، آنا بعد آن، سد کند. منتها کسی این حقیقت را وجدان میکند که اهل خشیت و عبادت و تزکیه نفس باشد.

سپس چند آیه بعد میگوید این خشیت در برابر خدا، تنها نصیب اهل علم از مومنین میشود. بعد گویا میخواهد آنها را توصیف کند میگوید اینها کسانی هستند که با قرآن روز و شب مانوس و به نماز اندراند و دست، به انفاق به خلق گشوده اند. سپس در این مقال که راجع اهل علم دین است آیه ای جالب میآورد: میفرماید پس از رسول الله(ص) علم کتاب را به عده ای از امت او که برگزیدیم به ارث سپردیم. از این عده، برخی به آن عمل نکردند و به خود

جفا کردند، برخی سعی در عمل به کتاب خدا داشتند و برخی در عمل، گوی سبقت از دیگران ربودند. یعنی عالمان حامل کتاب تقسیم میشوند به ظالم و مقتصد و سابق.

آیات بعدی سوره اشاره به سرنوشت کافران و مومنان و توصیفی از عواقب ایشان است. و در آخر، خط و نشانی است برای کافران عصر رسول خدا(ص) که عاقبت کفر خویش را خواهند دید. این عاقبت، به پس از مرگ موکول شده چون سنت خداست که خطاهای خطاکاران را تا مرگ مسکوت بگذارد و اگر چنین حلمی بخرج نمیداد، جنبه ای روی زمین باقی نمی ماند.

ص: 85

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یاسین زود با آدم (یا آدم زود با سوره یاسین) انس میگیرد و صمیمی میشود. این سوره با سوگند به حکمت قرآن و رسالت محمد (ص) آغاز میشود. سوره یاسین دعوت به صراط مستقیم است. صراط مستقیم راه روشن و آشکار بندگی خداست که قرآن آنرا تبیین میکند. این سوره آنرا که گوششان به پیام قرآن بدهکار نیست، وعده کری و کوری باطنی میدهد و بعکس آنرا که در پی قرآن اند و در برابر رحمان خشیت دارند، به مغفرت و رحمت بشارت میدهد و میگوید که آنرا از حیات واقعی برخوردار ساخته و کردار نیکشان را در هستی ثبت و احصاء میکند.

سپس داستان رسولانی را آورده که برای تبلیغ مسیحیت به شهر انطاکیه رفتند. رومیان بت پرست ایشان را تکفیر و "تطیر" نمودند و فقط یک نفر که گویا پیرمردی نجار بوده به ایشان ایمان آورد. اما مردم همان یک مؤمن را هم کشتند! خداوند هم، مومنش را از میانشان برگرفت و به بهشت خویش برد، سپس مردم آن سرزمین را به صیحه عذاب فروگرفت. در پایان این قصه، سوزناکترین جمله قرآن نشسته: يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ [سوره یس : 30]. و بعد، پنجاهای پایی این سوره آغاز میشود:

تاریخ را نمینگرید که گذشتگان شما همگی اسیر خاک شدند!?

زمین مرده را نمینگرید که هر ساله به رستاخیزِ بهار زنده اش میکنیم!?

سفره طبیعت را نمیبینید که آنرا گسترديم تا بخورید و ما را بندگی کنید!?

شب و روز و ماه و خورشید را نمیبینید که چطور سر در چنبر طاعت ما دارند و به نظمی دقیق افسار گشته و میچرخند!?

نمیبینید که در دریا و خشکی، مائیم که نگه تان داشته ایم!؟ اگر بخواهیم غرقتان میکنیم یا شما را میکشیم و در جا خشک میکنیم!

سپس توسن کلام را به سمت آخرت میبرد و صحنه هایی از مرگ و رستاخیز و حضور در برابر دادار را وصف میکند تا بگوید شما در آنروز یا بهشتی میشوید یا جهنمی! جهنمیان آنهايند که قاپشان را شیطان دزدیده! مراقب باشید که از آنها نباشید. اینجای سوره در واقع یک معادنامه است.

سپس باز ذکر چند نعمت است و وصیت به نگاه داشت خود در دایره رحمت.

پایان سوره تذکر است به قدرت بی نهایت قادر یکتا بطوریکه که معاد و زنده کردن مردگان پیش اراده "کن فیکون" او چیز بزرگی نیست! و ختام سوره تسبیحی زیباست و منحصر بفرد: **فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِي مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** [سوره یس : 83].

بنابراین سوره یاسین بخوبی توحید و نبوت و معاد را جمع کرده و تابلویی زیبا ساخته که مستجمع جمیع معارف قرآن است.

در روایات هست که سوره یاسین، قلب قرآن است. هست که مداومت بر این سوره موجب تخفیف حساب و مغفرت و رضایت حق است. کسی که با این سوره انیس است، شفیع قیامت میگردد. همچنین فراخی زندگی و آسانی موت به این سوره نسبت داده شده. مستدرک الوسائل از امام باقر (ع) روایت میکند که خداوند خودش قبض روح اهل این سوره را بدست گرفته و آنرا به فرشتگان حواله نمیدهد.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که رفع غم و سختی و خیر دنیا و آخرت در این سوره است.

برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که به فرزندانان این سوره را بیاموزید که روح و ریحان قرآن است.

برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که همراه داشتن این سوره امان است از حسادت و چشم زخم و بیماری.

استاد ما، بهجت عارفان عصر، شیخ محمد تقی فومنی (ره) میفرمود: این سوره در کام مداومین بر آن، قند مکرر است.

یس (1) وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمِ (2) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (3) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (4)

یا، سین؛ سوگند به قرآن حکمت بار؛ که تو از پیامبرانی؛ و بر صراط مستقیمی!

یس، از حروف مقطعه است. شاید این کلمه رمزی است که خلاصه سوره در آن جوهرکشی شده. برخی مفسرین آنرا مخفف "یا انسان" دانسته اند. اما تفاسیر روایی این کلمه را از القاب پیامبر اسلام (ص) میدانند. و لذا آل یاسین را خاندان ایشان محسوب میکنند. جلد شانزدهم بحارالانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که من ده نام در قرآن دارم که برترین آنها "عبد الله" است؛ یکی از آن ده نام هم "یس" است.

صدوق در امالی از امام رضا (ع) روایت میکند که یس لقب پیامبر (ص) است و آل یس که در سوره صفات آمده: سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ، ما خاندان پیامبریم.

به تفسیر آیات بازگردیم: قرآن حکیم را میشود قرآن محکم نیز معنا کرد. چیزی که محکم است، استحکام بخش هم هست. اصولاً کار حکیمانه یعنی کار مستحکم و بی نقص. قرآن، محکم است و ذوالحکمة و البته حکمت بخش: وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمِ.

در این آیات قرآن مجید را شاهد میگیرد که محمد (ص) رسولی از جانب خداست و به راه راست هدایت میکند. شاهد گرفتن قرآن کاملاً بجاست، چون قرآن به عنوان معجزه ای جاوید، اقوی دلیل بر نبوت محمد (ص) است.

اینکه پیامبر (ص) را بر صراط مستقیم دانسته بخاطر روش سلوکی قرآن است که در عمل، در وجود مقدس ایشان پیاده شده است. یعنی قرآن ترسیم صراط مستقیم است و پیامبر (ص) بخاطر تبعیت از آن بر صراط مستقیم دانسته شده و در نتیجه، معلم و الگوی صراط مستقیم هم هست. فایده این بحث این است که صراط مستقیمی که پیامبر (ص) بر آن دانسته شده، در قرآن در دسترس ماست نه اینکه چیز عجیب و غریبی باشد. عمل به قرآن انسان را مسافر صراطی میکند که مستقیم به خدا میرسد. صراط مستقیم هم یک فرق عمده با دیگر صراطها دارد: در صراط مستقیم، هر قدر آدم برود چون راهش درست است به بخشی از مقصود رسیده اما در دیگر طرق، گاهی در وسط راه آدم هلاک میشود و به مقصد هم

نرسیده! قرآن به ایمان و تقوی دعوت میکند، در این راه، هرکس هر قدر برود، همان قدر برکت پیدا میکند و در مقصد است. کمالات حقیقی اینگونه اند و تحصیل هر قدر از آنها، همان قدر، سرمایه حقیقی آدم میشود. مثل علم که هر قدر آدم از آن تحصیل کند، همان قدر عالم میشود.

خدا میفرماید: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** [سوره الإسراء : 9]. همانا این قرآن به راهی دعوت میکند که اقوم است. صراط اقوم همان صراط مستقیم است. صراطی اقوم است که سریعتر و راحت تر و مطمئن تر باشد. برای فهم صراط مستقیم این آیه هم کارگشاست: **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** [سوره آل عمران : 51] خداوند، پروردگار من و شماست، او را بندگی کنید؛ صراط مستقیم این است. در این آیه هم صراط مستقیم همان اسلام دانسته شده: **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا** [سوره الأنعام : 126].

البته اینطور نیست که هر کس به صرف اسلام، در صراط مستقیم باشد، صراط مستقیم تمکن در تقوی و عنایت خدا را لازم دارد و نصیب بعضی از مومنین میشود: **وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** [سوره الحج : 54]. در این آیه هم میبینیم که بودن در صراط مستقیم را تنها به خود شخص رسول مکرم اسلام (ص) نسبت داده؛ لذا فقط کسانی واقعا در صراط مستقیم اند که تالی تلو و شیعه واقعی ایشان باشند. غایت دعوت ایشان (ص) و اوصیاء ایشان (ع) هم همین صراط مستقیم است: **وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** [سوره المؤمنون : 73].

حقیقت صراط مستقیم، تقوای محض و تبعیت کامل از فرامین الهی است و این مطلب به صراحت بیان شده: **وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** [سوره الزخرف : 61].

در هر حال حصول این سعادت، توفیق و شاء حق را میخواهد و اینطور نیست که لااقل در بدو امر نصیب همه مومنین بشود: **اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** [سوره النور : 46].

مخلص کلام: عمل به تعالیم قرآن همان ره پیمودن در صراط مستقیم است که هرکس، هر قدر این توفیق نصیبش شود، همان قدر در صراط مستقیم است.

نورالثقلین از امام باقر (ع) روایت میکند که سال ظهور مهدی آخرالزمان در آیات اول سوره یس مستتر است.

تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت میکند که ویژگی صراط مستقیم آنست که واضح باشد.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که دو حافظ انسان در صراط، مراعات ارحام و رعایت امانت است. کسی که قاطع رحم یا خائن در امانت باشد از صراط نخواهد گذشت و هیچ طاعتی به دادش نخواهد رسید.

جلد هشتم بحارالانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که عبور از صراط، برات میخواید که بدست علی (ع) است و ولایت علی (ع) را میطلبد.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (5) لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (6)

قرآن، فرستاده‌ی خدای عزیز و رحیم است؛ تا بدان مردمی را هشدار دهی که پدرانشان بی هشدار ماندند و خود نیز در غفلتند.

در اینجا نزول قرآن را ناشی از عزت و رحیمیت خدا دانسته یعنی عزت او اجازه نمیدهد بندگان در جهل بمانند و مهربانی اش اقتضا میکند تا با کتاب و رسول از ایشان دستگیری کند. و نیز چون قرآن ناشی از عزت و رحمت حق است، تمسک به آن انسان را در عزت و رحمت مستقر میکند.

اینکه راجع به کافران مکه گفته: مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ، هشدار تشریحی مراد است. چون پس از نزول عیسی (ع) پیامبر تشریحی نیامد تا محمد (ص). اما هشدارهای طریقتی توسط اوصیای انبیاء و پرورش یافتگان مکتب ایشان یعنی ابرار برقرار بوده چنانکه میفرماید: وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ [سوره فاطر: 24] هیچ مردمی نبودند جز اینکه هشداردهنده‌ی در میانشان بوده. تازه اینها غیر از هشدارهای خصوصی و وجدانی است که خدا برای هرکس، به کرات میفرستد. آنقدر که بر او اتمام حجت کند. چنانکه گفته شده: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ [سوره القصص : 51]؛ أُولَئِكَ نَعَمَّكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ [سوره فاطر : 37]؛ بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ [سوره الزمر : 59]

پس ما سه جور انذار داریم. یکی انذار شخصی که در ظرف وجدان عقلی و شهودی هرکس بروز میکند تا او را متوجه خدا، نیاز به خدا، و لزوم التجاء به درگاه او کند. دوم، انذار طریقتی که توسط ابراری که سر راه آدم قرار میگیرند از مومنین جزء گرفته تا اولیاء الهی محقق میشود. سوم انذار تشریحی توسط پیامبران الهی که برای همین منظور فرستاده شده اند. بین محمد (ص) و آخرین پیامبر یعنی عیسی (ع) هفتصد سال بود لذا چند نسل از انذار تشریحی جلیّ محروم بودند، لذا فرموده: مَا أُذِرَ آبَاؤُهُمْ.

این محرومیت آباء البتّه در غفلت ابناء هم بی تاثیر نیست لذا فاء را در "فَهُمْ غَافِلُونَ" فاء تفریع و نتیجه گیری دانسته اند. به تجربه هم میبینیم که ایمان پدران محیط مساعدتری برای تذکر و ایمان ابناء بوجود میآورد. گرچه نافی اختیار آنها و معارض توفیق و خذلان خدا نیست بلکه در کنار آنها مینشیند و شرط ممدّ است.

پس اگر ما به انذار خدا که اکنون در اختیار ماست گوش دهیم، با ایجاد زمینه برای تذکر و ایمان فرزندان خویش، به ایشان احسان کرده ایم و بعکس اگر از هشدارها بهوش نگردیم، گناه غفلت فرزندان ما هم تا حدی بر دوش ماست.

البتّه برخی "ما" را در "مَا أُذِرَ آبَاؤُهُمْ" موصوله دانسته اند و گفته اند: تا هشدارشان دهی، مثل هشدارهایی که به پدرانشان داده شد. در اینصورت هشدارها و اتمام حجت‌هایی مراد است که خداوند با هر نسل میکند، گرچه قرن‌ها از زمان پیامبرشان گذشته باشد. چنانچه در سوره قصص هست که "وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ". یعنی ذکر انبیاء گذشته را چنان به نسل‌های بعد میرسانیم تا آنها نیز متذکر شوند. یعنی نوع اول و دوم هشدار یعنی انذار شخصی و طریقتی مراد است که تالی تلو انذارهای شریعتی انبیاء است.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (7)

اما وعده عذاب بر بیشترشان حتمی شده، آنها ایمان نمیآورند.

غفلتی که آیه قبل حکایت از آن داشت، آخرش منتهی میشود به حلول عذاب که در اینجا گفته.

مقصود از "حَقَّ الْقَوْلُ" حکم به عذاب جهنم است به صراحت این آیه: حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ [سوره السجدة: 13].

سوره یس سوره ای است که شنونده را در جلال و جبروت و هیبت خدا حیران میکند. اکثر سوره در سیاق توبیخ و تحذیر است و در اوایل سوره، همانطور که میبینید آب پاکی را روی دست پیغمبر (ص) ریخته و او را از ایمان آوردن اکثر مردم روزگارش مایوس کرده.

تعبیری که در این آیه بکار رفته بسیار حائز اهمیت و البته بحث انگیز است. این آیه به صراحت میگوید آدم با بدیهایی که پشت سر هم اختیار میکند، از جایی که گذشت و مرزی را که پشت سر نهاد، به جهنمی بودنش حکم میشود، یعنی واقعا جهنمی میشود، گرچه هنوز در دنیا است و گرچه به ظاهر، ایمان آوردنش محتمل است! اما فی الواقع چنین احتمالی صفر است و او دیگر جهنمی شده. درست مثل هواپیمای در حال سقوطی که امکان نجاتش، تا مرزی و تا نقطه ای هست؛ از آنجا که گذشت، دیگر نجاتش ممکن نیست و سقوطش حتمی است.

اما این مرز چیست؟ اینرا قرآن به صراحت نگفته و نگفتنش هم حکیمانه است و انسان را در خوف و رجاء نگه میدارد. اما واقعا چنین مرزی وجود دارد و دروازه جهنم و آستانه جهنمی شدن همینجا کنار ماست؛ در همین نزدیکی ها. مراقب باشیم جهنمی نشویم!

حالا نکته بحث برانگیز اینجاست که وقتی کسی به اصطلاح "حَقَّ الْقَوْلُ عَلَيْهِ" شد، یعنی وعده عذاب راجع به او حتمی شد، فی الواقع دیگر انسان نیست بلکه یکی از شیاطین شده که امید خیر از او نمیرود. در اینصورت با چنین کسی باید چه کرد؟

باید مثل سلیمان او را به بردگی گرفت و زنجیر کرد؟ باید به دلالت آیات جهاد او را کشت؟ باید به مقتضای آیه "تَبَرُّوهُمْ وَتَقْسِرُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ" [سوره الممتحنة: 8] با او ملاطفت و به او احسان کرد؟

این بسته به نحوه تعامل آن شخص با مومنین دارد و چنانچه از مجموع آیات و حکم عقل در این قضیه برمیآید، به عنوان حکم اولیه، باید به ایشان احسان و نیکی کرد، اگر پذیرای ایمان نبودند و از احسان به ایشان احتمال حصول شر میرفت، باید از ایشان اعراض کرد. اگر سد راه دین شدند باید ایشان را موعظه کرد و تحذیر نمود و نهی کرد و با مجادله نیکو نگذاشت کفر خویش را بدیگران اشاعه دهند. اگر فساد انگیختند و دست به اسلحه بردند نباید با ایشان مماشات کرد بلکه باید در برابر ایشان ایستاد و استقامت بخرج داد و جهاد و مقاتله کرد. اگر تقاضای صلح کردند باید پذیرفت و بر خدا توکل کرد. اگر پیمان شکستند باید باز دست به شمشیر برد و در هر حال همیشه باید استعداد ایستادگی و دفع ایشان را در جامعه زنده نگه داشت.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (8) وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (9)

ما در گردنهایشان غلهایی تا چانه نهادیم که سر به هوا شده اند؛ و در پیش و پششان سدّی ساختیم و ایشان را چنان مست کردیم که حقیقت را نمیفهمند.

"غل" قلاده آهنی بود که بگردن اسیران میبستند تا زنجیر بدان متصل کنند. اگر غل سستیر و تا چانه میبود، سر زندانی را چنان بالا نگه میداشت که نمیتوانست جلوی پایش را ببیند. این تعبیر راجع به کافران و حتی غافلان، استعاره است و خداوند میخواهد بگوید در نتیجه غفلت و کفر و گناه، تعلقاتی بر ایشان بار شده که قدرت خودشناسی را از ایشان گرفته و سر به هوایشان کرده. و چنان زمین گیرشان کرده که نمیتوانند راهی را هم که برایش آفریده شده اند بییند.

استعاره دوم، بنا شدن دیواری از پیش و پس ایشان است که علاوه بر معرفت نفس و آیات انفسی که در استعاره قبل بود، ایشان را از دیدن آیات آفاقی و نجات از بیرون هم محروم کرده. بطوریکه در زندان کفر و کفران خویش اسیرند و امکان نجات و حرکت ایشان نیست.

تعبیر به "غشاوه" تعبیر زیبایی است و نشان می‌دهد که این گرفتاری در خویش، و امتداد خودبینی و خودپسندی و خودپرستی، ایشان را به نوعی مستی و جنون دچار کرده و قدرت شناخت و بصیرت را کاملاً از ایشان ستانده و به کوری معنوی مبتلا ساخته.

البته اینکه فرموده ما با ایشان چنین و چنان کردیم، خدا با کسی پدرکشتگی ندارد و آنچه گفته نتیجه انتخاب‌ها و کارهای زشت خود انسان است که به این صورت در آمده و چون نفرینی گریانش را میگیرد و زمین گیرش میکند. چنانچه جلوتر میگوید: طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ إِنَّ ذُكْرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ [سوره یس : 19]. یعنی عامل بدبختی‌های شما، خودتانید و بس؛ از بس بخود جفا کرده اید! جفا، بعد می‌آفریند و بعد، نکبت!

یک نکته: مخاطب مستقیم این آیه در نگاه اول، غیر مومنان اند، اما نسبت به مومنان غافل - مثل ما - هم صادق است و در واقع به آنها گفته که ما بشنویم. چون خودش میگوید که آنها گوش شنوا ندارند! پس اتفاقاً مخاطب مستقیم این آیه ما مومنین هستیم که "لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ [سوره الحجرات : 14]". این یک قاعده است که باید در فهم آیاتی که کافران را مخاطب قرار داده لحاظ شود، چون بالاخره درجاتی از کفر در ما هم هست. حالا که به اینجا رسیدیم ببینیم چقدر از مطلبی که در اینجا گفته شده راجع به ما محقق شده. یعنی چقدر در خودمان گیر کرده و نسبت به آیات انفسی و آفاقی غافلیم؟ چقدر مدهوش و از جنبه باطنی و معنوی، کور و کریم؟ چقدر سر به هوا و مسدودالفیضیم؟ این‌ها همه نکبت‌های بعد و دوری از خداست که تا آنها را نبینیم و قبحشان را وجدان نکنیم، بعید است برای نجات از آنها تکانی بخوریم و استغاثه ای کنیم.

در برخی روایات هست که این دو آیه حجاب است یعنی مانند حفاظی از خواننده اش مراقبت میکند. برای مثال، این مطلب را احتجاج از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند.

همچنین جلد هجدهم بحار الانوار از ابن عباس نقل کرده که عده ای از بنی مخزوم منجمله ابوجهل و ولید بن مغیره قصد جان پیامبر (ص) را کردند، ایشان این آیات را قرائت فرمود، پس صدایش را میشنیدند اما شخص ایشان را نمیدیدند.

جلد نود و یکم بحار الانوار روایت میکند که وقتی امام رضا (ع) به رحمت حق شتافت در میان لباس ایشان حرزی یافتند که این دو آیه را به شکل تعویذی نوشته بود.

وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (10)

در نتیجه چه هشدارشان بدهی چه ندهی، فرقی به حالشان ندارد و ایمان نمیآورند.

این آیه سوره یاسین، مأیوس کننده ترین آیه در کل قرآن نسبت به سرنوشت کافران است و تلویحا وظیفه انذار ایشان را از دوش پیامبر (ص) بر میدارد یا آنرا تقلیل میدهد به اتمام حجت.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (11)

هشدارهات فقط در کسی اثر میگذارد که پی قرآن را بگیرد و خدای نادیده را خشیت کند. چنین کسی را به مغفرت و اجر ارجمند بشارت ده!

راه نجات از نکبتی که در آیات قبل آمده بود، در اینجا بیان شده که عبارتست از اتباع ذکر و خشیت رحمن. اتباع ذکر، پی قرآن را گرفتن است یعنی با قرآن مانوس بودن و بدان عمل کردن. این وظیفه آدم است اما حال قلبی آدم باید چگونه باشد؟ حال قلبی را با عبارت "خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ" بیان کرده. یعنی حیا کردن از خدای نادیده. خشیت حیای همراه با انس است و زندگی کردن با خدا معنا میدهد و ترجمه کردنش به ترس از خدا، کاستن از بار معنایی آن است. پس معارفی که محمد (ص) آورده، بدرد مانوسین با قرآن و اهل خشیت رحمن میخورد. چنین کسانی را بشارت باد به مغفرت و اجر کریم.

یک دنیا معنا در کلمه "مغفرت" خوابیده و تمام چیزهایی که انسان میخواهد و لازم دارد، در این کلمه جوهرکشی شده است. یکی از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی (ره) نقل میکرد که از ایشان پرسیده آدم در پی چه چیز باشد که بقیه چیزها خود بخود برایش جور شود؟ به عبارتی مهم ترین دعا و خواسته انسان از خدا باید چه باشد؟ ایشان در جواب فرموده: همه چیز در "مغفرت" هست. گوییم: برای همین مهم ترین دعا، طلب مغفرت یا استغفار است که بارها و بارها قرآن به آن فرمان داده.

مغفرت یعنی اناره. به عبارت کاملتر یعنی رفع ظلمت وجودی انسان با اقتباس و شمول نور حق. این با نظر و عنایتی از جانب خدا ممکن میشود که نامش درود یا صلوات است: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا [سوره الأحزاب : 43] اوست که به همراه فرشتگانش بر شما درود میفرستد تا از ظلمات به نور خارجتان کند. خود صلوات فرستادن و گفتن اینکه "خدایا بر محمد و آل محمد - که شامل ما هم میشود - صلوات فرست" درخواست همین تنویر است به زبانی دیگر. پس صلوات عبارت اخرای طلب غفران یا استغفار است.

کسی که مشمول مغفرت شد، از ظلمات نجات یافته و به نور خدا نورانی میگردد. یعنی رنگ و بوی الهی میگیرد و با خدا و درگاه او سنخیت پیدا میکند.

مغفرت روی اصل وجود انسان اعمال میشود و درجه وجودی انسان تعالی پیدا میکند اما این، همه عنایت نیست؛ آدم در هر درجه وجودی میتواند از نعمات و برکاتی هم بهره مند باشد. این نعمات و برکات و مفاوز و فیوضات، نامش "اجر" یا ثواب است. اجر، عوارض و مایملک انسان است و ماهیت و کیفیت زندگی انسان را در درجه وجودی خاصی که دارد، تعیین میکند و محل اعمالش نه اصل وجود بلکه عوارض وجود است. دو نفر ممکن است در درجه واحدی از بهشت باشند اما امکانات هر یک بخاطر خیراتی که در دنیا کرده اند مختلف باشد. درست مثل همین دنیا که مومنین، امکانات واحدی ندارند و کسی که مثلا در صله رحم موفق تر بوده رفاه بیشتری دارد. این امکانات، غیر از درجه نورانیت و ایمان شخص و بهره مندی او از غفران الهی است و "اجر" نام دارد.

البته مؤمن چنانکه از این آیه و آیات بسیار برمیاید، هم مشمول مغفرت است؛ و هم اجر کریم - یعنی راضی کننده - دارد. منتها حساب این دو تا از هم جداست.

این آیه صراحت دارد که شرط برخورداری از هدایت خاص الهی، تبعیت عملی از قرآن است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (12)

آری ما مردمان را زنده میکنیم و مینویسیم آنچه را که پیش میفرستند و آنچه را که یادگار میگذارند و همه چیز را در کتابی روشن ثبت کرده ایم.

زنده کردن مردگان ظاهراً اشاره به معاد است؛ وقتی آدم در معاد زنده شد با کتابی روبرو میشود که تمام اعمال خوب و بدش، و نیز تقدیمات و تاثیرات آنها در آنجا گرد آمده و احصاء شده.

شاید هم مراد از زنده کردن مردگان، مؤمن کردن مردمان و زنده شدن معنوی ایشان مراد باشد چنانکه در این آیه میبینیم: *أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ* [سوره الأنعام: 122]. در اینصورت آیه در ادامه آیه قبل و راجع به مومنین است. اگر اینگونه باشد عبارت "كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ" هم میتواند اندراج مومنین، تحت ولایت معنوی امام ایشان مراد باشد، چنانکه در احادیث هست. شاهد بر این مطلب، کاربرد کلمه "امام" است که برای امامت معنوی بکار رفته: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* [سوره البقرة: 124]. البته این کلمه بر کتاب معنوی هم استعمال شده، مثلاً: *وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً* [سوره هود: 17]. در اینصورت مقصود از "إِمَامٍ مُّبِينٍ" در عبارت "كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ" قرآن است و این عبارت بر جامعیت قرآن دلالت دارد.

عبارت "مَا قَدَّمُوا وَآثَارُهُمْ" شبیه به "مَا قَدَّمُوا وَأَخَّرَ" است که در جاهای دیگر قرآن به آن اشاره شده. تقدیمی های فعل انسان آنهاست که برای آخرتش پیش میفرستد در حالیکه خودش هنوز در این دنیاست و تاخیری های فعل او، آنهاست که پس از مرگش باز در این دنیا جاری است و به حسابش منظور میشود. مثلاً فرزندش کار خوبی میکند یا کتابش را کسی میخواند یا در مدرسه ای که ساخته به کسی خیری میرسد و او در حالیکه مرده، از برکات این افعال بهره مند میشود. پس پرونده اعمال ما با مرگ بسته نمیشود و کماکان مثل حساب بازی است که سود به آن واریز میشود.

البته ما جانب خیر را مثال زدیم، در حالیکه کارهای بد نیز "ما تقدّم" دارند و "ما تاخر" شش. اما در اینجا "ما تأخر" نگفته و "آثار" گفته. آثار غیر از مؤخرات است و شامل نتایج وضعی و کنونی اعمال میشود.

نتیجتاً، یک کار خوب من، مثلاً اینکه پس از نماز یک نفر را دعا کردم، هم هم اکنون در بهشت خانه ای برایم میسازد، چون برادر خود را دعا کرده ام و این کار فی نفسه عمل صالح است (این شد ما تقدّم فعل من). هم دعای من باعث میشود آن شخص رو به خدا برود و امرش اصلاح شود و ثواب این کار را برای من مینویسند (این شد اثر فعل من). هم هرچه خیر توسط آن شخص و فرزندان و شاگردان او در طی نسل ها که انجام شود یا هر باقیات الصالحاتی که آنها داشته باشند بقدر نقشی که دعای من در شکل گیری آن داشته، برزخ و آخرت مرا آباد میکند (این هم میشود ما تأخّر فعل من). پس ببینید که چقدر یک حسنه، سعادت ساز است و به همین قیاس حتی یک سیئه میتواند شقاوت بار باشد و به این زودیها دست از سر ما بر ندارد.

اما عبارت "كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ" صرف نظر از آن معنای باطنی که معروض داشتیم، ظاهراً دفتر کل ثبت وقایع هستی یا همان لوح محفوظ معنا میدهد، به قرینه آیه مفتح الغیب: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ [سوره الأنعام: 59]. این کتاب مبین، مرجع تکوین و تقدیر است، مثل ام الكتاب که مرجع تشریح است: إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٍّ حَكِيمٍ [سوره الزخرف: 4].

پس دو تا کتاب داریم یکی کتاب مبین و دیگری، ام الكتاب. هر دو کتاب را باید خواند و در آنها تعمق کرد چون هر دو پر از اسراراند و دانستنشان از آدم عالمی میسازد که در سلوک متمکن تر است. فرق بسیار است بین سلوک عالمانه و سلوک جاهلانه و بر اساس آزمون و خطا.

راه تطلع بر ام الكتاب، تدبیر در قرآن است و راه تطلع بر کتاب مبین، تدبیر در کتاب هستی یعنی آفاق و انفس. البته در قرآن هم، زیاد راجع به اسرار و سنن هستی صحبت شده. پس قرآن، هم باب ام الكتاب است، هم باب امام مبین.

البته غیر از این کتاب یا امام مبین که ثبت روزانه وقایع هستی است، امتهای هر یک هم کتابی مخصوص دارند: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا [سوره الجاثیه: 28]؛ هر فرد هم کتابی شخصی

و مخصوص دارد: اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا [سوره الإسراء : 14]. گویا نامه اعمال هر فرد، صفحه ای از فصل امتی است که در آن بوده، و آن فصل، بخشی از لوح محفوظ یا کتاب مبین است.

کافی روایت میکند که رسول خدا (ص) در سفری، در منطقه بی آب و علفی، به اصحابش فرمود هیزم جمع کنند. گفتند در این صحرای قفر که هیزم پیدا نمیشود! فرمود: هرکس هر قدر توانست جمع کند! همه بدنبال هیزم رفتند و پس از ساعتی تلی بزرگ از هیزم جمع شد. آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: گناهان چنین اند؛ به نظر نمیآیند اما وقتی روی هم جمع شدند آدم را میسوزانند. سپس تلاوت فرمودند: نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ .

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که از گناه کوچک حذر کنید که خدای بزرگی طالب آنست و آنرا حسابرسی میکند و فرموده: كُلَّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ .

مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند که ای پسر مسعود، مبادا در دین بدعتی ولو ناچیز بگذاری که خدا فرموده: نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ. این آثار پاک شدنی نیست و حتی پس از مرگ گریبانت را خواهد گرفت.

جلد هشتاد و ششم بحار الانوار از ابن عباس نقل کرده که خانه های برخی از انصار از مسجد النبی دور بود، میخواستند به قرب مسجد هجرت کنند که آیه "نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ" نازل شد. همانجا ماندند و گفتند هر چه قدم بر میداریم تا هر روز به مسجد برسیم، ثوابی برایمان نوشته میشود.

تاویل الایات از امام صادق (ع) روایت میکند که عبارت "كُلَّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ" راجع به علی (ع) است.

نورالثقلین از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند بخدا من همان امام مبینم که حق را از باطل مشخص میکنم.

جلد چهل و هفتم بحار الانوار روایت کرده که کسی خدمت امام صادق (ع) رسید و مالی را که به او سپرده بودند تسلیم کرد اما یک درهم پیش خودش نگه داشت تا امام (ع) را ببازماید.

امام (ع) فرمود: آن یک درهم امانت را هم بده! مگر نمیدانی که ما مثل انبیاء هرچه را که به آن احتیاج داشته باشیم، میدانیم! سپس قرائت فرمود: وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ .

معانی الاخبار از سیدالشهدا (ع) روایت میکنند که روزی پیامبر (ص) فرمود: امام مبین در سوره یاسین، نه قرآن است، نه تورات، و نه انجیل! امام مبین، علی (ع) است که علم همه اشیاء در او جمع شده.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (13)

برایشان داستان مردم آن شهر را مثال بزن که پیامبران برای راهنمایی شان آمدند.

این بخش از سوره، داستان شهری است که خداوند سه رسول به آنجا گسیل داشت و جز یک نفر که به مؤمن آل یاسین موسوم شده، دیگر کسی به فرستادگان خدا ایمان نیاورد. همان مؤمن را هم مردم به شهادت رساندند.

مشهور بلکه اجماع مفسران است که این واقعه پس از عیسی (ع) و مربوط به نخستین مبلغان عیسوی است که به شهر انطاکیه در غرب حلب و شمال لاذقیه که اکنون جزئی از خاک ترکیه و در مجاورت دریای مدیترانه است رفتند، تا دین عیسی (ع) را تبلیغ کنند و رومیان بت پرست آن سامان را به خدای واحد دعوت نمایند. در این صورت مقصود از مرسلین، رسولان عیسوی یا همان مبلغین مسیحی است و این کاربرد نشان میدهد که مبلغ مخلص دین نیز رسولی از جانب خداست، منتها رسولی که به او وحی نمیشود یعنی نبی نیست.

آنطور که در شأن نزول این آیات گفته اند دو تن از حواریون به انطاکیه رفتند تا پایگاهی در آنجا برای تبلیغ مسیحیت بیابند اما با تکذیب مردم و تشجیع عوام توسط حاکم رومی آن سامان مواجه شدند. چندی که گذشت دوستشان هم به آنها ملحق شد و جمعا شدند سه نفر. به نظر میاید حضور این نفر سوم و تدبیر او باعث اعزاز ایشان شده و کفّه را به نفع ایشان

سنگین کرده. اینکه نام این سه تن چه بوده، دردی را دوا نمیکند و رجم به غیب است لذا از آن میگذریم.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (14)

همان که اول، دو نفر بسویشان فرستادیم اما تکذیبشان کردند، پس برای پشتیبانی آندو، نفر سوم فرستادیم. گفتند: ما فرستادگان خدا بسوی شما هستیم.

در میان انبیاء سابقه نداشته که چند نفر با هم بسوی مردمی اعزام شوند، همین نشان میدهد که رسولان سوره یاسین مبلغان دینی بوده اند نه نبی. تنها مثالی که ظاهراً با این قاعده نمیسازد، موسی و هارون(ع) است که با هم بسوی فرعون رفتند. اما در همان مورد هم اگر دقت کنیم میبینیم که هارون در آن زمان پیامبر نبوده و یاور موسی(ع) بوده، مثل حواریون عیسی(ع) که ملازم او بوده اند.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ ءِ إِن أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (15)

مردم گفتند: شما بشری هستید مثل ما و خداوند هیچ پیامی توسط شما نفرستاده. شما فقط دروغ میگویید.

دقت بفرمایید که مشرکان رومی، مانند خیلی دیگر از اقوام عالم، منکر خدا نبودند، بلکه منکر نبوت و شریعت بودند. در حقیقت، برای گردن نهادن به فرامین الهی که توسط رسولان ارسال شده بود، رسالت آنها را انکار میکردند و میگفتند ما خودمان عقل داریم، دیگر چه حاجت به وحی است!؟

قَالُوا رَبَّنَا يُعَلِّمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ (16) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (17)

گفتند: خدا خودش میداند که ما حامل بشارتی آسمانی برای شما هستیم. و جز رساندن صریح آن پیام، بدنبال چیزی نیستیم.

در اینجا میشود اشکال کرد که این دلیل که "خدا میداند که ما فرستاده اوئیم" مصادره به مطلوب و تکرار ادعاست. بله، این اشکال وارد است اگر مقام، مقام استدلال با منطق صوری ارسطویی باشد. اما خطابات انبیاء با مردم مطلقاً در چنین فضایی ایراد نمیشده و مقام، مقام تذکر فطری بوده است. بعلاوه روی سخن رسولان در اینجا با خود است و در برابر تکذیب مردم، به خدای خود رجوع میکنند و با گفتن "رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ" به خود دلگرمی میدهند.

البته به استدلالات منطق صوری هم اشکالاتی وارد است که اینجا جای بیانش نیست و در عمل فقط با فرض مبانی مشترک میتوان بحث را به نتیجه رساند و اگر مخاطب در مباحثها با ما همراه نباشد، عملاً برهان و اثباتی در آن شکل نمیگیرد. در هر حال روش انبیاء مشیء بر مبنای منطق ذهنی فلاسفه نبوده بلکه تذکر میداده اند تا عقل فطری را بیدار کنند و مطلب را القاء میکرده اند تا به جان مخاطب بنشیند. جمله رسولان که "رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ" هم در همین بستر گفته شده و در همین فضا باید فهم شود. و قرآن پر است از چنین سخنانی که منکر، با ذهن فلسفی و منطق ارسطویی خویش، نخواهد پذیرفت و عملاً هم، به تاریخ که نگاه کنیم میبینیم که نپذیرفته.

منطق فطری نهفته در کلام ایشان ارجاع مخاطبان به وجدان شهودی خویش است تا کلام مرسلین را با نور عقل که فطرتاً خدا در نهادشان نهاده بسنجند و از درستی مضمون رسالت، و دعوتش به حق و حقیقت، پی به صحت انتساب صاحبان رسالت برند.

بلاغ مبین هم که در منطق انبیاء است همین تذکر دادن و به خود آوردن فطرت مخاطبان است. تذکر به خدای احد و واحد که لیس کمثله شیء است و لزوم تسلیم در برابر تشریح و تکوین او، شکر له و ابتهالاً الیه.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (18) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِن دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (19)

مردم گفتند: ما شما را شوم میدانیم. اگر دست برندارید سنگسارتان میکنیم و عذاب سختی از جانب ما در انتظار شماست؛

رسولان پاسخ دادند: اگر واقعا میخواهید بدانید: علت شومی تان، خودتانید! چون شما مردمی بدکارید!

در اینجا مطلب ژرفی عنوان شده که به نوعی مبتلا به ما هم هست، لذا خوب باید حلاجی شود:

"طائر" به معنای فال بدی است که به بخت بد منجر میشود. مثلا با دیدن یک جغد، فال بد بزیم به اینکه بلایی در پیش است و بعد همان بلا سرمان بیاید. به فال بد زدن، تطیّر و به بخت بد حاصله طیره گویند. چون این کار با دیدن پرندگان شایع بوده، ریشه طیر به معنای پرنده را وام گرفته و با خود به شکل فعل تطیّر درآورده. البته تطیّر منحصر به پرنده نیست و اکنون اتفاقا از دایره پرندگان خارج شده و امروزه کمتر کسی پرنده ها را مبنای تطیّر قرار میدهد.

اصل طیره، آنطور که در احادیث هست، حق است. یعنی فال بد زدن واقعا بدبختی میآورد. البته بهانه فال مثلا آن پرنده در این میان نقشی ندارد و ذهن انسان به جعل الهی این قدرت را دارد که وقتی به تحقق امر بدی باور میکند، آن امر یا بخشی از آن در بیرون میتواند واقعا خلق شود. قدرت طیره به مرور هم بیشتر میشود یعنی هر قدر آدم بیشتر تطیّر بزند، تطیّراتش بیشتر و قوی تر، در خارج خلق شده و گلوگیرش میشوند. البته همان طور که تطیّر حق است، تقالّ نیز حق است. یعنی فال نیک انسان نیز برایش محقق میشود و به بخت نیک بدل میشود. رسول خدا (ص) بسیار تقالّ میزد و توصیه میکرد که: تقالوا بالخير تجدوه! و لاتطیروا! یعنی تقالّ به خیر بزنید تا آنرا ببینید و هرگز تطیّر یا تقالّ به شر نزنید.

پس مؤمن باید ذهنش همیشه مثبت باشد و دائم گمان به پیشآمدهای خیر داشته باشد و هر چیزی را بهانه فال نیک کند و هرگز فال بد نزند و اگر در ذهنش خلجان کرد، به خدا پناه برد و به توصیه پیامبر (ص): بگذرد و اعتنا نکند. به جایش خدا را یاد کند و صدقه دهد. کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که کفاره طیره، توکل است.

مومنین نوعاً اهل تقال اند و کافرین که مایوس از خدایند و تکیه شان بخود و دیگران است، کم تقال اند و زیاد تطیر میزنند. بدلیل اینکه دلهاشان سیاه و کانون آمد و شد شیاطین است.

در همین آیه هم کافران به حضور مرسلین تطیر میزنند و اتفاقاً محقق میشود چون در پایان چنانکه خواهیم دید، عذاب خدا بر ایشان نازل میگردد.

منتها مرسلین جواب جالبی به ایشان میدهند؛ میگویند: علت بدبختی شما خودتانید. یعنی این ذهن سیاه و تاریک شماست که همیشه همراه شماست و باعث احاطه شوم بختی بر شما میشود! (لفظ طائر به چیزی که آدم را احاطه میکند هم اشاره دارد) علت این سیه ذهنی هم اسراف است. یعنی بجای بندگی خدا و صرف قوا در طاعت حق، در پی خویش بودید و هوس راندید. از این چاه خشک خود هم نور و سروری و ماء معینی حاصل نمیشود. لذا تاریک دل شدید و تاریکی دل، شومی و بدبختی مکرر برای شما خلق میکند. یعنی علت بدبختی ها، درونی است نه بیرونی. بخودآید تا این حقیقت را بفهمید!

جلد پنجاه و پنجم بحارالانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که فال بد بسته به دل توست، اگر آنرا آسان گیری، آسان بگذرد؛ اگر آنرا سخت بگیری، سخت میگردد؛ اگر آنرا هیچ ندانی، هیچ میشود.

نورالثقلین از امام کاظم (ع) روایت میکند که اگر بد دل شدی، بگو: خدایا بتو پناه میبرم.

خصال از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که به فال بدی که در دلتان خلجان میکند ترتیب اثر ندهید و بجایش ذکر خدا بگویید و به کار خویش ادامه دهید.

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (20) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (21)

از "پابین شهر" مردی آمد در حالیکه نفس نفس میزد. به حمایت از رسولان گفت: ای همشهریان! به حرف پیامبران گوش کنید! اینها کسانی هستند که کیسه ای برایتان ندوخته اند؛ بلکه هدایت خدا شاملشان شده.

"اقصى المدينة" در لفظ میشود دورترین جای شهر یا حومه شهر. بهترین ترجمه برای آن همان "پایین شهر" خودمان است که محل سکونت فقراست. پذیرش دعوت پیامبران و مبشرین آنها هم در میان مستمندان شایع تر بوده. چنانکه یکی از ایراداتی که بر ایشان میگرفتند این بود که چرا مستمندان دور شما را گرفته اند. این تعبیر را یکجای دیگر هم داریم: وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنَّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ [سوره القصص : 20] مردی از پایین شهر آمد در حالیکه میدوید؛ گفت: ای موسی! حکومت دنبال توست تا قصاصت کند. فرار کن که من خیرخواه توام.

معلوم است که هواداران انبیاء را باید در اقصای مدن جست.

نام و نشان بیشتری هم از این فرد نیامده و در لسان مفسرین به مؤمن آل یاسین مشهور شده. خود گمنامی و بی نام و نشانی چنین افرادی نکته ها دارد و در تاریخ بسیار بوده اند کسانی که دین حق را نصرت کرده اند و نام و نشانی از ایشان نمانده. بی نام و نشانی برای چنین مومنان پنهانی، برکت و حجاب خداست.

در روایات این مرد را نجاری، حبیب نام دانسته اند که در کفرستان انطاکیه، دلش به نور ایمان روشن بوده و به تنهایی خدا را بندگی میکرد. حبیب نجار یک چیز هم بیشتر نمیخواهد و نمیگوید؛ چیزی که خودش بدان عمل کرده است: يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ! خداوند هم همین یک چیز را بیشتر از انسان نمیخواهد. خداوند وقتی انسان ها را به زمین تبعید کرد، یک سفارش بیشتر نکرد: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [سوره البقرة : 38]. همگی به زمین هبوط کنید؛ تا هدایتی از جانب من برایتان برسد. هرکس از هدایتم تبعیت کرد، از خوف و حزن خواهد رهید. پس این "تبعیت" خیلی مهم است و حرف اول و آخر است. حرف اول و آخر حبیب هم همین بود و منجر به شهادتش شد.

تعلیل حبیب بر حقانیت رسل هم شنیدنی است؛ میگوید مگر چه میگویند؟ مگر از شما چه میخواهند؟ چه منفعت مادی از ایمان شما میبرند، جز اینکه خود را در خطر هجمه شما کافران قرار داده اند؟!

این استدلال محکم - البته در وادی وجدان، نه منطقی فلسفی - نشان میدهد که اگر کسی برای تبلیغ دین، مزدی خواست یا منفعتی طلب کرد، قابل اتّباع نیست و فی نفسه متهم است.

یعنی چیزی نخواستن و استغنا از مخاطبین، یکی از شواهد بر مدار هدایت بودن انسان است.

تعبیری که مؤمن آل یاسین بیان میکند "یا قوم" است یعنی نهایت عشق و علاقه را نسبت به مردمش داشته. مؤمن همیشه اینطور است، منافق است که دلش کانون نفرت و تقار از دیگران است.

تحف العقول از امام صادق (ع) روایت میکند اگر بدنبال مومنین هستی، آنان را بر سر کوه ها و کناره شهرها بجوی؛ آمیزش زیادی بین آنها با مردم نیست؛ چنانچه خدا فرموده: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (22) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ (23) إِنْئِي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (24) إِنْئِي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (25)

من چرا خدایی را نپرستم که مرا آفریده؟ شما هم بسوی او بازگردانده میشوید؛ آنوقت بیایم بجایش بتانی را پرستش کنم که اگر خدای رحمان بخواهد ضرری به من برساند، نه پا در میانی شان بدرد میخورد نه از مهلکه نجاتم میدهند؛ اگر چنین کنم واقعا غرق گمراهی ام؛ همه بدانید که من به پروردگارتان ایمان آوردم.

حبیب به طور عمومی و در علن، اعلام ایمان میکند و مردم و رسولان را بر ایمان خویش شاهد میگیرد. دلیل ایمان خویش را نیز فطرت، یعنی خلقت میدانند و خدا را با عبارت "الَّذِي"

فَطَرْنِي" وصف میکند. یعنی چون من خودم، خودم را خلق نکردم و خلق کننده ای دارم، باید همورا پرستش کنم. بخصوص که بسوی همو رهسپارم و در آخر باید کنار او آرام بگیرم. یعنی اول و آخر من خداست پس باید بنده او باشم نه بنده اصنامی که خود ساخته ام یا آلهه ای که خود بافته ام. اینها مخلوق من اند نه خالق من و آدم باید خالقش را پرستش کند نه مخلوقش را. اگر هم قرار باشد کسی کمکی به آدم کند، خالق آدم است و بس. جز این راه، گمراهی است.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (26) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (27)

فرمان رسید: وارد بهشت شو! گفت: کاش همشهریانم میدیدند که چطور خدا مرا مشمول غفران ساخته و تکریم کرده است.

یعنی به صرف دفاع از حریم نبوت، مستحق بهشت شد و خود را باطناً در بهشت دید، گرچه زنده بود. آنگاه با خودش گفت کاش دیگران حال مرا میفهمیدند و آنها هم ایمان میآوردند. اما اکثر مفسرین گفته اند: پس از آنکه مؤمن مزبور اقرار به ایمان کرد، مردم بر سرش ریختند و او را همانجا کشتند. یعنی به سرعت شهید شد و به لقاء الهی رسید. جالب است که این صحنه ها را قرآن توصیف نکرده بلکه یکسره پریده به نتیجه و وارد شدن روح او به بهشت را حکایت کرده. که یا بهشت برزخی مراد است که شهداء به تعبیر آیه "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ [سوره آل عمران : 169]" از جمله بهره مندان از آند؛ یا بهشت آخرتی مراد است که میدانیم هم اکنون هم موجود است. یعنی از حبیب، برزخ را برداشته اند و مستقیماً او را وارد بهشت عدن کرده اند.

جالب است که پس از مرگش در بهشت هم دست از خیرخواهی برای مردمش بر نمیدارد و میگوید کاش وضع مرا میدیدند و ایمان میآوردند. مؤمن باید اینقدر خیرخواه اطرافیانش باشد گرچه کافر حربی باشند و او را تکه تکه کرده باشند.

پس از قتل حبیب، جسدش را در کناره شهر دفن کردند. پس از غلبه مسیحیت، کلیسای جامع انطاکیه بر مقبره او تاسیس گشت و پس از غلبه اسلام، کلیسا تبدیل به مسجدی به نام مسجد حبیب نجار گشت که تا کنون باقی است.

سخن آخر حبیب هم که البته به گوش کر کوردلان انطاکیه نرسید و نصیب ما شد جالب است: میگوید خدا مرا مشمول غفران کرد و از مکرمین قرار داد. مغفرت یعنی مشمول نور خدا شدن و از ظلمات نجات یافتن و در جوار خدا آرام یافتن. کرامت هم یعنی اجلال و احترام و بزرگداشت و پذیرایی با نعمات و برکات. همانطور که پیشتر گفتیم غفران شامل روح انسان میگردد و درجه اش را افزون میکند و اجر و پاداش و کرم، جوایزی است که به روح انسان در هر درجه ای که هست، عنایت میکنند و در اختیارش میگذارند. اینها معمولاً با هم است مگر اینکه امتحانی در دست وقوع باشد.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (28) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (29)

پس از آن واقعه، هیچ فرشته محافظی به آنجا نازل نگشت و عنایت خود از آن سرزمین برداشتیم؛ فقط یک تک صیحه آسمانی بود که آمد و شعله حیات همه را ناگهان خاموش کرد.

گویا حبیب، شیشه عمر انطاکیه بود و شتر صالح قوش. مردمان انطاکیه با قتل حبیب، حکم قتل خویش را امضاء نمودند و بهانه یا حجتی بدست خدا دادند تا قتل عامشان کند. امثال این وقایع در اطراف ما زیاد است: غفلت و کفر سالیان، مسبب خطی میشود که به نظر ما ناچیز میآید، اما پیش خدا چنان بزرگ است که مهر پایانی میشود بر طومار معیشت و حاکمیت ما.

اینکه گفته "جند" یا لشکری پس از واقعه قتل حبیب بر آن سرزمین نازل نکردیم، منظور قسم خاصی از فرشتگانند که برای محافظت مردمان، بخصوص مؤمنان، دائماً از آسمان نازل میشوند و پُستشان که تمام میشود، بالا میروند و گروه دیگر که موقع پستشان شده نازل

میشوند و پست را از اینها تحویل میگیرند. در این آیه به این مطلب اشاره شده: **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا [سوره التوبة : 26]**. سپس خداوند آرامشش را بر رسولش و بر مومنین نازل کرد، به همراه جنودی که شما آنها را نمی دیدید. یا این آیه: **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا [سوره التوبة : 40]** خدا سکینه اش را بر پیامبر (ص) نازل کرد و او را جنودی (لشکریانی) که آنها را نمی بینید، یاری نمود.

با ارتکاب چنین فعل زشتی در آن سرزمین، که الحق قتل نفس زکیه بود، فرشتگان محافظ از آن سرزمین بازداشته شدند. این رها کردن ایشان و توقف نصرت، مقدمه نزول عذاب بود.

عبارت **"وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ"** هم توسعه در سنت خذلان است یعنی نه تنها جنود مؤیده از آن مردم بازداشته شد بلکه کلا عنایت و نظر رحمت از آن سرزمین رخت بر بست و خدا از ایشان رُخ برگرداند و بکلی اعراض نمود. اینها همه توطئه و تمهید عذاب است یعنی اول فرشته های محافظ دستور می یابند تا آدم را رها کنند و بین او با آفات و بلاها و مهلکات و دشمنانی چون شیاطین، حائل نشوند. سپس عنایت و رحمت و نظر لطف حق از آدم بر میگردد. در مرحله سوم صیحه آسمانی میآید و گوش فلک را کر میکند و همه را تر و خشک، جارو میکند و به زباله دان میافکند.

"صیحه آسمانی" هم که در اینجا آمده یکی از اقسام عذاب استیصال یا ریشه کن کننده است که مثل بقیه، ناگهانی میآید. در چند جای قرآن از این قسم بخصوص از عذاب که از اعظم تجلیلات قهر خداست سخن رفته، مثلاً: **فَكَأَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ [سوره العنكبوت : 40]** این آیه نشان میدهد که صیحه در کنار تندباد و خسف و غرق، یکی از اقسام اخذ الهی بواسطه گناه است. در این آیه و چند مورد دیگر بخصوص به گناه ظلم اشاره شده یعنی ظالمین باید از هلاک شدن با صیحه بترسند. در چند جای قرآن هم صیحه با لفظ واحده وصف شده یعنی یک صدای مهیب آسمانی است که آدم را درجا خشک میکند و میکشد.

صیحه ظاهرا عذابی جمعی است اما اینکه یک نفر بخاطر ظلم زیاد به صیحه دچار شود و سخته کند و بمیرد، چنین چیزی هم استبعاد ندارد. گرچه دیگران چنین صدایی را نشنوند! مگر اطرافیان متوفی فرشتگان مرگ را میبینند که صدای صیحه را هم بشنوند؟! در اثر صیحه، همانطور که اینجا هم آمده، آدم "خامد" میگردد، خمود خاموش شدن شعله آتش است.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (30) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (31) وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (32)

افسوس بر بندگان! که هر رسولی که برای هدایتشان آمد، به مسخره گرفتند؛ ندیدند که پیش از ایشان چه نسلهایی را هلاک کردیم؟! رفتند و نابود شدند! بدون استثناء همه شان در پیشگاه ما حاضر میشوند.

این آیات به منزله تیتراژ پایانی قصه مردم انطاکیه و نصیحتی است که پس از ذکر مصیبت ایشان کاملاً بجا و دلنشین است.

عبارت "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ" از دلسوزانه ترین خطابات قرآن است که در آن خداوند از سر لطف و مهربانی اش به حال انسان افسوس خورده.

این عادت انسان است، که انبیاء و مبلغین دینی را به استهزاء بگیرد.

وَ آيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (33) وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (34) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (35)

ص: 110

نشانه ای برایشان، زمین مرده است که زنده اش میکنیم و دانه هایی از آن برمیآوریم که از آن میخورند؛ و درختان خرما و انواع تاک در آن پدید میآوریم و در آن چشمه ها میجوشانیم؛ تا از میوه آنها بخورند در حالیکه ساخته خودشان نیست، پس چرا شکر نمیکنند.

عبارت "مَا عَمِلْتُمْ أَيَّدِيهِمْ" را که ما در اینجا نافییه معنا کرده ایم، بعضی موصوله گرفته اند: تا از آن میوه ها و نیز از چیزهایی که خودشان کاشته اند بخورند. یا تا از آن میوه ها و نیز فرآورده های آن میوه ها مثل شیر و رب و غوره و آجیل آنها که خودشان درست میکنند بخورند.

ذکر خرما و انگور برای مثال است و مناط آیه - یعنی لزوم انتقال از خوراکیها، به خدای جهان آفرین و روزی ده - شامل تمام میوه ها و خوراکیها میشود. یعنی سفره غذای انسان، مأدبه الهی است و تک تک اقلامش را خدا آفریده و خودش سر سفره حاضر کرده. در برابر این خوان نعمت گسترده، از ما چه میخواهد؟ اینکه از او تشکر کنیم یعنی بدانیم که از اوست و اقرار کنیم که از اوست و در راهی مصرف کنیم که رضای اوست.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (36)

شگفتا خدایی که تمام ازواج را آفرید: از نباتات گرفته تا خود انسان ها و موجودات ناشناخته.

کلمه ازواج در اینجا ظاهرا گونه های حیات گیاهی و جانوری و غیره معنا میدهد؛ گرچه بعضی ها آنرا جفت های متضاد مثل نر و ماده یا مثبت و منفی معنا کرده اند و گفته اند این آیه میگوید همه چیز در جهان - غیر از خود خدا - زوج است.

در هر حال، زوجیت نوعی نقص است و هر زوجی برای تکمیل غایت آفرینش خویش نیازمند جفت خویش است. حالا، چنین موجودی که به مثل خویشی بعنوان جفتش محتاج و قهرا بدان متمایل و در بند زلفش گرفتار است، کجا و دم از منیت و استغنا زدن کجا!؟

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَّ لَمَخٌ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (37) وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمَسِّ تَقَرُّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (38) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (40)

شب هم برای آنان آیتی دیگر است، روز را چون پوستی از آن سلاخی میکنیم و بناگاه شب میشود و در تاریکی فرومیروند؛

و خورشید، که بسوی قرارگاهش در حرکت است، این است تقدیر خدای قدرقدرت دانا؛

و ماه، که منزل به منزل مسیرش را تقدیر کرده ایم، می‌رود تا هر ماه، دوباره هلالی به شکل ته خوشه خشک و چروکیده خرما شود؛

نه خورشید به ماه برخورد میکند، نه شب میتواند از روز سبقت بگیرد، و همگی در مداری مشخص تسبیح گویان، حرکت میکنند.

این بخش از سوره، به اصطلاح متکلمین، تقریر برهان نظم است. در این آیات هم به نظم هندسه فضایی آسمان اشاره میکند. آنقدر منظم است که در میلیونها سال ذره ای پس و پیش نمیشود و با علم کنونی بشر تا حد زیادی قابل محاسبه است. یعنی میشود جایگاه ماه و خورشید را نسبت به هم، نسبت به زمین، نسبت به کهکشان راه شیری، و سایر کهکشانها، دقیقاً محاسبه کرد.

جالب است که در این آیات به حرکت خورشید یعنی کل منظومه شمسی نیز اشاره شده. منظومه شمسی به مقصدی مشخص در کهکشان راه شیری عازم است، درحالیکه خود کهکشان هم در حال حرکت است بسوی مقصدی در منظومه کهکشانها. فضا در حال توسعه است و اجزاء آسمان با سرعتی مشخص در حال دور شدن از هم هستند. از آغاز خلقت، این جهان مادی چنین بوده و البته سرعت تلاشی آنها از هم در حال کند شدن است گویا در اثر انفجاری نخستین، از هم دور شده اما سرعت دور شدن آنها از هم در حال کاهش است و شاید روزی متوقف شود و باز در اثر نیرویی بسوی مرکز هستی باز گردند و در هم فرو روند. این غایت کنونی علم بشر است.

منظور از منازل ماه، شکل ظاهری و مسیر متفاوتی است که هر شب دارد. ماه بیست و هشت منزل را طی میکند و در شب بیست و هشتم هلالی بغایت نازک میشود که از آن در اینجا تعبیر شده به "عرجون قدیم". سپس یک یا دو شب که موسوم به شبهای محاق اند، ماه در آسمان دیده نمیشود که این بسته به افق ناحیه رؤیت دارد و بنابراین ماه قمری، بیست و نه روزه یا سی روزه خواهد بود. شب بعدش باز ماه نو طلوع میکند و ماه قمری جدید آغاز میشود. غیر از این تغییر شکل ظاهری، هر چند شب هم، ماه محاذی یکی از صورت‌های فلکی قرار میگیرد مثلاً مدتی در عقرب است، مدتی در اسد، مدتی در ثور، ... این هم میتواند تعبیری از منازل ماه باشد.

عبارت "كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ" عبارت زیبایی است و حرکت هستی را به رقص و سماعی زیبا تشبیه میکند. خود کلمه تسبیح، رقصیدن موزون ماهی است که او را به سمت و سوی سوق میدهد و باعث حرکت و حیاتش میگردد. گویا کل هستی میرقصد و میرود و خدا را ستایش میکند. آنهم در "فلکی" یعنی در مداری و طبق اصولی، و به میزانی، و با وزانی زیبا.

هرچه آن خسرو کند شیرین بود.

خواب و خور و سکون و حرکت و عبادت و خدمت انسان نیز بعنوان جزئی از این نظام موزون، باید تک به تک، منظم و موزون و بر طبق "فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ" چون رقص و سماعی زیبا باشد.

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْهُونِ (41) وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (42) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ (43) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (44)

آیتی دیگر برایشان: ما خانواده شان را در کشتی مجهز جابجا میکنیم؛ و همانندش وسائل نقلیه دیگر برایشان درست میکنیم؛

هر وقت هم بخواهیم غرقشان میکنیم! طوریکه هیچ کس به دادشان نرسد و نجاتشان ندهد؛ جز اینکه خودمان به آنها رحم کنیم و کمی بیشتر از زندگی بهره مندشان سازیم.

بهترین ترجمه برای "فلک مشحون" همان کشتی مجهز و قابل اعتماد است نه کشتی پر از آدم و جهاز، چنانکه گفته اند.

عبارت "مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ" جا را برای تسری اسباب حمل و نقل به وسائل کنونی هموار میکند، بخصوص که کشتی را هم مثال زده که تنها وسیله نقلیه صناعی بشر آن زمان بوده.

پس، اکنون که سوار هواپیما یا اتوموبیل‌های مدرن امروزی میشویم، باید آنها را طبق این آیه، صنع و خلق خدا بدانیم. واقعا هم همینطور است و آنها مخلوق خدا هستند چون با عقل و الهامی که او عنایت کرده و قوانینی که او برقرار نموده و موادی اولیه ای که او خلق کرده ساخته و پرداخته شده اند.

و مبادا به تجهیز و ایمنی کشتی و ماشین و هواپیمای خود اعتماد کنیم به حیثی که فراموش کنیم، خداست که نگه مان داشته و هرگاه بخواهد غرقمان میکند یا به ته دره سقوطمان میدهد.

حین سواری باید ذاکر و شاکر و ملتجی به خدا بود! هیچ وقت آدم فکر نمیکنند که این سوار شدن، آخرین سوار شدن اوست و به مرگش حکم شده! و به سلامت پیاده شدن منتفی است.

عبارت "إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ" نشان میدهد که قاعده دنیا هلاکت است مگر رحمتی از جانب خدا برسد و تا زمانی چند، آدم را زنده نگه دارد.

جلد دهم بحار الانوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که مراد از فلک مشحون کشتی نوح است که پر از حیوانات گوناگون بود.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (45) وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (46)

با این همه، وقتی به آنها گفته میشود: بترسید از فردایتان و کارهای زشتی که در گذشته کرده اید! ... شاید به شما رحم شود!

هیچ آیه ای از آیات خدا برایشان نمیآید جز اینکه از آن اعراض میکنند.

عبارت "مَا يَنْتَظِرُ أَجْرَكُمْ وَمَا خَلَقَكُمْ" را خطرات و مجازات دنیا و آخرت هم معنا کرده اند.

اهل کفر و کفران در مواجهه با پیام انبیاء که ایشان را به بندگی دعوت میکنند:

نخست نادیده میگیرند که همین اعراض است: وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا [سوره نوح : 7] نوح گفت: خدایا! هرچه دعوتشان کردم تا بیایند تا آنها را ببخشی، انگشت در گوش نهادند و لباس بر سر کشیدند و بر راه باطل خود اصرار کردند و تکبر نمودند.

سپس استبعاد میکنند: أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ [سوره (ص) : 5] خدایان را بگذاریم و یک خدا پرستیم؟ این حرف عجیبی است.

سپس مسخره میکنند: وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ [سوره الأنعام : 10] رسولان پیش از تو را نیز به استهزاء گرفتند اما سرانجام خودشان مسخره شدند.

سپس آنرا دروغ میدانند که تکذیب است: وَلَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا [سوره الأنعام : 34] رسولان تکذیب شدند اما صبر کردند.

سپس علیه آن تبلیغ میکنند: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسَّعُوا لَهُذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ [سوره فصلت : 26] کافران گفتند گوش به قرآن ندهید و در آن شبهه بیافکنید شاید غالب شوید.

سپس به آزار و اذیت دست میزنند: وَأَوْدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا [سوره الأنعام : 34] رسولان آزار دیدند تا سرانجام نصرت ما رسید.

سپس در برابرش شمشیر میکشند و میکشند: فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ [سوره المائدة : 70] عده ای را تکذیب کردند و عده ای را هم کشتند.

در مقابل، تکلیف رسولان و مومنان عبارتست از: صبر و تحمل، مدارا، جبران بدی با نیکی. اینها تکلیف اولیه و همیشگی است. در صورتی هم که درگیری رخ دهد، باید استقامت بخرج دهند و نگریزند. یعنی تکلیف اولیه صلح است نه جنگ، اما اگر جنگی درگرفت، باید مردانه جنگید.

عبارت "اتَّقُوا... لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" مهم ترین تعلیم قرآن است که چند صد بار به الفاظ مختلف تکرار شده و میگوید تقوی کلید جلب رحمت است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نُنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (47)

وقتی به آنها میگویند از آنچه خداوند روزی تان کرده، بخشش کنید، کافران به مومنان میگویند: "به کسی بدهیم که اگر خدا میخواست، خودش به او میداد؟! شما مومنین خیلی از مرحله پرتید!!"

اینکه اگر خدا میخواست آنها چیزی داشته باشند، خودش به آنها میداد، استدلال درستی است و عباراتی مثل "يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ"، "نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ"، "يَسُطُّ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ"، "وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ"، هم آنرا تایید میکند. یعنی خداست که متکفل ارزاق تک تک مخلوقین است و برای روزی رسانی محتاج کسی نیست و اگر روزی کسی را بخواهد تمام خلائق هم که جمع شوند، منع نتوانند و اگر حرمان کسی را بخواهد، تمام خلائق که جمع شوند، از روزی دادن به او عاجز اند. این مطلب، حقیقت است منتها راجع به عالم تکوین است. عالم تکوین عالم هست هاست یعنی چنین است و جز این نیست. منتها خود همین خدای صاحب تکوین، تشریعا فرمان داده تا موجود مختاری مثل انسان، برای اینکه پاک شود و کمال یابد و ربانی گردد و جامع صفات الهی شود، اختیارا و به طوع و رغبت، در خفا و علن، دائما انفاق کند و از آنچه به او داده شده، به دیگران، خصوصا آنها که از فقر و قبض خود در سختی اند، بدهد و آنها را سیر کند. این حکم تشریح است و منافی حکم تکوینی خدا و حکومت محض او بر ارزاق نیست و هرکس هم به این حکم عمل کند و شکمی را سیر کند، بخشی از تکوین است و بیشتر، خدا اذن داده به سیر شدن شکم آن گرسنه. و اینکه من شکمی را سیر کنم، توفیق من است و الا سیری شکمها محتاج من نیست و اگر من نجبم، خدا توفیقش را به کس دیگری میدهد. چنانچه به این مطلب تصریح

شده که دین، آخرش غالب خواهد شد، خدا چنین خواسته، اگر شما سستی کنید، کسان دیگری را می‌آورد تا دست خدا شوند در غلبه دین: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ [سوره المائدة : 54].

پس جواب رک و پوست کنده به اشکال ایشان که "اگر میخواست، خدا خودش فقراء را سیر میکرد" این است که خدا دستور داده "شما" چنین کنید تا دست خدا شوید و الا خدا خودش روزی رسانی را بلد است و تمام هستی را روزی میدهد و فقر و غنای کنونی هر موجودی هم به حکم خدا و مصلحت اوست. اگر روزی کسی کم شده برای این است تا صبر و طلب را یاد بگیرد و اگر روزی کسی زیاد شده برای این است تا شکر و انفاق را متجلی کند.

البته دستور انفاق مخصوص ثروتمندان نیست چون فقط آنها نیستند که باید انفاق کنند و ربانی شوند، چنانکه خدا میفرماید: لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُيْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَدَّ يَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا [سوره الطلاق : 7] ثروتمند از ثروتش انفاق کند و آنکس هم که روزی بر او تنگ گرفته شده، از همانکه خدا داده انفاق کند که خدا هیچ کس را بیش از آنچه به او داده مکلف نکرده. البته خدا پس از سختی، آسانی خواهد آورد.

این تکلیف همه بخصوص اغنیاء به مقدار داشته است، اما تکلیف فقیر چیست؟ اول، انفاق از همان داشته اندکش، چنانچه در آیه ای که گذشت اشاره به این مطلب شده بود. دوم، از خدا خواستن و از جز خدا مایوس بودن:

إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [سوره العنكبوت : 17] از هر که جز خدا توقع دارید، مالک رزق شما نیستند. پس رزق را فقط از خدا بخواهید و خدا را بندگی کنید و شکرگزار باشید...

سوم، صبر بر فقر، از صیانت از کفر و گناه بخاطر فقر گرفته تا کتمان آن و صافی نگه داشتن دل برای عبادت.

خداوند انشا الله سلامت از فقر و روزی مبسوط در دنیا و آخرت نصیب ما کرده و رشد و تعالی ما را در پسر و عافیت مقدر بفرماید. آمین رب العالمین.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (48) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (49) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (50)

و میگویند: اگر راست میگوید این وعده عذاب کی میرسد پس؟

این کافران انگار فقط منتظر یک "تک صیحه" عذاب اند که در این گیر و دار بگو و مگوها، آنها را فرا بگیرد.

طوری که نتوانند وصیت کنند و نه حتی به خانه باز گردند.

"صیحه" که در پنج جای قرآن با وصف "واحدة" آمده، یکی از اقسام عذاب دنیوی و عبارت از یک تک فریاد ممتد است که باعث مرگ ناگهانی و همگانی میشود.

غیر از مردم انطاکیه، خداوند قوم شعیب را نیز بدلیل ظلمشان با صیحه هلاک کرد و همگی به زانو درآمدند: وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصَابَتْهُم بِحُوفِ دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ [سوره هود : 94]. قوم لوط نیز با صیحه هلاک شدند: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ [سوره الحجر : 73]. اصحاب حجر نیز همچینین: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصَدِّبِينَ [سوره الحجر : 83].

همچنین راجع به قوم ثمود و اصحاب ایکه: وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ [سوره ص : 15]

صیحه، در کنار تندباد و خسف و غرق، یکی از انواع عذاب استیصال است که در اثر استمرار ظلم به نفس بوقوع میپیوندد: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ [سوره العنكبوت : 40]

عبارت "تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ" عبارت جالبی است و نشان میدهد مرگ بر تمام انسانها سایه انداخته و بر سرشان آوار میشود درحالی که به خصومت مشغولند. عبارت "يَخِصِّمُونَ" به هفت وجه ضبط شده و مختلف القرائة میباشد اما تشتت قرائات، به تشتت معنا منجر نشده و معنایش همان مخاصمه و خصومت ورزی است. ریشه خصومت آشکار و نهان در انسان هم یک چیز بیشتر نیست: اثبات نفس.

چه زیبا، این آیه انسان غافل را در یک کلمه توصیف کرده. آری، انسان خودخواه، زندگی اش در یک کلمه خلاصه میشود: هُمْ يَخْصَمُونَ.

ارشادالقلوب از رسول خدا (ص) روایت میکند که در کارهای خیر کوشا باشید و برای آخرت خود کار کنید زیرا مرگ، مفاجات در میرسد و توفیق نیکی از آدم ربوده میشود. سپس فرمود: فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ.

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (51) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (52)

همینکه در شیپور قیامت بدمند، یکدفعه از قبرها بسوی خدا میشتابند. درحالیکه میگویند: ای داد! چه کسی ما را از قبرهایمان زنده بیرون آورد؟! این همانی است که خدای رحمان وعده میداد. پیامبران هم راست میگفتند.

امثال این آیات به صراحت، معاد را جسمانی میدانند مگر اینکه بخواهیم تاویلشان کنیم.

کافی روایت میکند که کسی به امام رضا (ع) نامه نوشت و از ظلم مردم شهر واسط که عثمانی مذهب بودند و بدیهایی به او کرده بودند گله کرد. امام (ع) در پاسخش نوشت: خداوند از دوستان خود عهد و پیمان گرفته که در دولت باطل صبر پیشه سازند و خود را به فتنه و هلاکت دچار نکنند، پس تو هم صبر کن تا تاویل آیه شریفه "قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا.." برسد. و آن روزی است که بدکار و نیکوکار به جزای عمل خویش میرسند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (53) فَالْيَوْمَ لَا تَنْظُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (54)

قیامت هم تنها یک "تک فریاد" است و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر میشوند. آنروز به کسی اجحاف نمیشود و جزای هرکس نیست، جز همان کارها که پیوسته بدان مشغول بوده.

برخواستن مردمان از گور نیز مانند میراندن دسته جمعی ایشان با "صیحه واحده" است که صدایی است بلند. نتیجتاً "صوت" در آفرینش، آنطور که قرآن حکایت میکند، امری عظیم

است. خود وحی، صوت است؛ قرآن با صوت منتقل میشود؛ امر خلقت هم با صوت کن فیکون محقق میشود؛

عبارت "لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" هم میگوید عذابها و پاداشهای آخرت، عین همان اعمال و ملکات آدمی است که پس از برداشته شدن حجابها، آدم آنها را همراه خود و خود را در محاصره آنها می یابد. منتها خداوند از فضل خویش بر پاداش اهل بهشت میافزاید و با اینکه از خیلی عذابهای اهل دوزخ در میگذرد اما همین ها که می ماند، دمار از روزگار آدمی در میآورد. گویا خدا از حق خود و با بخشش به شاکیان، از حق الناس میگذرد، اما چه کند وقتی کسی آنقدر خود را آلوده کرده که خدا و بهشت خدا را نمیخواهد و دوست دارد در جهنم نفس خویش تنها و بی کس باشد!

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ (55) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ (56) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ (57) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (58)

آن روز، بهشتیان مشغول شادمانی اند؛ آنها با همسرانشان زیر سایه هایی آرام بخش بر تخت کامروایی کم داده اند؛ برایشان انواع نعمت فراهم است، تازه هرچه هوس کنند هم، مهیاست؛ "سلام!" خطابی است که از طرف خدای مهربان به آنها میرسد.

عبارت "فاکهة" به معنای لذت و شادی حاصل از نعمت است نه صرف میوه چنانکه معمولاً ترجمه میشود.

در اینجا هم مثل خیلی از جاهای دیگر قرآن، پس از ذکر نعمات عمومی بهشت و بر تارک آنها، ارتباط و انس با حضرت حق به عنوان پاداش و فوز نهایی انسان مطرح میشود: وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [سوره التوبة : 72]. سلامی که در اینجا آمده، افتتاح رضوان است که از آن به لقاء الله هم تعبیر شده و هیچ نعمتی با آن برابر نیست.

جلد پنجاه و چهارم بحار الانوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که خطبه از دواج اهل بهشت با من است.

اما ای مجرمان! شما از صف خوبان جدا شوید!

اصولاً- هبوط با اختلاط و قاطی شدن همراه است و صعود و رجعت بسوی خدا با امتیاز و تفکیک، بطوریکه حق از باطل و اهل حق از اهل باطل کاملاً جدا شده و کل شیء یرجع الی اصله یعنی هرچیز به اصلش برمیگردد.

البته میتوان از این عبارت، جدایی مجرمان از هم، یعنی تنها شدن ایشان را هم فهمید؛ چیزی مثل زندان انفرادی.

تفسیر قمی روایت میکند که سختی و عرق اهل قیامت آنچنان شدید میشود که فریاد برمیآورند: خدایا زودتر به حساب ما برس! تا از اینجا خلاص شویم، گرچه به جهنم برویم. پس ندا میرسد: وَ امْتَأْزُوا الْيَوْمَ أَيَّهَا الْمُجْرِمُونَ . و مجرمین روانه جهنم شوند.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (60) وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (61) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (62)

فرزندان آدم! مگر سفارستان نکردم که وسوسه های شیطان را اطاعت نکنید که او علنا دشمن شماست؛ و اینکه مرا بندگی کنید، که راه درست همین است؛ نهایتاً، شیطان عده زیادی از شما را گمراه کرده، چرا عقلتان را بکار نیانداختید!؟

اینجا تعبیر "لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ" آمده درحالیکه کسی شیطان را سجده نمیکند، عبودیت شیطان، اطاعت از اوست که در قالب تسلیم شدن به وسوس او رخ میدهد. این یک قاعده است که هرگونه توجهی، قدری از در بند بودن و بندگی را در پی دارد چنانکه امیرمؤمنان (ع) میفرماید: هرکس به سخنگویی گوش بسپارد یعنی در بندش باشد، او را پرستیده. پس بهترین کار نسبت به لغو، اعراض است که خصلت مؤمن است: وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ [سوره المؤمنون : 3]. راجع به شیطان نیز باید اعراض کرد. علاوه بر اعراض، چون دشمن است و متعرض میشود، باید از او به خدا پناه برد یعنی استعاذه کرد.

عبارت "لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا" بی اشعار نیست که کید شیطان معمولاً در قالب موجهای اجتماعی انحراف براه میافتد و هر بار، دریا دریا آدم را در خود غرق میکند.

"جبل" توده عظیمی از عوام است که اگر روی هم تلنبارشان کنیم کوهی پدید میآید. خدا هم در جهنم توده هایی از فریب خورده ها را چون خاکروبه روی هم تلنبار میکند: وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ [سوره الأنفال : 37]. این تعبیر هم همان را میگوید: لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ [سوره هود : 119]. یا این تعبیر: وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا [سوره الزمر : 71]. خلاصه اینکه آدمها گله ای جهنمی میشوند.

نورالثقلین از امام جواد (ع) روایت میکند که هرکس به ناطقی گوش دهد او را پرستیده. پس اگر ناطق شیطانی باشد عبد شیطان شده و اگر خدایی باشد عبادت خدا را کرده.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (63) اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (64)

این همان جهنمی است که به شما وعده داده میشد؛ حالا به سزای بی دینی تان در آن برشته شوید!

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (65)

امروز بر دهانهایشان مهر سکوت میزنیم تا دستهایشان با ما حرف بزنند و پاهایشان شهادت بدهند، که صاحبانشان چه کرده اند.

البته این یکی از مواطن آخرت است. در بعضی مواطن مطلقاً صدایی نیست و اصطلاحاً جیکی بلند نمیشود و در برخی مواطن هم داد و بیداد و سر و صدا و دعوا و مرافعه است؛ همه اینها در قرآن آمده.

سکوت دهان که وسیله سخن گفتن است و به سخن درآمدن اعضائی که عمری صامت بوده اند، قدرت خدا را نشان میدهد. آری، خدا هر که را بخواهد به سخن درآورد و هرکه را بخواهد خاموش میسازد.

مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند که ای پسر مسعود هم اکنون زبانت را نگه دار! مگر نخوانده ای: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ. آنچه آتروز میخواید با تو شود، امروز با خود بکن.

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (66)

اگر بخواهیم در همین دنیا چشمانشان را کور میکنیم، آنوقت "میخواهند" راه را پیدا کنند، اما "نمیتوانند".

در آیات قبل صحبت از آخرت بود اما گویا این بخش از سوره نقل دنیای کافران است. این بخش کمی هم مغلق است و تهدیدی است تاویل بردار. ظاهراً "طمس عیون" کوری باطن است نه ظاهر. همینطور آیه بعد ظاهراً مسخ باطنی است نه ظاهری.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَاتِبِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (67)

و اگر بخواهیم در همان حالی که هستند مسخشان میکنیم، که نه راه پس داشته باشند نه راه پیش.

عذاب "مسخ" عذابی دنیوی است، وقتی که بیاید آدم سر جایش متوقف میشود و هیچ تغییری در زندگی اش رخ نمیدهد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (68)

هرکسی را هم که پیر میکنیم، توان جسم و ذهنش را تحلیل میبریم، آیا نمی بینند!؟

دو آیه قبل خط و نشان بود برای کافران؛ این آیه اشاره به قدرت خداست برای عملی کردن آن تهدیدها. یعنی مگر نمی بینید که ما با تمام شما در فرآیند پیری، به شکل آهسته اما ملموس چه میکنیم؟ شما را "نکس" میکنیم یعنی خرده خرده آب میکنیم و برتان میگردانیم

ص: 123

به ضعف و ناتوانی طفولیت. پس قادریم بر "مسخ" شما و ایضا بر "طمس" شما. البته این دو تا، نوعی عقاب است و عمومی نیست.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (69) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (70)

به پیامبر شعر یاد نداده ایم و اصلا شعر و شاعری در شأن او نیست. این کتاب "ذکر" است و قرآنی است روشنگر؛ تا کسی را که زنده دل است هشدار دهد و وعده عذاب برای کافرین، حتمی شود.

این حقیر ربطی بین این آیه و پس و پیشش نیافتم الا به تکلف؛ گویا منقطع از پس و پیشش و در مجلسی مجزا نازل شده. این آیه یک نکته مهم دارد که عبارتست از مذمت کلی شعر و شاعری و در این مدلول صریح است و تاویل نابردار. البته این تازگی ندارد و قرآن فی الجمله شعر را مذمت میکند، مثلا: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ [سوره الشعراء : 224] یعنی گمراهان (یا بیکاران) دنبال شعر و شاعری میروند. جاهای دیگر هم شاعر بودن پیامبر و شعر بودن قرآن را رد میکند، از جمله: وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ [سوره الحاقة : 41] و دو سه جای دیگر.

در همان آیات آخر سوره شعراء دو وصف را برای شاعران، موجب مذمت آنها میدانند؛ یکی اینکه: "أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ" یعنی در هر وادی که بگویی سرک میکشند و از پیشش هم برنمیآیند بلکه در آن حیران اند یعنی پخش و پلا و آشفته اند. و دیگر اینکه: "أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ" یعنی اهل حرفند و اهل عمل نیستند. ذات شعر با آدم چنین میکند، البته شاید استثنا هم داشته باشد چنانکه در آخرش فرموده: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا [سوره الشعراء : 227] یعنی جز متقین و اهل ذکر کثیر و اهل جهاد از شاعران (چون نوعا شاعران اهل بزم اند نه رزم!).

در اینجا هم به صراحت میفرماید شعر سزاوار پیامبر خدا نیست و قرآن شعر نیست بلکه ذکر است و پیامی است آشکار برای هدایت دل‌های زنده و بیدار.

شعر منبعث از خیال، و آمیخته با اغراق و اوهام است.

البته این حقیقت منحصر به شعر نیست و اسلام با دیگر اقسام هنر از جمله تجسیم و تصویر و موسیقی هم سرسازش ندارد و مروج آنها نیست بلکه در مذمت آنها الی ماشاء الله روایت دینی در دست است که معمولا نادیده گرفته میشوند. البته اقسام هنر در سرزمینهایی که اسلام ریشه دوانده وجود داشته و دارد که اینها هنر مسلمین است و ربطی به اسلام ندارد.

البته مقصودم این نیست که این هنرها مذموم اند، می‌خواهم عرض کنم که اینها فی نفسه مرجوح اند یعنی مؤمن کارهای مهم تری دارد که نوبت به اینها نمیرسد! مگر اینکه این هنرها طریقی برای ترویج پیام خدا و دعوت به تقوی باشند، در اینصورت بقدر ضرورت از مرجوحیت خارج میشوند و مستحسن میگردند. کما اینکه در مقابل و در مقایسه با اوامر الهی، خیلی چیزها اینگونه اند و فی نفسه بی ارزش اند. البته نوع الهی آنها عین ارزش است اما پرداختن انسان به آن، ترک چیزی است که از او خواسته اند. برای مثال: طبیعت و اصوات آن همگی صنع الله و تابلوی متحرک و پرطنینی از هنر خدا هستند. خدا زیباست و زیبا می‌آفریند. اما از انسان چه خواسته شده؟ خلیفه خدا شود و در جای درستش در این تابلو بنشیند یا وقتش را صرف تقلیدی ناشیانه و دو بعدی از تابلوی خلقت کند و فی المثل نقاشی بکشد؟ خواننده لطف نماید و غرض و مطلوب این حقیر را دریابد زیرا این حقیر با چیزی مثل نقاشی مخالف نیستم، اتفاقا ایامی را در شباب نزد آخرین شاگردی که از کمال الملک باقی مانده بود - علی اشرف والی - تلمیذی کرده ام. خداوند روح ایشان را پر فتوح سازد، ایشان واجد مقاماتی باطنی هم بود! اما عرض من این است که راه، این نیست. راهی که انبیاء ترسیم میکنند این نیست. خداوند هم خودش فرموده: "مَا يَنْبَغِي لَهُ". اگر کمال این بود انبیاء هنرمند بودند و به هنر دعوت میکردند. و انصافا اینطور نبوده مگر بخواهیم آنها را طور دیگری - باب میل خود - معرفی کنیم و پشمنی به کلاه خود بچسبانیم!

آنچه هم در تمجید هنر آمده، ابزاری است نه ذاتی. مثلاً- عایشه از رسول خدا (ص) روایت میکند که ای حسان(شاعر زبردست صدر اسلام) تا زمانی که با زبانت ما را یاری میکنی، روح القدس یاور تو باد!

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (71) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (72) وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (73)

نمیبیند که با دستانت توانای خود برایشان چهارپایانی آفریدیم که در اختیارشان باشند؟! برایشان رامشان کردیم، از بعضی سواری میگیرند و از بعضی تغذیه میکنند؛ از منافعشان بهره میبرند و از شیرشان مینوشند، پس چرا شکر نمیکنند؟!

بعضی ها نکشتن و نخوردن حیوانات را کمالی اخلاقی تصور میکنند و به گیاهخواری روی میآورند. این آیه از طرف خالق هستی و صاحب آن نازل شده و صریحا میگوید این حیوانات خلق شده اند تا تغذیه بشر باشند. یعنی کمال آنها چنین اقتضاء میکند که آنها با اهداء خود به بشر و سیرکردن شکمش، به غرض خلقت خویش نائل شوند و تعالی پیدا کنند. آیا گوسفند که به تنهایی نمیتواند در طبیعت از خود دفاع کند و بی یاری انسان نمیتواند باقی باشد، باید چاق شود و به مرگ طبیعی بمیرد و خوراک مور و مار شود؟ چه ایراد دارد که وقتی به کمال رشد خویش رسید و از زندگی بهره اش را گرفت قوت انسان شود و همانطور که انسان در خدمت بقای نسل اوست، او هم به بقای نسل انسان کمک کند؟!

از عبارت "فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ" هم برخی برداشت کرده اند که اصل مالکیت مورد تایید و احترام اسلام است.

در این آیه ذکر مستقیمی از "شیر" شده که نشان دهنده برکت و طیبیت آن است.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (74) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنُودٌ مُحْضَرُونَ (75)

بجای خدا، معبودهایی به پرستش گرفته اند به خیال آنکه یاری شوند؛ ولی بت ها توان یاری شان را ندارند و در قیامت کافران سیاهی لشکر بت ها خواهند بود. یعنی در معیت هم روانه جهنم میشوند.

عبارت "هُم لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ" کمی مغلق است و بهترین ترجمه گویا همین است که معروض شد.

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (76)

حرف های بیجایشان ناراحت نکند! ما در جریانیم آنچه را که نهان میکنند و آنچه را که عیان میسازند.

این آیه در مقام تسلیت خاطر پیامبر(ص) است یعنی تو تنها نیستی و ما از بالا مراقب تو هستیم و داریم میبینیم که چه دشمنی ها با تو میکنند.

در قرآن، حدود ده جا حزن پیامبر(ص) را پذیرفته اما از او عبور از حزن را خواسته. یعنی فرمان داده که "لاتحزن!". این امر، صرف تسلی نیست بلکه نشان میدهد که حزن یا لاقبل امتداد آن در اختیار انسان است و اگر بخواد میتواند حزن را متوقف کند.

برای بر طرف شدن حزن چند توصیه در قرآن هست: اولین آنها که دستوری عمومی است همان ایمان و تقوی است. وقتی آدم در اثر ایمان و تقوی دوست خدا شد، کم کم از خوف و حزن فاصله میگیرد: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** [سوره یونس : 62]. این معنا چند ده جا در قرآن تکرار شده.

غیر از این توصیه عمومی، یک توصیه یا به عبارتی دستورالعمل اختصاصی هم برای رفع حزن هست: **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ** [سوره الحجر : 98] میدانیم که نیش و کنایه هایشان دلت را آزرده، پس سجده کن و خدا را تسبیح گو!

ذکر یونسیه هم مصداقی از همین دستورالعمل است و به همین دلیل باعث رفع حزن میگردد: **وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا**

أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ [سوره الانبياء : 88]

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (77) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (78)

انسان نمیبیند که ما او را از نطفه ای آفریده ایم اما او بجای دوستی با ما، سر به طغیان و دشمنی برداشته! و درحالیکه آفرینش خود را فراموش کرده میگوید: چه کسی استخوان های پوسیده را زنده میکند?!

آنطور که گفته اند عاص بن وائل (پدر عمروعاص) استخوان پوسیده ای را از قبرستان بیرون کشید و پیش پیامبر(ص) آورد و خرد کرد و گفت: چه کسی میخواهد اینرا زنده کند؟! خدای پیامبر - جل جلاله - پاسخش را داد:

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ (80)

بگو: همان کسی زنده اش میکند که بار اول آفریدش! تنها اوست که تمام مخلوقات را خوب میشناسد؛ همان که از درخت سبز، آتشی سرخ برایتان آفریده، تا هر زمان که خواستید آتش بیافروزد.

آتشی که از درخت، وقت افروختنش زبانه میکشد، همان آتش خورشید است که حین رشد و نموی درخت، در قالب ترکیبات آلی در آن ذخیره شده. نور خورشید منشا انرژی حیات در جهان مادی است، به همین قیاس، نور ولایت الهی منشا انرژی و حیات معنوی است و هرکس بقدر قربش به خدا، از حیات طیبه الهی بهره مند میشود و در دلش آتش عشق خدا ذخیره میشود و زنده اش نگه میدارد و به او رشد و نمو میدهد. کسی هم که از این حیات حقیقی بی بهره باشد، مرده است.

أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (81)

آنکس که آسمانها و زمین را آفریده، آیا نمیتواند دوباره مثل آنها را بیافریند؟! البته که میتواند، او خلاق است زبردست.

اینکه گفته خدا قادر است أَنْ يَخْلُقَ "مِثْلَهُمْ"، واجد این نکته ظریف هم هست که جسم انسان، امروزش با دیروزش تفاوت دارد، چه رسد به امسال با پارسال. بنابراین جسمی هم که در آخرت، باز خلق میشود، جسمی مجزاست و فقط "مثل" این جسم است. درست مانند جسم ما در همین دنیا در گذر زمان که هر روز متفاوت است اما تقریباً یک شکل باقی می ماند. پس خودش نیست و مثلش است.

احتجاج از امام عسکری (ع) روایت میکند که عبارت "قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ" نوعی مجادله احسن است زیرا با مقبولات خود منکر، مطلب را به او تفهیم میکند و عذر و بهانه ای برای او باقی نمیگذارد.

راجع به کیفیت "يَخْلُقُ مِثْلَهُمْ" فصول المهمه از امام صادق (ع) روایت میکند که خداوند شکلها را اول خلق میکند، بعد روح در آن دمیده میشود.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (82)

وقتی چیزی را بخواهد، امر میکند و میگوید: باش! پس آنچه به سرعت بوجود میآید.

این آیه از غرر آیات قرآن مجید و جوامع الكلم آن است که قدرت مطلقه خدا را در کوتاهترین عبارت جوهرکشی کرده است. این آیه از جلالی ترین آیات کتاب خداست و قدرت در آن موج میزند.

مقصود از "اراده" خواست قطعی خداست. یعنی "شاء" خدا وقتی کانون گرفت و جزم شد. از محکومات احادیث در بحث خلقت این است که وقتی خدا میخواهد خلق کند ابتداء شاء میکند بعد اراده، سپس تقدیر میکند، سپس قضاء میکند یعنی به آن امر میکند که در این آیه

هم بدان اشاره شده، سپس آن چیز خلق میشود که به آن شدن، امضاء میگویند. پس آنطور که در حدیث آمده: *إن الله شاء، ثم اراد، ثم قدر، ثم قضا، ثم امضاء*. این مراحل در افعال اختیاری خود ما که به حول و قوه الهی و با شاء و اراده تملیکی حق محقق میشود هم عینا به همین ترتیب هست. یعنی ما هم برای خلق یک صورت ذهنی یا شیء خارجی، اول شاء میکنیم یعنی آنرا میخواهیم. بعد شاء را کانون میدهیم یعنی اراده میکنیم، سپس حدودش را تقدیر میکنیم که چطور باشد و کی باشد و تا کجا باشد، سپس حکم میکنیم و ایجادش میکنیم، در ظرف ذهن به صرف امر محقق میشود و در خارج به استعانت آلات محقق میشود. محقق که شد امضاء شده و تمام شده. دیگر بداء و برگشت ممکن نیست مگر اینکه تغییرات ثانویه درش ایجاد کنیم یا معدومش کنیم و از نو چیز دیگری خلق کنیم.

خطاب "کن" فرمان قضاء است. البته لازم نیست صوت باشد و یک اراده و خواست است. به آن اراده و خواستی که دقیقاً تقدیر شده و به مرحله امر و قضاء آمده، قول میگویند. اگر هم صوتی در میان باشد، وسیله انتقال اوامر است به موجوداتی که در ایجاد و خلق آن موجود نهایی نقش دارند مثل فرشتگان یا اجزای طبیعت.

البته در اینجا میگوید آن موجودی که معدوم است، به صرف گفته شدن خطاب "کن" با اینکه نیست که آن خطاب را بشنود، اما موجود میشود. پس گفتن و شنیدن در اینجا استعاره است برای خلقت از عدم یا به قول عرفاء ظهور از خفا. در مخلوقات ذهنی ما هم مثل همین واقعه اتفاق میافتد: به صرف فرمان ما، خلق میشوند و از ذکر حکیم که شان عمیق تر وجود ماست، در قالبشان دمیده میشود و در صفحه ذهن حاضر میشوند. ذکر حکیم ما که صورت گنگی از گنجشک به صورت علم اجمالی در آن موجود است بلا تشبیه مثل غیب حق است که مخلوقات از آنجا ریشه میگیرند و به ظهور میرسند و به امر الهی و خطاب کن و با نفخه حیات، موجود میشوند. وقتی هم که میمیرند و معدوم میشوند، برمیگردند به همان غیب الغیوب حق و در آنجا منکد میگردند: *وإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ*.

همانطور که ما در خلق موجودات ذهنی خویش، خلاق ما یشاءیم، خداوند نیز در خلق موجودات هستی، قدر قدرت و خلاق ما یشاء است.

پس پاک و منزّه است خدایی که ملکوت همه چیز بدست اوست و عاقبت، بسوی او برتان میگردانند.

این آیه نقطه اوج و به منزله خلاصه سوره یاسین است و نکته کلیدی در آن مفهوم "ملکوت" است.

این عبارت در سه جای دیگر قرآن هم آمده:

اینچنین به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم، تا از اهل یقین شود (انعام: 75).

آیا در ملکوت آسمانها و زمین نظر نمیکنند، شاید اجلشان نزدیک شده، دیگر کی میخواهند ایمان آورند؟! (اعراف: 185)

پرس ملکوت همه چیز در دست کیست؟ همان که پناه بی نیاز از پناه است (مومنون: 88).

یعنی ملکوت را میشود دید و باید آدم کشف غطاء کند و به جایی برسد که ملکوت را ببیند. اینطور که شد اهل یقین شده! و در پناه خدا آرام گرفته.

ملکوت از "ملک" به معنی فرشته میآید، بنابراین ملکوت یعنی عالم فرشتگان. کسی که حضور فرشتگان را حس کند، ملکوتی شده. همین حس کردن ملکوت دیدن آن است، برای اینکه خیلی از رؤیت های قرآن رؤیت با چشم سر نیست بلکه درک حضوری است که از مشاهده بصری بالاتر است. چون باصره خطا و توهم دارد اما وجدان و درک قلبی، حق است و خبطی در آن نیست.

این قسم کشفیات معنوی و حضوری، از مکاشفات مثالی صوری یا استماعی بسی والاتر است و حقیقت اشیاء کما هو در آن وجدان میشود. مقصود از ملکوت هم درک همین عمق از هستی است، یعنی وجدان خدا در حالیکه سر رشته تمام امور، در پس آنها، بدست اوست. این کجا و مکاشفات رویاگونه کجا!

مضاف بر اینکه مکاشفات مثالی الزاما سعادت آور نیست و عارف شیطان صفت، زیاد بوده و هست! و آدمی به صرف حصر نفس، به مکاشفه میرسد. اما رؤیت ملکوت یعنی درک حضور

و وجدان خدای لعبت باز در پس پرده خلقت، یقین آور است و یقین، عین عصمت است و سعادت. آن سه آیه هم اگر دقت بفرمایید همین را میگویند.

راه نظر در ملکوت یا ملکوتی شدن، دستگیری خود خداست و خدا هرکه را به او پناه آورد و ملازم امرش باشد، دستگیری میکند. بنابراین راه سر برآوردن در ملکوت آسمانها و زمین، تقواست.

سوره یاسین درسهای بسیاری در خود دارد. آغاز سوره تذکر به قرآن است و ذکر این نکته که هرکس در پی حکمت است از قرآن آنرا بجوید. قرآن با توصیف صراط مستقیم، آدم را مستقیماً به سرچشمه حیات هستی میرساند و سیرایش میکند. در مقابل اگر کسی از این گنج عزت و رحمت، غفلت کند، بر دلش مهر میخورد و باطنا کر و کور میشود و فهم معنوی خویش را از دست میدهد. آنگاه انداز قرآن در دل سختش اثر نمیکند و عملاً میمیرد. انداز بحال کسی موثر میافتد که در پی قرآن رود، و در برابر خدای قرآن خشیت کند. چنین کسی "مغفرت" خواهد یافت که عصاره تمام کمالات است. سپس تحذیر میدهد انسان "مقمح" و سر به هوا را که هر چه میکند و نتایج شگرف آن را خداوند، موبه موثبت و احصاء میکند و انسان تا ابد جیره خوار خوان اعمال خویش است.

داستان مبلغان مسیحی که به انطاکیه اندر شدند واجد درسها و حکمتهای بسیار است: اول، رسول نامیدن اینها نشان از امتداد این قسم از رسالت در زمان ختم نبوت دارد. یعنی من و شما هم میتوانیم از رسولان الهی شویم! تکذیب بت پرستان رومی هم رسولان را سست نکرد بلکه با اتحاد و زبانی بلیغ با مردم اتمام حجت کردند. از زبان رسولان است که: اسراف انسان یعنی اجحاف او بر خود با کفر و کفران، بخت بدی خلق میکند که گردنبار انسان میگردد. یعنی علت بدبختی های ما بدی های ماست و بس! مؤمن آل یاسین که یک نفر بود نشان میدهد که خدا در پی کثرت نیست و ایمان از سنخ کیفیت است و یک مومن، غایت خداست از بنا نهادن شهری و وقتی آن مؤمن را به جوار خویش میرد، باکی ندارد که کافران را به

صیحه ای پاک و از صفحه روزگار محو کند. گویا همه، سیاه مشق باطله این کلمه زیبا بوده اند و دیگر نیازی بدانها نیست. در حالات مؤمن آل یاسین بسی زیبایی هویدا است منجمله قیام لله، خیرخواهی محض، شجاعت، حکمت. پایان داستان انطاکیه هلاکت است و این پایان داستان زندگی ماست اگر به دعوت مبلغان صادق دین ترتیب اثر ندهیم و به شوخی برگزار کنیم.

بخش بعدی سوره تذکر به آیات آفاقی است منجمله شب و روز و ماه و خورشید و ابر و باران و گیاه و حیوان که وسیله ارتزاق انسان کفور است. اینها را میگوید تا امر به تقوی کند برای شکر نعمات حیات.

سپس میترساند؛ از مرگ نابهنگام و رستخیز ناخواسته و احضار شدن در پیشگاه داور! و جدا شدن مجرمان. کسانی که بجای متابعت از قرآن، در پی شیطان روان شدند. کوه کوه آدم به این خاطر، آنروز در جهنم ریخته میشوند.

بله! این حرف ها شعر و قصه نیست بلکه ذکر است، اتمام حجت است. برای زنده کردن دل‌های مستعد حیات.

اواخر سوره طنین قدرت خداست در کرانه هستی و ذکر اراده "کن فیکون" اوست در میانه هستی؛ تا بگوید معاد، چیز عجیبی نیست بلکه چیزی است هر روزه.

پایان سوره فی الواقع "امر" به تسبیح مدام است برای اتصال با خدایی که ملکوت ملک بدست اوست و ما در سفری بسوی او رهسپاریم. توشه این سفر و دلیل راه، ذکر و استمداد مدام از اوست.

تقریر شد در لیلة التجافی شهر رمضان 1440 قمری.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

